

دیگری ستیزی

• ناسیونالیسم پهلوی و ریشه‌های آن در

ایران

• نژادپرستی در قوانین بین المللی

• نژادپرستی و قوم گرایی در کتاب های

درسی

• شبکه های اجتماعی، شمشیرهای دو لبه

• نژادپرستی یا دیگری ستیزی؟

• دنیای مدرن نژادپرستی؛ از قیتویک تا

محتوا

• دیگری ستیزی سخت‌ترین پدیده‌ای است

که انسان‌ها با آن روبه‌رو هستند

• جنبش های ضد آپارتاید

• ایران، چاره فساد چیست؟

• مدارا را چه مولفه‌هایی می‌سازد؟

همراه با یادداشت‌ها و گفت و گوهایی از:

نسرتین افضلی، حسن مکارمی، سعید پیوندی، مرتضی کاظمیان،

رضا علیجانی، شیرزاد عبداللهی

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته‌نامه الکترونیکی تخصصی **حقوق بشر**

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر: مدیار سمیع‌نژاد

تحریریه: علی مهتدی، شیدا جهان‌بین، آیدا قجر

صفحه‌بندی: زهرا علی‌پور

تماس بامجله: mail@iranhr.net

«حقوق ما» در ویرایش مطالب آزاد است

یادداشت‌هایی که از روزنامه‌نگاران و اشخاص دریافت می‌شود،

نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست

این شماره در «حقوق ما» می‌خوانید:



رویکردهای نژادپرستانه از دیرباز در تاریخ بشری ثبت شده و منشأ بروز جنگ‌های زیادی بوده است. دو قرن نوزدهم و بیستم را می‌توان تحولی در تاریخ مبارزات ضد نژادپرستانه دانست. قرن بیستم به خصوص شاهد ظهور چهره‌ها و جنبش‌هایی در مبارزه با نژادپرستی بود که بسیاری از آنها مانند جنبش ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی به پیروزی‌های تاریخی دست یافت. در خصوص جنبش‌های ضد آپارتاید می‌توانید گزارشی را در صفحه ۱۹ این شماره حقوق ما بخوانید.



ردبای نژادپرستی را می‌توان در بسیاری از رسانه‌های داخل و خارج از ایران دید. ردپایی که به ترویج این پدیده می‌پردازد. در طی سال‌های گذشته بسیاری از مسائل نژادپرستانه در رسانه‌ها مورد انتقاد عمومی قرار گرفته است. گرچه می‌توان گفت که در اکثریت موارد خود با سکوت و نادیده گرفتن شده از سوی افکار عمومی مواجه شده است. آرش بهمنی روزنامه‌نگار ساکن پاریس در یک ماه گذشته با رصد رسانه‌های مختلف به بررسی محتوای نژادپرستانه آن‌ها پرداخته است. محتوایی که گاهی از تیتربیک روزنامه‌های آغاز شده است. این گزارش را می‌توانید در صفحه ۳۰ بخوانید.



نژادپرستی را می‌توان تعصب یک فرد یا گروه به جنسیت، نژاد، قبیله، عشیره، دین یا طایفه‌ای خاص و حتی رنگ پوست تعریف کرد. نژادپرستی از جمله مهم‌ترین و قدیمی‌ترین آفت‌های بشری است که بدون هیچ دلیل روشن و قابل قبولی باعث رنج و حرمان گروه‌های زیادی از مردم در طول تاریخ شده است. علی مهتدی روزنامه‌نگار در گزارشی که می‌توانید آن را در صفحه ۱۱ بخوانید به بررسی این پدیده در قوانین بین‌المللی پرداخته است.

حسن مکارمی روانشناس، متولد ۱۳۲۹ تحصیلاتش را در ایران در دانشگاه پلی تکنیک تهران، دانشگاه شیراز و و در فرانسه در دانشگاه کامپین، مدرسه مهندسی سانتال پاریس، دانشکده پزشکی پاریس هفت گذرانده است. در این شماره از حقوق ما با او در خصوص عواقب فرهنگ نژادپرستی یا دیگری ستیزی بر آسیب دیدگان به گفت و گو نشستیم. وی در قسمتی از صحبت هایش گفت: «مهاجر به سرزمینی می آید که از نظر فرهنگی به طور کلی با فرهنگ خودش اختلاف دارد. اگر افکار عمومی میزبان آماده نباشد دولت هر امکاناتی را هم در اختیار مهاجر قرار بدهد به کندی، سستی و بد به آن ها می رسد. وقتی اندیشه های دیگری ستیزی در عمق فکر یک جامعه باشد با اعلامیه و قانون درست نمی شود. قانون می تواند منزل و غذا در اختیار مهاجر قرار دهد اما نمی تواند به او خنده بدهد. مهاجر به گرمای لبخند بیشتر از غذا نیاز دارد.» این مصاحبه را در صفحه ۲۶ بخوانید.



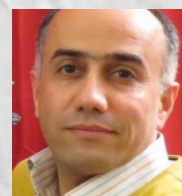
ماه گذشته؛ یعنی روز ۲۵ آبان، برابر بود با روز جهانی مدارا. امری که از آن به عنوان یکی از اصول بنیادین زندگی اجتماعی یاد می شود. حافظ شیرازی در غزلی می گوید: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است، با دوستان مروت با دشمنان مدارا». رضا علیجانی روزنامه نگار و سردبیر نشریه توقیف شده ی ایران فردا در یادداشتی برای این شماره مجله حقوق ما از «مدارا» نوشته است. وی نوشته است: «مدارا علاوه بر جنبه های معرفتی؛ در عمل، نه دادنی است، نه گرفتنی بلکه یاد گرفتنی است. یاد گرفتن هم علاوه بر جنبه های معرفتی اش، هم امکان تجربه، تربیت و پرورش فردی می خواهد و هم بستر اجتماعی و مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متناسب.» متن کامل یادداشت این روزنامه نگار را می توانید در صفحه ۵ بخوانید.



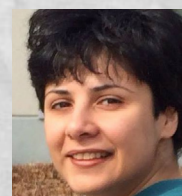
شیرزاد عبدالمهی کارشناس مسائل آموزش و پرورش و معلم متولد ۱۳۳۰ است. وی متون کتاب های درسی در مدارس را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که «نژادپرستی و قوم گرایی در کتاب های درسی مدارس ایران دیده نمی شود» و به پاسخ سوال هایی چون «آیا کتاب های درسی مدارس ایران بر نظریه نژادپرستی نوشته شده است یا حداقل رگه هایی از نژاد پرستی در این کتاب ها دیده می شود؟ آیا در کتاب های درسی امتیازی بر اساس نژاد، قومیت و خون و رنگ پوست برای بخشی از جمعیت کشور در نظر گرفته شده است؟ آیا برنامه های درسی ما بر اساس تبعیض نژادی و قومی است؟» برخاسته است. یادداشت او در این خصوص را می توانید در صفحه ۲۲ بخوانید.



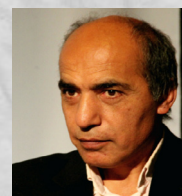
نهم دسامبر هر سال به عنوان روز «جهانی مبارزه با فساد» نام گذاری شده است. مساله ای که در هر کجای دنیا به طرق مختلف وجود داشته و دارد. مرتضی کاظمیان روزنامه نگار ساکن پاریس و فعال ملی مذهبی که عضو شورای مرکزی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات نیز بوده در یادداشتی برای حقوق ما می نویسد: «هر چند فساد در کشورهای مختلف به نسبت های متفاوتی وجود دارد اما شدت و ابعاد آن در رژیم های غیردموکراتیک و در حال توسعه و گذار بیشتر است.» متن کامل یادداشت این روزنامه نگار را می توانید در صفحه ۸ بخوانید.



نسرین افضلی دانشجوی دکترای رشته جامعه شناسی در امریکا و فعال حقوق زنان در مصاحبه با حقوق ما از «شوونیسم در ایران» می گوید که شامل اشکال مختلفی است. او شوونیسم را «احساس برتری» یک فرد و یا گروه نسبت به دین و ملیت، گرایش جنسی، جنسیت و یا نژاد خودش می داند و آن را بسیار عام تر از نژادپرستی می داند. شیدا جهان بین روزنامه نگار در این شماره از مجله حقوق ما در این خصوص با وی مصاحبه ای انجام داده است که می توانید آن را در صفحه ۱۷ بخوانید.



نژادپرستی یا دیگری ستیزی؟ کدام یک بیشتر مناسب احوال ما ایرانیان است؟ شاید به راحتی نتوان به پاسخ این مساله رسید. خصوصاً که با شدت گرفتن طبع باستان پرستی ایرانی ها از یک سو و گسترش طنزهایی درباره اقوام گوناگون در شبکه ها و ابزارهای اجتماعی این بحث نیاز به آسیب شناسی بیشتری دارد. آیدا قجر روزنامه نگار در این شماره از مجله حقوق ما در این خصوص با سعید پیوندی استادیار دانشگاه پاریس و جامعه شناس مصاحبه ای انجام داده است که می توانید آن را در صفحه ۱۳ بخوانید.





سه هنرمند مجموعاً به ۱۸ سال حبس محکوم شدند

موزیسین (بنیان‌گذار سایت برگ موزیک) و یک فیلمساز مستقل مجموعاً به هجده سال حبس محکوم شدند. به گزارش «سحام»، شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه طی حکمی «مهدی رجیبیان» موزیسین و بنیان‌گذار سایت برگ موزیک، «حسین رجیبیان» فیلمساز مستقل و عکاس و «یوسف عمادی» موزیسین را مجموعاً به هجده سال حبس محکوم کرده است. هر کدام از این هنرمندان به اتهام توهین به مقدسات به پنج سال حبس و به اتهام تبلیغ علیه نظام به یک سال حبس و چند میلیون جریمه نقدی محکوم شده‌اند.

پرونده این سه هنرمند که هر یک با قید وثیقه دویست میلیون تومانی تا صدور حکم قطعی از زندان آزاد شده‌اند هم اکنون در شعبه ۵۴ دادگاه تجدید نظر در حال رسیدگی است.

این سه تن در مهرماه سال ۱۳۹۲ توسط نیروهای اطلاعات سپاه بازداشت شده و پس از آن به بند ۲ الف زندان اوین منتقل شده بودند. «مهدی رجیبیان» موزیسین و تارنواز در همان سال در حال ضبط پروژه پژوهشی تاریخ ایران به روایت سه تار بود که تمامی آن پروژه با توقیف استودیو شخصی وی و ضبط هارد دیسک‌های وی که شامل محتوای صداهای ضبط شده بودند به حالت مسکوت در آمد.

«حسین رجیبیان» فیلمساز پس از اتمام اولین فیلم سینمایی اش دستگیر شد. پس از بازداشت حسین رجیبیان تمام راش‌های فیلم ساخته شده توسط وی که دارای مجوز ساخت از وزارت ارشاد بوده توقیف و باند بین الملل صدای فیلم و راش‌های نهایی توقیف شده و به وی بازگردانده نشد.

خبر بازداشت این سه هنرمند در آذرماه همان سال با واکنش و امضاء بیش از چهارصد خبرنگار و هنرمند سینمایی و موسیقی داخلی و خارجی بازتاب وسیعی داشت. این بازتاب سرانجام منجر به ذکر این مورد در گزارش سالانه احمد شهید در امور حقوق بشر ایران در سازمان ملل شد.

«مهدی رجیبیان»، «حسین رجیبیان» و «یوسف عمادی» سال ۹۲ با گذراندن بیش از دو ماه زندان انفرادی در بند ۲ الف سازمان اطلاعات سپاه و بازجویی‌های فشرده و تحت فشار بودن برای مصاحبه تلویزیونی و اعتراف علیه خود سر انجام با قید وثیقه در اواخر آذر ماه همان سال آزاد شدند.



بی خبری از وضعیت "آرش زاد" کارآفرین و وب‌نگار حوزه فن‌آوری

بیش از چهار ماه از بازداشت آرش زاد، کارآفرین و وب‌نگار حوزه فن‌آوری در ایران، می‌گذرد و هم‌چنان مقام‌های مسئول در ایران، جزئیاتی درباره موقعیت او و پرونده‌اش نمی‌دهند.

در همین حال گروهی از دوستان و همکاران او، در شبکه‌های اجتماعی کارزاری برای آگاه‌سازی درباره وضعیت این وب‌نگار راه انداخته‌اند.

به گزارش کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران حسین زادحقیقی که با اسم آرش زاد فعالیت می‌کرد، روز دهم مرداد ماه زمانی که قصد داشت از ایران خارج شود، در فرودگاه امام‌خیمینی دستگیر و به مکانی نامشخص منتقل شد. در چهار ماهی که از بازداشت این کارآفرین حوزه فن‌آوری می‌گذرد، تا کنون هیچ اطلاعاتی درباره محل بازداشت و اتهامات او از سوی خانواده، وکیل و یا مقامات قضایی منتشر نشده است و بستگانش ترجیح داده‌اند سکوت پیش بگیرند. یک منبع مطلع در این باره به کمپین گفت: «خانواده آرش زاد به دلیل ترس از تاثیر منفی بر روی پرونده وی، علاقه‌ای به گفتگو با رسانه‌ها ندارند.» به گفته این منبع آگاه، آرش زاد که در دو ماه اخیر به صورت مرتب با خانواده‌اش

در تماس بوده است، از حدود یک ماه پیش به صورت کامل ناپدید شده است و هم اکنون از وضعیت وی هیچ اطلاعی در دسترس نیست. براساس گفته‌های این منبع آگاه، آرش زاد بیش از ۹۰ روز را در انفرادی سپری کرده است. آرش زاد وب‌نگار ایرانی مقیم ترکیه، خردادماه امسال در کنفرانس (iBridge) در برلین آلمان حضور داشت.

کنفرانسی که از آن به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گردهمایی‌های ایرانیان فعال در زمینه تکنولوژی و کسب‌وکارهای اینترنتی در جهان از آن یاد شده است. شماری از شرکت کنندگان این کنفرانس که در ایران زندگی می‌کنند به کمپین خبر داده‌اند که پس از بازگشت از برلین مورد بازجویی نیروهای امنیتی قرار گرفته‌اند.

آرش زاد هم پس از شرکت در این همایش به ایران رفت و بازداشت شد. حالا با گذشت بیش از چهار ماه از بازداشت وی در کارزاری که گروهی از دوستان و همکاران او برای پی‌گیری درباره وضعیت او شکل داده‌اند، آنها گفته‌اند در این باره «بی‌تفاوت» نخواهند ماند. این گروه خواستار اطلاع از سلامت جسمی و روحی آرش زاد شده‌اند. آنها با برجسب #FreeArashZd در شبکه‌های اجتماعی از جمله فیس‌بوک و توئیتر، درباره وضعیت او سوال می‌پرسند.

کنش‌گران حوزه اینترنت می‌گویند وقتی از بازداشت آرش زاد خبردار شده‌اند که از ایمیل شخصی‌اش، پیام‌های فیشینگ دریافت کردند. منابع مطلع به کمپین بین‌المللی حقوق بشر گفته‌اند که هم‌چنان معتقد‌اند سپاه پاسداران، آرش زاد را دستگیر کرده است.

آرش زاد موسس و سردبیر وبلاگینا است که در زمینه فن‌آوری اطلاعات از سال ۱۳۸۶ تا کنون در ایران فعال بوده است. او همچنین موسس مجموعه «زیگزاگ‌لب» است که سرویس‌های «بالایمیل» و «کفش‌دوزک» را پشتیبانی می‌کند.

تمرکز پروژه کفش‌دوزک بر افزایش مشارکت زنان در حوزه تکنولوژی در ایران است. پروژه‌ای که در سال ۱۳۹۳ خورشیدی برنده جایزه جوانان سازمان ملل نیز شد.

جمع و یک کل (مانند یک ملت) یا برای پیشبرد امری فراملی مانند صلح، همبستگی بین‌المللی و حفظ محیط زیست طبیعی، اجتماعی و بهره‌مندی همگانی بشری از مواهب زندگی و به هر حال هر وضعیت و هر نوع مصداقی که برای رواداری متصور باشیم، محصول سه مولفه کلی باشد:

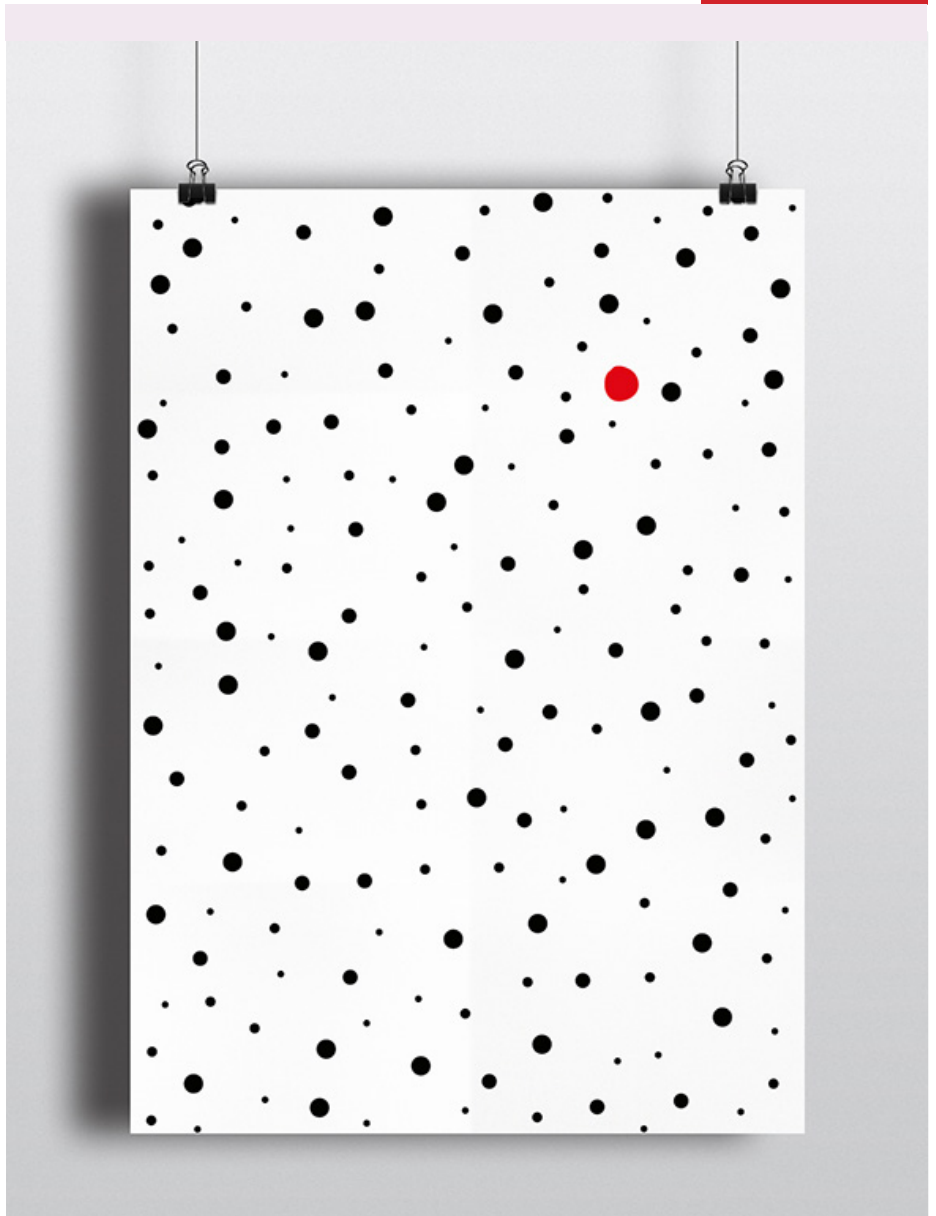
• مبانی معرفت‌شناختی رواداری و مدارا

به نظر می‌رسد مهم‌ترین نقطه عزیمت و مبنای نظری و معرفتی سازنده مدارا، تفکری «تکثرگرایانه» است. یک اندیشه به هر میزان که به لحاظ معرفتی بپذیرد که حق مطلق نیست و ممکن است دیگران نیز بهره‌ای از حقیقت داشته باشند؛ امکان و ظرفیت دگرپذیری و در نتیجه مدارا و رواداری‌اش بالاتر می‌رود. و هر قدر یک اندیشه و تفکر انحصارگراتر باشد و دیگران را کافر؛ مرتد؛ ضدعلم؛ ضد روند تاریخ؛ ضد تکامل؛ ضد آزادی و عدالت؛ ضد ... و ضد... بداند، احتمال بیشتری برای کم‌تحملی، طرد دیگری و جزمیت و حتی اعمال حذف و خشونت نسبت به دیگری دارد. بدین ترتیب این آسیبی است که هم معتقدان به تفکرات سنتی و هم اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های مدرن را تهدید می‌کند.

در تجربه تاریخی نیز نارواداری و عدم مدارا و ارتکاب خشونت را از صاحبان عقایدی عقلانی یا از توصیه‌کنندگان شفقت و محبت نیز به دلیل همین نقیصه معرفت‌شناختی مشاهده کرده‌ایم. معتزلیان در تاریخ اسلام گرچه خردگرا و دارای اندیشه بازتری بودند، اما وجود نوعی انحصارگرایی و تکبر و تبختر جزمی ناشی از خودحق‌پنداری کار را به آنجا کشاند که رقبای فکری خود را به سرکوب و «محنت» و شکنجه محکوم می‌کردند. یا به طور مثال کلیسای مسیحی مروج اندیشه محبت‌گرا و شفقت‌گرای عیسی که می‌خواست شبان دلسوز مردمان باشد، در عمل بنا به دلایلی و از جمله و به ویژه نوعی انحصارگرایی فکری و این که تنها راه نجات را کلیسا و عیسی می‌دانست، قصاب مردم شد و خشونت‌بارترین تاریخ را بین ادیان بزرگ رقم زد.

• جنبه‌های روان‌شناختی مدارا و رواداری

همگان تجربه کرده‌ایم که صرف اعتقاد به یک تفکر، نظریه و اندیشه‌ای الزاما صاحب آن عقیده را در عمل متصف به ارزش‌ها، ایده‌ها و ایده‌آل‌های ادعایی نمی‌کند. چه بسا ممکن است فردی در ذهن پلورال باشد اما در عمل شخصیتی انحصارگرا و ضدمدارا و رواداری داشته باشد. اهل رواداری و مدارا بودن عملی تا حد



مدارا را چه مولفه‌هایی می‌سازد؟

آیا کاربرد مفهومی و مصداقی «مدارا» امری مدرن است یا تاریخ درازنای‌تر دارد؟



رضا علیجانی

خدا به جان ارزد البته بر خوان ابوالحسن به نان ارزدا؛ نشان می‌دهد که «مدارا» از دیرباز تاریخ، ردپایی قابل پیگیری دارد. اما باید دید در چه «وضعیت اجتماعی» عمل به مدارا برای بخش بیشتری از مردمان میسر است.

شاید مدارا؛ رواداری و تساهل؛ چه در حوزه عقیدتی و نظری یعنی تحمل عقایدی مغایر و مخالف نظرمان که به گمان ما می‌تواند ناحق و باطل باشد؛ و چه در عرصه عملی و اجتماعی یعنی همزیستی، مشارکت و همگرایی جمعی با افراد و اقشاری دیگرگون با ما (به لحاظ تفکر، عقیده مذهبی و سیاسی، سبک زندگی، رویکرد اقتصادی و ...)؛ برای حفظ، بقا، مدیریت و پیشرفت یک

این سخن حافظ که می‌گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است/
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
و این عبارت معروف ابوالحسن خرقانی که گویی بر سر در خانقاهش نیز نوشته بودند:
«هر که در این سرا درآید نانش دهد و از ایمانش مه‌رسید؛ چه آن کس که به درگاه

اهل رواداری و مدارا بودن عملی تا حد زیادی به منش و روحیه شخصی افراد نیز مرتبط است. اینکه این شخصیت و روحیه خود از کجا می آید و چگونه شکل می گیرد: امری ژنتیک است؟ حاصل آموزش است؟ بر ساخته تربیت خانوادگی و اجتماعی است؟ ناشی از عمل و عکس العمل شرطی شده اجتماعی و رفتار جمعی است؟...



غیرمارکسیست ایتالیایی در کتاب لیبرالیسم و دموکراسی که در ایران نیز منتشر شده است (لیبرالیسم و دموکراسی، دو قلوهای «ناسازگار» بوده اند! لیبرال های اولیه مردمان را ناآگاه و نابالغ برای تصمیم گیری جمعی (دموکراسی) می دانستند، تنها پس از فراز و نشیب و کشمکش های طولانی و از پس برخی تجارب بوده است که آن ها

پذیرای دموکراسی می شوند. بنابراین اضلاع معرفتی که امروز به سادگی با یکدیگر همبسته و منسجم به نظر می رسند در روند تاریخ به تدریج همبسته شده اند و در این میان علاوه بر نقش معرفت، عامل شخصیت و منش بسیار موثر بوده است. تا آنجا که توماس کوهن در کتاب انقلاب در ساختارهای علمی وقتی به جایگزینی یک پارادایم و سرمشق علمی جدید به جای پارادایم قدیم اشاره می کند در نهایت می افزاید طرفداران پارادایم قدیم به ویژه مستترهایشان، از زاویه دفاع از منزلت شخصی خود که در فضای پارادایم قدیم کسب کرده اند، به شدت در برابر پارادایم جدید می ایستند و تا آنها دارفانی را وداع نکنند پارادایم جدید به خوبی جایگزین نمیشود! این مساله حتی در علم پزشکی که علمی شدیداً عینیتر است نیز قابل مشاهده است.

پیونددهی بین مردودیت، ممنوعیت یا مطلوبیت، محتومیت و در آوردن و نتیجه گرفتن حذف و خشونت، نارواداری و نامداراگری از بسترهای مختلف فکری، گاه جنبه های قوی روان شناختی داشته است. افراد مغرور و جاه طلب که نگاهی از بالا به پایین به دیگر آدمیان دارند یا به دنبال سهم خواهی های فردی و پیشبرد پروژه های شخصیشان با سرعت هر چه تمام تر هستند؛ چندان حوصله تحمل آزمون و خطای جمعی یا سرعت و ریتم طبیعی حوادث که گاه ممکن است به نفع (شخصی) آنان رقم نخورد را ندارند، آن ها با ترجیحات فکری (عموما نادرست) یا تمهیدات عملی (عموما غیراخلاقی) به دنبال مطامع (سهم بیشتر در قدرت و ثروت و شهرت) برای خود هستند، متأسفانه در فضای سنتی

می تواند ریشه های تربیتی و گاه روان شناختی داشته باشد (همان طور که می تواند ناشی از بستری اجتماعی باشد که در مولفه سوم بدان اشاره می کنیم).

در حوزه روشنفکری نیز همین حکایت وجود دارد. روشن فکران به اموری «مطلوب» و آرمانی معتقدند و بر اساس ایده ها، ارزش ها و آرمان های مطلوب خود به بزرگ ترین وظیفه شان یعنی «نقد» وضع موجود می پردازند اما در همین نقطه نیز برخی بنا به دلایلی از جمله با توجه به نگاه خطی به تاریخ و قرائتی خاص از «تکامل» معتقدند «هر امر مطلوبی، «محتوم» هم هست». یعنی حرکت تاریخ به سمت آن مطلوب ها امری جبری و گریزناپذیر است. «پس» هر کس در برابر این مطلوب ها بایستد عملی ضدتاریخی انجام داده و باید از مسیر حرکت تاریخ کنار گذاشته شود و این یعنی حذف، یعنی عدم مدارا با آن که در ذهن روشنفکر غیرتاریخی تلقی شده است. اما این «پس» نیز طبیعی نیست. روشنفکر دیگری ممکن است به همان ارزش و آرمان معتقد باشد اما به جای حتم و اجبار تاریخ، پای اراده و اختیار و انتخاب جمعی مردمان را به میان آورد. این مردمان هستند که باید با اراده و رای خود ولو با آزمون و خطا و افتان و خیزان به سمت آن ارزش ها و آرمان ها بروند. در اینجا است که خرد جمعی و دموکراسی مبتنی بر آن پدیده می آید. اما اینگونه نبوده است که همه مثلاً معتقدان به «آزادی» از ابتدا معتقد به «دموکراسی» اراده جمعی مردمان بوده اند و یکسان انگاری این ها نوعی وارونه خوانی تاریخ (خواندن تاریخ از آخر به اول به جای خواندن آن از اول به سمت جلو) ست. به تعبیر آنتونیو بوتیو (سوسیالیست

زیادی به منش و روحیه شخصی افراد نیز مرتبط است. اینکه این شخصیت و روحیه خود از کجا می آید و چگونه شکل می گیرد: امری ژنتیک است؟ حاصل آموزش است؟ بر ساخته تربیت خانوادگی و اجتماعی است؟ ناشی از عمل و عکس العمل شرطی شده اجتماعی و رفتار جمعی است؟ حاصل خودسازی و خودداری های کاملاً فردی است که حتی ممکن است در اعضای یک خانواده نیز متفاوت باشد؟ و... موضوع قابل بحثی است.

به نظر می رسد در اینجا دو بعد معرفت شناختی و روان شناختی با هم تلفیق می شوند.

دو گفتار بزرگ سنتی و مدرن هر دو می توانند قائل خود را به سمت جزمیت یا رواداری سوق دهند. مثلاً گفتار سنتی می تواند به اینجا ختم شود که «هر امر مردودی، ممنوع هم هست». یعنی جدا از عقیده، پای زور و اجبار نیز به میان می آید. اگر بی حجابی امری ناپسند است، «پس» باید جلوی آن را هم گرفت. این «پس»، یک «پس» طبیعی نیست و مولفه اجبارگرایی به مولفه اول عقیدتی اضافه شده است. اما مولفه اول می تواند با مولفه دیگری ترکیب شود، بی حجابی امری ناپسند است، اما هر کس مسوول اعمال خود است و هیچکس به جای دیگری به جهنم و بهشت نمی رود (به قول عامیانه کسی را در قبر دیگری نمی گذارند). در اینجا ضمن اشتراک در مولفه اول اما به علت گزینش اختیارگرایی (به جای اجبارگرایی) در مولفه دوم، نتیجه ای کاملاً متفاوت حاصل می شود. (تفاوت طالقانی با خمینی).

انتخاب هر یک از مولفه های متفاوت دوم

و روشنفکری، حاکمان و محکومان، زندانبانان و زندانیان؛ هر دو رد پای قوی و پررنگی از این نوع افراد مشاهده می‌شود. بنیادی‌تر اگر ببینیم انسان «خرد» است و «احساس» و «اراده» و نیز در «بستر» و «موقعیت» اجتماعی خاصی زندگی می‌کند. این مولفه‌ها همه در رفتار او موثرند. یکبار در بحثی در باره رواداری که برای یکی از هفته‌نامه‌های داخلی در دهه هشتاد نوشته بودم به طور ملموس و مصداقی مثال زدم که در جامعه خود ما امثال مهندس بازرگان، یوسفی اشکوری مذهبی و ایدئولوژی‌اندیش یا علی اشرف درویشیان و بابک احمدی دارای جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک با پس‌زمینه چپ؛ در عمل بیشتر اهل مدارا هستند تا مثلاً برخی افراد بعضاً لیبرال ضدایدئولوژی و تأکید کننده بر خرد خودبنیاد و آزادی و پلورالیسم. (البته این بدان معنا نیست که در میان معتقدان به آن اندیشه افراد اهل مدارا قابل مشاهده نیستند).

انسان‌ها در رفتار منش اخلاقی‌شان؛ به طور کلی «برای خود»، «برای ما»، «برای دیگری» زندگی می‌کنند. علی شریعتی در داستانی به ظاهر برای کودکان (منتشر شده در مجموعه آثار ۳۵) این سه‌گانه را روشن کرده است. انسان‌های «برای خود»، هر عقیده‌ای که داشته باشند ولو خردگرا، لیبرال، پست‌مدرن و...؛ گاه استعداد بیشتری برای نام‌داری دارند و انسان‌های «برای ما» و «برای دیگری» که کم‌تر «سه‌م‌خواه»‌اند، از این زاویه؛ از آمادگی و ظرفیت بیشتری برای دیگرپذیری و مدارا برخوردارند. نام‌داری‌ای این

دسته، که البته کم هم نبوده است، ریشه‌های دیگری داشته است...

روشنفکری که در ذهن و اعتقاد اشاره‌مند به پلورالیسم است اما محور فعالیت‌هایش «برای خود» است و به «برای ما» کوچک‌ترین توجهی ندارد، چه برسد به «برای دیگران»، در عمل امکان خود مرکزبینی و متوهم شدن بسیاری دارد که اینها خود یکی از سائقه‌ها و مولفه‌های مهم نارواداری هستند. بر این اساس است که در ادبیات ملی و مذهبی ما، آدمیان علاوه بر کسب معرفت؛ مرتب

به خویش‌تن‌داری و تزکیه و تربیت توصیه شده‌اند. اما معرفت و تربیت در خلا صورت نمی‌گیرد و در بستر زندگی جمعی آدمیان محقق می‌شود.

• زمینه‌های اجتماعی و جنبه‌های

جامعه‌شناختی و رواداری و مدارا

انسان‌ها عموماً به رنگ عقاید، نظریات، رفتارها و کردارهای جمعی، جامعه‌شان در

می‌آیند. جامعه بسان یک سیستم مختصات و میزبانهایی را در اعضای خود تقویت می‌کند یا مانع شکل‌گیری برخی عقاید و خصایص دیگر می‌شود. به طوریکه می‌توان گفت افراد متفاوت از علایق و سلاطین عمومی که بر خلاف مسیر رودخانه جمعی حرکت می‌کنند بیشتر در حد استثنائات‌اند. بر این اساس است که می‌توان گفت هر چند ردپای قوی مدارا و رواداری از دور دست‌های تاریخ قابل مشاهده است اما دنیای جدید بستر جمعی آماده‌تری برای رشد مدارا پدید آورده است.

مدارا تنها مولفه‌های معرفتی ندارد، بلکه مولفه‌های اجتماعی نقش موثری در شکل‌گیری آن دارند. همگان تجربه کرده‌اند که در مناطقی که مثلاً صاحبان عقاید مذهبی گوناگونی زندگی کرده‌اند به طور مثال آذربایجان غربی در ایران که شیعه و سنی و تا حدی مسیحی با هم زیسته‌اند، یا در لبنانی که اقوام و ملل و محل‌گوناگون در کنار هم‌اند، امکان یا آموزش و تربیت خودبه‌خودی بیشتری برای مدارا فراهم است تا مناطق دیگر. این امر را حتی در محلات یک شهر هم چون اصفهان نیز که مثلاً آرامنه زیادی در آن می‌زیسته‌اند، می‌توان مشاهده کرد.

از این مثال‌های خرد اگر به سمت مسائل کلان‌تری حرکت کنیم می‌توانیم به رشد روزافزون رسانه‌های جمعی در یک قرن اخیر توجه کنیم که امکان شنیدن و مشاهده عقاید و رفتارها و سبک زندگی کردن متنوع و متکثر (پلورال) بیشتری را برای بخش قابل توجهی



از آدمیان فراهم آورده است. شنیدن، دیدن، و زیستن فضاهای متکثر خود مهم‌ترین معلم مدارا و رواداری است. در جهان صنعتی مرتباً در حال جهانی‌شدن روابط و مناسبات، با رشد شبکه‌ای و موبی‌رنگی رسانه‌ها و امکانات ارتباط جمعی و فردی شدیداً سرسام‌آور رو به گسترش و با فراهم شدن هر چه بیشتر امکان سفر، تردد و مهاجرت برای بخش

زیادتری از آدمیان، آن‌ها به تدریج می‌بینند و تجربه می‌کنند که آدمیان مختلفی وجود دارند که چون خود آنها نمی‌اندیشند و رفتار نمی‌کنند اما قابل تعامل و حتی قابل احترام‌اند. بدین ترتیب مولفه سوم یعنی بستر اجتماعی را شاید بتوان مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری مدارا و رواداری دانست.

بر همین مناسبت که نظام‌های حکومتی اهمیت می‌یابند، در جوامعی که شکل‌گیری قدرت بر اساس اراده متکثر جمعی است و چرخه آن بر اساس عامل متکثر و مرتباً در حال تغییر اراده عمومی، میسرتر و سهل‌تر است امکان و شرایط بیشتری برای مدارا فراهم است تا جوامعی که هر کسی از اسب بیافتد از اصل هم می‌افتد. در آن جا افراد باید بدون هیچ تحمل و مدارایی محکم به زمین خود بچسبند تا نیافتند چون امکان باز برآمدن‌شان بسیار سخت خواهد بود.

در این جوامع مدارا جایگاهی نمی‌یابد. چرا که اساساً قدرت با حذف و خشونت همراه است. در این میان منش‌های فردی نیز در افراد مستعد در همین مسیر فعال می‌شود. چه‌بسا زندانیانی که خود بعداً زندانبان‌های خشن و قسی‌القلبی شده‌اند. چه بسیار انسان‌های مدعی ارزش‌ها و آرمان‌ها که برای دستمال قدرت و ثروت و شهرت خود، قیصریه جمع‌ها، گروه‌ها و ملت‌ها را به آتش کشیده‌اند. این سنخ از آدمیان، معرفت‌های موجود را نیز به همان سمت و سوی نابردباری و بی‌شکیبایی و عدم مدارا و در واقع به سمت حذف و خشونت علیه رقیبان خود سمت می‌دهند.

در اینجا فرق نمی‌کند این عقیده از چه نقطه عزیمت فکری مذهبی و غیرمذهبی؛ ملی و انترناسیونالیستی؛ قومی، زبانی یا فراقومی؛ چپ یا راست اقتصادی، عقلی یا جزمی (در اشکال مختلف آن) و... شکل گرفته باشد. برای تکتک این نمونه‌های اقتدارگرا، غیرمتساهل و مخالف مدارا می‌توان مثال‌های مشهوری را یادآور شد.

مدارا علاوه بر جنبه‌های معرفتی؛ در عمل، نه دادنی است، نه گرفتنی بلکه یاد گرفتنی است. یاد گرفتن هم علاوه بر جنبه‌های معرفت‌یاش، هم امکان

تجربه، تربیت و پرورش فردی می‌خواهد و هم بستر اجتماعی و مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متناسب.

بدین ترتیب است که تا حد زیادی می‌توان مدارا را نهادینه و سیستماتیک کرد و از تک‌رفتار افراد بزرگی که هر ملتی نمونه‌های قابل احترامی از آن برای خود دارد، توسعه‌اش داد و همگانی کرد. به امید آن روز. ■



ایران؛ چاره‌ی فساد چیست؟

شخصی یا مصالح گروهی و علائق خود باشد، فساد رخ می‌دهد.

به اجمال می‌توان فساد را رفتاری ضداجتماعی و تلاشی برای کسب ثروت و قدرت از راه‌های غیرقانونی توصیف کرد؛ اقدامی که با بی‌اعتنایی به قوانین و در جهت تحقق مصالح و منافع مادی و معنوی خویش یا گروه خود، علیه نفع عمومی رخ می‌دهد.

از این منظر، فساد می‌تواند در سیاست، اقتصاد، انتخابات، مناسبات اداری و هر کجا که سودی را به روشی غیرقانونی و ناصحیح عاید متخلف سازد، رخ دهد.

علت‌های تحقق فساد

فهرست علل و دلایل فساد اداری و مالی کوتاه نیست؛ در پژوهش‌های گوناگون، موارد زیادی مورد تامل قرار گرفته که به اجمال چنین‌اند:

ساختار سیاسی متمرکز و اقتدارگرا؛

• فساد چیست؟

صاحب‌نظران و مراجع بین‌المللی تعاریف گوناگونی از فساد ارائه کرده‌اند. بانک جهانی سواستفاده از قدرت و امکانات دولتی را برای تامین منافع شخصی و گروهی، فساد توصیف کرده، و آن را بزرگ‌ترین مانع توسعه اجتماعی و اقتصادی می‌داند. سازمان شفافیت بین‌المللی، سواستفاده از قدرت تفویض شده در جهت منافع شخصی را (اعم از آن‌که در بخش خصوصی است یا دولتی) فساد می‌خواند.

ساموئل هانتینگتون نظریه‌پرداز سیاسی، فساد را به معنای زیر پا گذاشتن ضوابط پذیرفته شده در جهت منافع شخصی ارزیابی می‌کند. ویتو تانزی، اقتصاددان مشهور نیز معتقد است هنگامی که مسوول یا کارگزار دولتی در روند تصمیم‌گیری اداری، تحت‌تاثیر منافع

در شرایطی که محاکمه‌ی بابک زنجانی، مشهورترین و بزرگترین متهم فساد مالی ایران در حال برگزاری است و پرونده‌های فساد و سواستفاده مالی و اختلاس، شمار و ابعاد فزاینده‌ای یافته، این پرسش بیش از پیش خودنمایی می‌کند که «آیا فساد در ایران بدون درمان و علاج است؟» پرسش مزبور وقتی قابل‌تامل‌تر می‌شود که از یاد نبریم پدیده‌ی فساد به‌نوعی با مقوله یا مفهوم حکومت و مناسبات اجتماعی گره خورده و به نوعی اجتناب‌ناپذیر می‌نمایند.



[مرتضی کاظمیان]

دیوان سالاری گسترش یافته؛ قدرت و اختیارات گسترده در دولت؛ حسابرسی کم‌توان و اندک؛ تمرکزگرایی شدید توأم با بوروکراسی دروغین؛ ضعف و ابهام در قوانین؛ حقوق ناکافی و پایین کارمندان؛ تورم بالا و فزاینده؛ ضعف و ناتوانی یا فساد در سیستم قضایی؛ مشروعیت اندک یا فقدان مشروعیت دولت؛ فقر فراگیر؛ ضعف ارزش‌های اخلاقی و سرمایه اجتماعی در جامعه؛ اقتصاد پنهان و زیرزمینی؛ دولت سایه و غیرشفاف؛ بی‌سوادی یا کم‌سوادی در جامعه؛ سامان غیرعلمی سازمان‌ها و نهادها؛ شکاف طبقاتی؛ و بی‌اعتنایی به فساد در جامعه.

• پیامدهای فساد

پیامدهای فساد نیز پرشمار و در عرصه‌های مختلف قابل ردیابی است؛ موارد زیر برخی از عواقب این پدیده محسوب می‌شوند:

اختلال در نظم اقتصادی و فرایندهای توسعه؛ تضعیف روندها و نهادهای دموکراتیک؛ کاهش سطح و کیفیت خدمات عمومی؛ افزایش کاغذبازی و دیوان سالاری؛ کاهش کارایی و درآمد حکومت؛ افزایش هزینه‌های زندگی؛ کاهش بهره‌وری و سرمایه‌گذاری؛ و نیز افزایش هزینه زندگی، قیمت‌ها، اختلاس و ارتشاء و کم‌کاری که جملگی موجبی برای بازتولید فساد هستند و با فعالیت‌های مجرمانه‌ی هم‌راستا می‌شوند؛ ایجاد باتلاقی

که منابع انسانی و مادی را هم‌زمان در خود فرو می‌کشد.

فساد همچنین با اختلال در روند رقابت سالم، نابرابری را در جامعه تشدید می‌کند و فرصت‌های برابر و عدالت اجتماعی را مخدوش می‌سازد.

افزون بر این، فساد موجبی است برای کاستن از مشروعیت حکومت، و به تبع آن، افزایش شکاف ملت - حاکمیت.

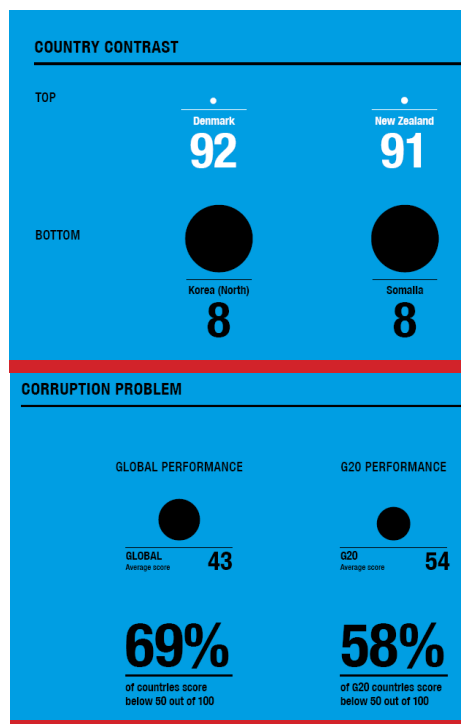
گسترش احساس بی‌تفاوتی در مورد اخبار و آثار فساد، افزایش دوقطبی شدن و گسست اجتماعی، و سقوط اخلاق عمومی نیز به‌مثابه‌ی برخی از پیامدهای اجتماعی فساد قابل

اشاره‌اند.

• فساد در رژیم‌های اقتدارگرا

هرچند فساد در کشورهای مختلف به نسبت‌های متفاوتی وجود دارد اما شدت و ابعاد آن در رژیم‌های غیردموکراتیک و در حال توسعه و گذار بیشتر است.

وقتی حکومت خودکامه و غیرپاسخگو باشد، مطبوعات فاقد آزادی و امنیت برای نقد و کاوش باشند، مکانیسم‌های ضمانتی اطمینان‌بخش و نهادهای نظارتی توانمند و دستگاه قضایی مستقل و منصفی در کار نباشد، نسبت عادلانه‌ی جرم و مجازات و مواجهه‌ی



مطابق گزارش موسسه شفافیت بین‌المللی، وضع فساد اداری و اقتصادی در ایران مناسب نیست. ایران در کنار کشورهایی چون کامرون و نیجریه و قرقیزستان و روسیه در رده ۱۳۶ جهانی قرار گرفته است.

قاطع متحقق و رعایت نشود، آن‌گاه سیستم اداری و بانک‌داری و منابع مالی به بستری برای غارت‌گری و سواستفاده مبدل خواهند شد.

بیهوده نیست که در فهرست سازمان شفافیت بین‌المللی (موسسه‌ای که فساد را همچون دیگر متغیرهای اقتصاد اندازه‌گیری می‌کند) انتهای جدول عمدتاً در اختیار کشورهای است که

از رژیم‌های اقتدارگرا در رنج هستند (چون: کره شمالی، سومالی، سودان، ترکمنستان، ازبکستان و سوریه) و صدر جدول را کشورهایی تشکیل داده‌اند که دموکراتیک هستند و آزادی مطبوعات و احزاب و نهادهای مدنی در آنها مستقر است و دستگاه قضایی از استقلال لازم برخوردار (ازجمله: دانمارک، نیوزیلند، فنلاند، سوئد، نروژ، سوئیس و هلند).

• فساد در ایران

مطابق گزارش موسسه شفافیت بین‌المللی، وضع فساد اداری و اقتصادی در ایران مناسب نیست. ایران در کنار کشورهایی چون کامرون و نیجریه و قرقیزستان و روسیه در رده ۱۳۶ جهانی قرار گرفته است.

معنادار آن‌که بر مبنای گزارش مزبور، وضع فساد اداری و مالی در کشورهایی چون توگو، نپال، گامبیا، موریتانی، موزامبیک، مالی، اتیوپی، جیبوتی، زامبیا و بورکینافاسو از ایران بهتر است.

ایران در جمع کشورهای همسایه تنها از افغانستان، عراق و ترکمنستان وضعیت بهتری دارد. رتبه‌ی دیگر همسایه‌های ایران در فهرست مزبور چنین است: پاکستان و آذربایجان ۱۲۶، ارمنستان ۹۴، کویت ۶۷، ترکیه و عمان ۶۴، بحرین و عربستان سعودی ۵۵، قطر ۲۶ و امارات ۲۵.

در متن جامعه‌ای که شهروندانش از اخبار بابک زنجانی گرفته تا آسیب‌های موسسه مالی اعتباری

میزان، شرکت پدیده‌شان‌دیز و دیگر موارد سواستفاده مالی، اختلاس و فساد را شنیده یا تجربه کرده‌اند و برای حل بسیاری از مشکلات اداری خود، ناگزیر از یافتن «پارتنری» یا پرداخت «رشوه» هستند

یا در صورت تحمل ضرر و زیان، پناه‌گاه و مرجع مستقل و منصف و قاطعی برای اعتراض و پیگیری نمی‌یابند، شاید نیازی به استناد به پژوهش‌های این‌چنینی نباشد. قابل اشاره است که ایران در حالی در سال ۲۰۱۴ در جایگاه ۱۳۶ جهان از جهت شفافیت و فساد مالی و اداری ایستاد که در سال ۲۰۰۵ و در پایان دولت

وقتی نسبت معقول و موجهی میان جرم متخلفان و مجازات آنان وجود ندارد و شهروندان درگیر معیشت، تورم، بیکاری، شاهد شکاف طبقاتی و پرونده‌های اختلاس و هم‌زمان ناظر حیران فساد فراگیر - به‌ویژه در بین حاکمان و اصحاب قدرت - هستند، نوعی بی‌تفاوتی و در مرحله‌ی بعد، ترغیب غیرمستقیم به فساد در شکل‌های گوناگون (از اختلاس و ارتشا گرفته تا سواستفاده از قدرت و امکانات در اختیار) گسترش می‌یابد. وضعی که به نظر می‌رسد در چند سال اخیر و به‌گونه‌ای فزاینده، شاهد وقوع آن هستیم.

خاتمی، در رتبه‌ی ۹۳ قرار داشت. به بیان دیگر، اصلاحات در ساختار سیاسی قدرت در دوران ریاست جمهوری خاتمی و تکوین مجلس ششم (با اکثریت اصلاح‌طلب) و حضور فعال مطبوعات مستقل، منتقد و کنش‌گری معنادار احزاب و نهادهای جامعه مدنی، وضع متفاوتی را در کشور موجب شده بود. دولت احمدی‌نژاد که برآمد و درآمدهای چند صد میلیارد دلاری نفت که روانه‌ی دولت رانتی شد، حکایت تلخ و سیر نزولی شدت گرفت. دولتی که مبارزه با مفاسد اقتصادی از شعارهایش بود، پس از ۸ سال حکمرانی ناکارآمد، کارنامه‌ای غریب از سواستفاده، اختلاس و فساد مالی بجای نهاد. بازداشت برخی از همکاران ارشد احمدی‌نژاد (چون محمدرضا رحیمی و حمید بقایی) یا اتهام‌هایی که متوجه سعید مرتضوی است، شواهد تلخ و مهم این ادعا هستند.

• آیا فساد را چاره‌ای است؟

وقتی نسبت معقول و موجهی میان جرم متخلفان و مجازات آنان وجود ندارد و شهروندان درگیر معیشت، تورم، بیکاری، شاهد شکاف طبقاتی و پرونده‌های اختلاس و هم‌زمان ناظر حیران فساد فراگیر - به‌ویژه در بین حاکمان و اصحاب قدرت - هستند، نوعی بی‌تفاوتی و در مرحله‌ی بعد، ترغیب غیرمستقیم به فساد در شکل‌های گوناگون (از اختلاس و ارتشا گرفته تا سواستفاده از قدرت و امکانات در اختیار) گسترش می‌یابد. وضعی که به نظر می‌رسد در چند سال اخیر

و به‌گونه‌ای فزاینده، شاهد وقوع آن هستیم. علاوه بر این‌ها باید به سواستفاده‌ی باندهای قدرت در جمهوری اسلامی از امکانات دولت رانتی نیز اشاره کرد. از قرارگاه خاتم‌الانبیا سپاه گرفته تا نمایندگان مجلس، از اعضای شوراهای گرفته تا ائمه جمعه و نمایندگی‌های ولی فقیه، از نهادهای امنیتی - اطلاعاتی تا دیگر نزدیکان قدرت، فهرست منتفعان از رانت اطلاعات و قدرت و کام‌گیرندگان از سرمایه و ثروت ملی، کوتاه نیست.

فهرست مطلوی که به‌خاطر درهم‌تنیدگی منافع و نیز فقدان دستگاه قضایی منصف و مستقل، آثار زیان‌بار خود را به شکلی مشدد بر ایران تحمیل می‌کند. تغییر و بهبود این وضع و اصلاح ریشه‌های فساد (که در ابتدای نوشتار به اجمال مورد اشاره قرار گرفت) نه آسان است و نه در کوتاه‌مدت ممکن؛ آن‌هم در بستر اقتدارگرایی مستقر که جمعیت‌های سیاسی و مطبوعات زیر فشار و سرکوب هستند. این‌چنین، گریزی از تلاش صبورانه و طولانی‌مدت در دو سطح جامعه و حکومت نیست.

این همه، از یک‌سو بازتاب‌دهنده‌ی اهمیت و ضرورت گسترش و تعمیق دموکراتیزاسیون به‌عزم مهار اقتدارگرایان و کاستن از عوارض سو حکمرانی ایشان است و از سوی دیگر، نمایش‌گر جایگاه ویژه و مهم سپهر عمومی و نیز لزوم کنش‌گری در جامعه مدنی به‌عزم پیگیری شفافیت و کاستن از علل و وجوه فساد در ایران. ■





نژادپرستی در قوانین بین‌المللی



[علی مهتدی]

سازمان ملل متحد هرگونه تبعیض نژادی را محکوم کرده و با آن مبارزه می‌کند. بند دوم از اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۹۴۸) تاکید دارد که «هر کس می‌تواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده‌ی سیاسی یا هر عقیده‌ی دیگر و همچنین منشا ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه‌ی آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه بهره‌مند گردد»

نژادپرستی اعتقاد به این نظریه است که تفاوت‌هایی وراثتی و غیر زیست‌شناسی بین مردم به خاطر وابستگی آنها به گروه‌ها یا نژادهای خاصی وجود دارد و به خاطر همین تفاوت‌ها می‌توان با این گروه از مردم رفتارهای سیاسی، قانونی و اجتماعی متفاوتی داشت؛ چرا که دست تقدیر برخی از نژادهای بشری را برتر و برخی دیگر را پست‌تر کرده است.

یکی از بارزترین نمونه‌های نژادپرستی در زمان حکومت بر آلمان خود را نشان داد به طوری که نازی‌ها معتقد بودند نژاد آریایی بر دیگر نژادهای بشری برتری دارد.

به این ترتیب، نژادپرستی را می‌توان تعصب یک فرد یا گروه به جنسیت، نژاد، قبیله، عشیره، دین یا طایفه‌ای خاص و حتی رنگ پوست تعریف کرد. نژادپرستی از جمله مهم‌ترین و قدیمی‌ترین آفتهای بشری است که بدون هیچ دلیل روشن و قابل قبولی باعث رنج و حرمان گروه‌های زیادی از مردم در طول تاریخ شده است.

ریشه‌های نژادپرستی در عصر جدید به نظریات کنت دوگوبینو نویسنده فرانسوی می‌رسد که آن را در ۱۸۵۳ منتشر نمود. در قرن بیستم بزرگ‌ترین حامی نژادگرایی

هاستن استوارت چیمبرلین نویسنده آلمانی انگلیسی‌تبار بود. در طول تاریخ، نژادپرستی، نیروی محرکه‌ای بود برای تجارت برده و روش حکومتی آپارتاید که نمونه‌های آن در قرن نوزدهم در آمریکا و در قرن بیستم در آفریقای جنوبی مشاهده شد.

با این حال نژادپرستی قدمتی به اندازه عمر بشر دارد. قرن‌ها قبل، افرادی با ریشه آریایی که به زبان هندو - اروپایی سخن می‌گفتند نخستین قوانین نژادپرستانه ثبت شده در تاریخ را وضع کردند. این گروه با تاسیس نظام طبقاتی نخبه‌گرا، خود را از دیگر قبایل و نژادها جدا کرده و ازدواج‌های بین نژادهای مختلف را ممنوع کردند. قوانین وضع شده توسط آنها بسیار سخت‌گیرانه بوده و ساکنان اصلی سرزمینی که اکنون هندوستان و پاکستان قلمداد می‌شود را با تبعیض بسیار مواجه کرد.

پس از آن، اسپارتاها در سال ۹۰۰ پیش از میلاد یکی از سخت‌گیرانه‌ترین قوانین نژادپرستانه را وضع کرده و با توسل به آن، اقلیت اسپارتا سال‌ها بر گروه‌های بومی اکثریت در یونان حکومت کردند.

پس از جنگ داخلی آمریکا در اواخر قرن نوزدهم، قوانین نژادپرستانه‌ای وضع شد که

بر اساس آن نژاد سفید پوست در زمینه‌های اسکان، آموزش، شغل، وسایل حمل و نقل و امکانات تفریحی بر نژاد سیاه برتری یافت. در آفریقای جنوبی، نخستین بار کلمه آپارتاید در سال ۱۹۱۷ و در جریان سخنرانی جان کریستین سمتس استفاده شده که دو سال بعد نخست‌وزیر این کشور شد. ریشه کلمه آپارتاید از زبان آفریکن (زبان شهرکنشینان سفیدپوست هلندی) گرفته شده و به معنای «جدایی» است تا بدین ترتیب نظام جداسازی کامل نژادی بین شهرکنشینان سفیدپوست و سیاه‌پوستان به عنوان بومیان آفریقای جنوبی پایه‌ریزی شده و در تمامی مسایل جداسازی کامل بین انسان سفیدپوست و سیاه‌پوست ایجاد شود. نظام آپارتاید به عنوان سیاست رسمی کشور در سال ۱۹۴۸ و زمان روی کار آمدن دولت دست راستی آفریکنی معرفی شده و هدف اصلی‌اش حکومت مطلقه سفیدپوستان بر سیاه‌پوستان بومی بود.

چندی بعد و در سال ۱۹۵۰ دولت مرکزی، سیاه‌پوستان را مجبور کرد تا در مناطق خاصی دور از سفیدپوستان زندگی کنند.

تبعیض نژادی در قوانین بین‌المللی سازمان ملل متحد هرگونه تبعیض نژادی را

و سلب حقوق و آزادی‌های آنها به خاطر مبارزه با تبعیض نژادی.

در نوامبر ۱۹۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل با صدور بیانیه‌ای، خواستار پایان بخشیدن به تبعیض بین انسان‌ها بر اساس دین یا باورهایشان شده و بر ضرورت تساهل و تسامح و احترام به باورها و آزادی انتخاب دین و مذهب تاکید کرده و خواستار این شد تا کشورهای عضو هر چه سریع‌تر راه‌کارهایی برای غلبه بر تعصبات دینی و تبعیض بین انسان‌ها بر اساس عقیده آنها تدوین کنند.

ماده دوم این بیانیه، تعصب دینی و تبعیض بر اساس دین را «هرگونه محدودسازی، جداسازی، ایجاد قید و بند، برتری دادن به یک گروه دینی یا عقیدتی خاص با هدف سلب آزادی‌های دیگران» تعریف کرد.

در عین حال ماده ششم از همین بیانیه بر ضرورت آزادی اندیشه و انتخاب دین و نحوه عبادت افراد و همچنین آزاد بودن هرگونه آموزش دینی تاکید کرده است.

سازمان ملل سیاست‌های حاوی تبعیض نژادی را در جلسات سالانه خود بین سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۹۰ محکوم کرده و این قبیل سیاست‌ها را در تعارض با مواد ۵۵ و ۵۶ از میثاق ملل متحد خواند. از سال ۱۹۶۰ به بعد، شورای امنیت سازمان ملل هر ساله سیاست‌های جداسازی نژادی را به شکل منظم محکوم کرده است.

میثاق رم

میثاق رم به عنوان پایه و اساس دادگاه جنایی بین‌المللی در تابستان ۲۰۰۲ به تصویب رسید. در این میثاق، تبعیض و جداسازی نژادی یکی از اشکال و انواع جنایت علیه بشریت ذکر شده است. امروزه ۱۱۹ کشور جهان میثاق رم را امضا کرده‌اند. این نکته قابل ذکر است که ایالات متحده آمریکا و اسرائیل جزو کشورهایی هستند که تاکنون به میثاق رم نپیوسته‌اند.

در ماده هفتم از میثاق رم آمده است که هر رفتاری که منجر به جداسازی نژادی انسان‌ها شود، عملی جنایی است که در صورت ارتکاب هرکدام از کشورهای عضو، پرونده آنها مورد رسیدگی قرار گرفته و در صورت لزوم به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع می‌شود. ■

رسید. ماده یک از این توافق‌نامه، تبعیض نژادی را جنایت علیه بشریت توصیف کرده و بر اساس ماده دوم، هرگونه رفتار غیرانسانی ناشی از سیاست‌های جداسازی نژادی و تمایز بین نژادها را جرم و ناقض قوانین بین‌المللی خوانده است.

ماده دوم از این توافق‌نامه سیاست تبعیض و جداسازی نژادی را سیاستی دانسته که مشابه وضعیت در آفریقای جنوبی منجر به سلطه و هیمنه‌ی یک گروه از انسان‌ها بر انسان‌های دیگر و سرکوب و ظلم به آنها به شکل سیستماتیک شود:

۱- محروم کردن یک عضو یا اعضای یک گروه نژادی از حق حیات و آزادی‌های شخصی با توسل به قتل آنها یا وارد کردن خسارت‌های جسمی و روحی به آنها با تجاوز به آزادی و کرامت افراد و همچنین توسل به زندان، شکنجه یا مجازات‌های سنگین و غیر انسانی فقط به دلیل تفاوت نژادی

۲- وادار کردن گروه یا گروه‌هایی از انسان‌ها به زندگی در شرایطی که در نهایت به مرگ یا آسیب‌دیدگی شدید آنها منجر شود.

۳- اتخاذ هرگونه تدابیر قانونی یا غیرقانونی که بر اساس آن گروه‌های خاصی از مردم به خاطر تفاوت نژادی مشارکت در حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور منع شده و شرایط به گونه‌ای فراهم شود که این دسته از مردم توسعه نیابند.

از جمله سرفصل‌های این قبیل سیاست‌ها به موضوعاتی مانند محرومیت از حقوق اولیه انسانی، منع اشتغال، جلوگیری از تشکیل اتحادیه‌های مختلف، سلب حق آموزش و سلب حق ورود به کشور و خروج از آن و همچنین سلب تابعیت، اقامت اجباری (حصر) و منع برگزاری تجمعات مسالمت‌آمیز مختلف عنوان شده است.

۴- وضع قوانین با هدف جداسازی شهروندان بر اساس نژاد و ایجاد موانع مختلف بین گروه‌های مختلف بشری با هدف جلوگیری از اختلاط یا ازدواج آنها و همچنین سلب حق مالکیت افراد بر مایملک‌شان.

۵- بهره‌وری یا بیگاری کشیدن از افراد به خاطر تفاوت نژادی و مجبور کردن آنها به کار اجباری.

۶- اعمال فشار بر گروه‌ها و افراد مختلف

محکوم کرده و با آن مبارزه می‌کند. بند دوم از اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۹۴۸) تاکید دارد که «هر کس می‌تواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده‌ی سیاسی یا هر عقیده‌ی دیگر و همچنین منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه‌ی آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه بهره‌مند گردد».

مجمع عمومی سازمان ملل در دسامبر ۱۹۶۵ کنوانسیون بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی را به تصویب رساند. در ماده نخست این توافق‌نامه، تبعیض نژادی را این‌گونه توصیف کرده است: «هر نوع تمایز و ممنوعیت یا محدودیت و یا رجحانی که بر اساس نژاد و رنگ یا نسب و یا منشأ ملی و یا قومی مبتنی بوده و هدف یا اثر آن از بین بردن و یا در معرض تهدید و مخاطره قراردادن شناسایی یا تمتع و یا استیفاء در شرایط متساوی از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در زمینه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و یا در هر زمینه دیگری از حیات عمومی باشد».

کشورهای امضاکننده بر اساس مواد دوم و سوم این کنوانسیون تعهد کردند که با توسل به کلیه وسایل مقتضی و بدون درنگ سیاستی را دنبال کنند که هدف آن از بین بردن هر نوع تبعیض نژادی و تسهیل توافق و تفاهم بین کلیه نژادها باشد و همچنین تفکیک نژادی و اعمال روش‌های آپارتاید را تقبیح و محکوم می‌کنند و متعهد می‌شوند که در کلیه اراضی که در قلمرو صلاحیت قضایی آنهاست انجام این قبیل اعمال و روش‌ها را قددغن و ممنوع ساخته و آن را ریشه‌کن سازند.

ماده چهارم این کنوانسیون انتشار هرگونه اندیشه استوار بر برتری نژادی یا جداسازی نژادی و همچنین تحریک و ارتکاب اعمال خشونت‌آمیز بر مبنای تفاوت نژادی را محکوم کرده و دولت‌های امضاکننده در واقع تعهد دادند که با تمامی اشکال تبعیض نژادی در سرزمین‌های خود مبارزه کرده و هرگونه رفتار مبتنی بر تبعیض را مجازات کنند.

در نوامبر ۱۹۷۳ توافق‌نامه بین‌المللی منع جداسازی نژادی در سازمان ملل به تصویب





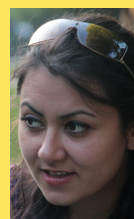
نژادپرستی یا دیگری ستیزی؟

در گفت‌وگو با سعید پیوندی

نژادپرستی یا دیگری ستیزی؟ کدام یک بیشتر مناسب احوال ما ایرانیان است؟ شاید به راحتی نتوان به پاسخ این مساله رسید. خصوصا که با شدت گرفتن طبع باستان پرستی ایرانی‌ها از یک سو و گسترش طنزهایی درباره اقوام گوناگون در شبکه‌ها و ابزارهای اجتماعی این بحث نیاز به آسیب‌شناسی بیشتری دارد. بسیاری معتقدند که شناسه‌های مطرح در نژادپرستی در جبهه‌ای که گروه‌هایی از ایرانی‌ها مقابل عرب‌ها، افغانستانی‌ها، اقوام و ملیت‌های مختلف دارند، عینیت ندارد و برخی معتقدند که اسم این رفتار هر چه که باشد تاثیر آن مشترک است. گروهی نیز باور دارند که دیگری ستیزی امری نهادینه شده میان ایرانیان است؛ چراکه نه آموزش‌های لازم را دیده‌اند و نه آن که فرهنگ پذیرش آن «دیگری» را دارند.

اما خاستگاه این رفتار کجاست؟ تحقیرها و آسیب‌های روحی روانی که به آن دیگری وارد می‌کنیم بر چه ریشه‌ای استوار است؟ سعید پیوندی، استاد دانشگاه و جامعه‌شناس مقیم پاریس در گفت‌وگو با «حقوق ما» ضمن پاسخ به این سوال‌ها اظهار داشت که به راحتی نمی‌توان روی هر رفتار دیگری ستیزانه‌ای عنوان نژادپرستی گذاشت؛ چراکه یکی از مهم‌ترین آسیب‌های این اقدام کاستن از بار مفهومی نژادپرستی است.

در ادامه متن کامل این گفت‌وگو را می‌خوانید:



[آیدا فجر]

• شما از جمله جامعه‌شناسانی هستید که معتقدید نمی‌توان به سهولت گفت که ایرانی‌ها نژادپرست‌اند. عنوانی که شما مناسب می‌دانید «دیگری ستیزی» است. چرا؟ چه شاخصه‌های متفاوتی در این دو مقوله موجود است؟

نژادپرستی نوعی ایدئولوژی است که بر پایه یک نظریه نژادی خاص بنا شده و یک نژاد یا گروهی انسانی را بطور ذاتی از دیگران برتر می‌داند. مفهوم نژاد با آنکه ابتدا در وجه بیولوژیک مطرح شده ولی دارای بعد و بار اجتماعی و تاریخی هم هست که ساخته و پرداخته جوامع و تجربه‌های انسانی است. نظریه نژاد پرستانه بیشتر بر تفاوت‌های فیزیکی میان افراد تکیه می‌کند ولی این تفاوت گذاری و انگشت‌نما شدن در بعد اجتماعی و حوزه رفتاری، شیوه زندگی و یا فرهنگ این یا آن گروه هم بازتاب می‌یابد. به همین دلیل نتایج اجتماعی واکنش یک نژادپرست نسبت به کسانی که آنها را پست‌تر می‌داند از سطح یک باور بسیار فراتر می‌رود و بصورت اشکال گوناگون سلطه، سرکوب، تبعیض، محرومیت جلوه گر می‌شود. قربانیان رویکرد و نگاه نژادپرستانه انسان‌هایی هستند که به خاطر تعلق به نژادی که پست‌تر تلقی می‌شود دارای حقوق برابر با دیگران نیستند و اشکال گوناگون تبعیض و سرکوب را زندگی می‌کنند. این نظریات در قرن نوزدهم و بخشی از قرن بیستم در کشورهای غربی بسیار رایج بود و کسانی تفاوت‌های تمدنی و یا وجود شکاف در میزان توسعه اقتصادی و اجتماعی را نتیجه تفاوت‌های نژادی هم می‌دانستند. این تلقی و نظریه سبب شده بود در گذشته برخی جوامع برتری نژادی را در بعد قانونی و نهادی هم به جامعه تحمیل کنند و تجربه جدایی نژادی در آمریکا و آفریقای جنوبی از مثال‌های تاریخی مهم هستند. در آلمان هم خوانش نژادپرستانه از ژرمن‌ها به فجایای انسانی منجر شد که همه از آن خبر دارند. بقایای این نگرش و فرهنگ در شماری از جوامع باقی مانده است که گاه در رفتارهای اجتماعی بویژه در برخورد با گروه‌های مهاجر و اقلیت‌های متفاوت بازتاب می‌یابد. ولی همزمان رسانه‌ها، آموزش و گفتمان‌های جدید بر پایه برابری انسان‌ها که در اعلامیه جهانی حقوق بشر هم منعکس شده نقش مهمی در منزوی کردن این فرهنگ و ایدئولوژی بازی کرده است.

• آیا برخورد با دیگری متفاوت مانند اقلیت‌ها مصداق نوعی نژادپرستی نیست؟

همه چیز به نوع برخورد و موضوع برخورد بستگی دارد. در موارد پرشماری هم ما گروه‌های اجتماعی دیگر را انگشت‌نما یا تحقیر می‌کنیم یا برخی رفتارهای‌شان را مورد تمسخر قرار می‌دهیم که می‌تواند مصداق‌های رفتارهای نژادپرستانه باشد ولی خود نژادپرستی نیست؛ چراکه نه تئوری و توجیهات نظری دارد و نه موضوع برتری یا پست‌تر بودن در بعد نژادی مطرح است. اگر یک فرانسوی نگاهی منفی به مهاجرت مسلمانان یا چینی‌ها به کشورش

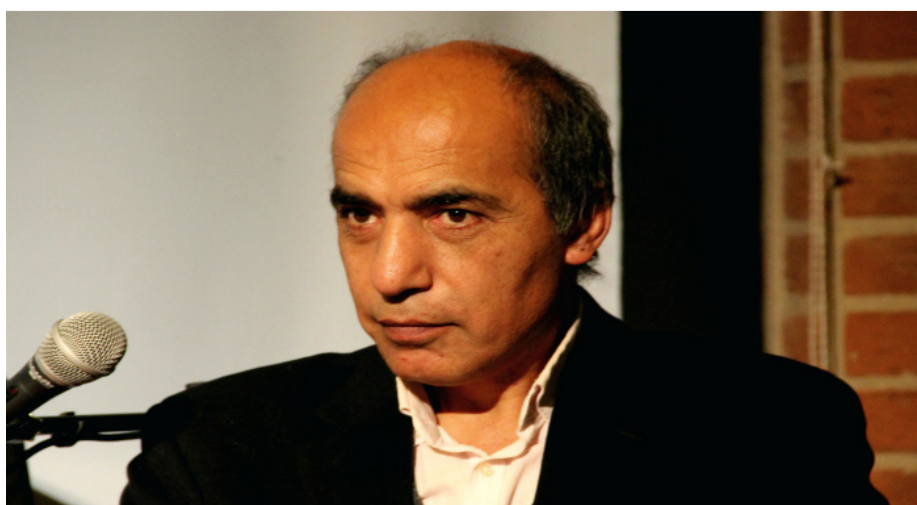
داشته باشد بیشتر خارجی ستیز است تا نژادپرست. اما اگر این مخالفت بر پایه تفاوت نژادی توجیه شود و گروه‌های اجتماعی بطور ذاتی دارای خصوصیات و یا فاقد آنها باشند آنوقت بحث نژادپرستی مطرح می‌شود.

در ایران این رفتارها بیشتر از نبودن فرهنگی ناشی می‌شود که در آن افراد یاد نگرفته‌اند دیگری متفاوت با خویش را بپذیرند و دست به دאوری‌های تبعیض‌آمیز و یا تحقیر کننده در مورد دیگران زنند. در کشوری که اقلیت‌ها و گروه‌های متفاوت از نظر قومی، مذهبی و فرهنگی همسنگ یکدیگر نیستند و در کنار یکدیگر همزیستی برابر حقوق ندارند در عمل تفاوت‌های قومی و فرهنگی بصورت عوامل تبعیض، نابرابری، تحقیر و انگشت‌نما شدن در می‌آیند. یک فرهنگ در ذهنیت و تصورات افراد بصورت برتر در می‌آید و فرهنگ دیگر پست‌تر می‌شود. همه این ذهنیت‌ها و تصورات ساخته و پرداخته تجربه تاریخی جوامع هستند. در جامعه‌های مثل ایران روی مقوله‌های همزیستی و پذیرش تفاوت‌ها و هویت‌های مختلف فرهنگی و زبانی کاری تاریخی و روشن‌گرانه توسط نیروهای زنده، رسانه‌ها و مسوولان سیاسی نشده است. در نتیجه ما با یک خلا فرهنگی در این زمینه مواجه هستیم و به همین دلیل هم رفتارهای برتری‌جویانه و یا ذهنیت نابرابری بازتولید می‌شوند. بازتولید این فرهنگ و رفتارها علیه گروه‌های اقلیت نیز باعث می‌شد که قربانیان این تحقیرها دچار سرخوردگی شوند و کینه‌توزی پیشه کنند و کسانی که چنین رفتارهایی را دارند نژادپرست بدانند. در چنین فضای پرتنش که در آن از اعتماد و احترام متقابل هوشیارانه خبری نیست هر برخوردی می‌تواند بعد اغراق‌آمیز بخود گیرد.

• گفتید که یکی از شاخصه‌ها خودبرتربینی

است و سپس از نبود یا ضعف فرهنگی در این خصوص صحبت کردید. یکی از شاخصه‌های فرهنگ‌سازی آموزش است. آیا در این زمینه با کمبود آموزش مواجه هستیم یا منابع تولید ارزش ما در ایران ضد ارزش را تبلیغ کرده و آموزش می‌دهند؟

در فرهنگ ما تحمل دیگری متفاوت یا برسمیت شناختن و احترام به هویت‌های مختلف بخشی از ارزش‌های عمومی جامعه نیست. در هیچ کشوری افراد این‌گونه متولد نمی‌شوند بلکه این مساله امری اکتسابی و موضوع یادگیری است. این مقوله در روند فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری درونی می‌شود و ما به شهروندی تبدیل می‌شویم که در نگاه و ذهنیت او این ارزش‌ها اساسی و مرکزی هستند. عدم وجود این فرهنگ و آموزش پذیرش دیگری متفاوت سبب به شهروندی تبدیل شویم که در این زمینه آگاهی خاصی نداشته باشد و به راحتی و گاه بدون اندیشیدن درباره عواقب و نتایج نامطلوب و ضد انسانی این نوع نگرش به رفتارهایی که در آن انگشت‌نما شدن یا رفتارهای تبعیض و تحقیرآمیز وجود دارد تن دهیم. در تجربه ایران نظام آموزشی، خانواده و رسانه‌ها به گونه‌ای سنجش‌گرانه و جدی به این موضوع نمی‌پردازند در نتیجه ما با ابهام و خلاء بزرگی در این زمینه مواجه هستیم که نتیجه آن تنش دایمی و فرسایشی میان گروه‌های اجتماعی است. در حالی که در همه جای دنیا این شوخی‌ها متداول است. در همه جای دنیا گروه‌هایی فکر می‌کنند که برخی از گروه‌های دیگر شاید ساده‌لوح‌تر از آنها هستند یا برخی از رفتارهای‌شان انگشت‌نما می‌شود و موضوع طنز قرار می‌گیرد. به طور نمونه آلمان‌ها می‌گویند که اتریشی‌ها از دهات آلمان هستند و فرانسوی‌ها همین رفتار را با بلژیکی‌ها دارند. ولی هیچ‌کدام از



نژادپرستی نوعی ایدئولوژی است که بر پایه توجیهات و تئوری‌هایی مشخص بنا شده. به طوری که یک نژاد یا گروهی انسان‌ها را از دیگران برتر می‌داند. دلایل معینی نیز برای آن دارد که در بعضی مواقع فیزیکی هستند یا به رفتارهای انسان‌ها برمی‌گردد. بیشتر مواقع نژادپرستی بر اساس تفاوت‌های فیزیکی استوار است ولی هم‌زمان باقی مسایل فرهنگی و رفتاری را نیز شامل می‌شود.

این مسایل از حد شوخی و طنز اولیه فراتر نمی‌رود و جامعه نیز تحمل این طنز را دارد چون می‌تواند حد بگذارد و خطوط قرمزی چون برابری حقوقی انسان‌ها، احترام مقابل میان آن‌ها و تبدیل نشدن این برخوردها به رفتارهایی تحقیر یا تبعیض‌آمیز برای آن ترسیم کند.

اما در ایران این هوشیاری تاریخی جمعی درباره برابری کامل همه فرهنگ و هویت‌ها شکل نگرفته است. در نتیجه مرزهای طنز، توهین، تحقیر به خاطر وجود تبعیض‌ها، تداوم سرخوردگی‌های تاریخی، عدم توسعه فرهنگی اجتماعی مشارکتی دارای ابهام است و گروه‌های گوناگون جامعه را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. تداوم این تحقیرها و برخوردهای طنزآمیز درک نشده نزد کسانی ممکن است به صورت تجربه‌های منفی درآید که حتی آنرا شکلی از نژادپرستی ببینند؛ در حالی که از نظر جامعه‌شناسانه نمی‌توان به این مساله عنوان نژادپرستی داد.

• به طور مثال موضع ایرانی‌ها در مقابل اعراب به اتفاقات تاریخی برمی‌گردد که باعث ایجاد نفرت شده است. همین ایرانی‌ها نسبت به غرب موضعی پایین به بالا دارند اما در مقابل همسایه‌های خود مثل افغانستانی‌ها یا تاجیک‌ها دچار خودبرتربینی هستند. خاستگاه این دیگری ستیزی کجاست؟

در آن‌چه به محدوده منطقه ما مربوط می‌شود بیشتر نوعی نگاه برتری تاریخی و فرهنگی مطرح است تا نژادی. رابطه میان ما و کشورهای عربی هم دارای تاریخی است با لحظات تلخ پر شمار و حوادث سه چهار دهه اخیر هم گاه همچون نمکی بروی زخم‌های این تنش تاریخی بوده است. ولی در موارد دیگر به نظر می‌رسد ایرانی‌ها فکر می‌کنند که از نظر توسعه اجتماعی یا تجربه تاریخی از همسایگان خود برتر و جلوتر هستند به همین دلیل وقتی هم بخواهند مثالی از احتمال پس‌رفت ایران بزنند به همسایه‌های خود اشاره می‌کنند. در حالی که توجه نمی‌کنند که در این مقایسه‌ها و مثال‌ها در بعد کلی انسان‌ها و فرهنگ آنها را هم نشانه‌ها می‌روند. رابطه ما با غرب اما داستان دیگری دارد و تنفر و شیفتگی‌های صد سال اخیر را شاید در فرصت و جایی دیگر بتوان دقیق‌تر بررسی کرد.

• به رابطه تاریخی اشاره کردید و همچنین روابط سلطه بین کشورها یا اقوام مختلف. با نگاهی به تجربه‌های چین، ایران و یونان این‌گونه به نظر می‌رسد که هرچه تمدن‌ها قدیمی‌تر باشد؛ خودبرتربینی یا دیگری ستیزی نیز بیشتر می‌شود. آیا می‌توان با نگاه جامعه‌شناسی نیز چنین نتیجه گرفت؟

به هر حال رابطه با گذشته در بعد نمادین همیشه مطرح است؛ تصویری که از گذشته در ذهن شهروندان وجود دارد بخشی از تجربه‌های جامعه‌پذیری و معرفتی آنهاست. کسی با هویت و خوانش خاص ملی و یا دینی متولد نمی‌شود. در ایران اگر به صد سال

پیش برگردیم این تصویر از تمدن باستان بسیار ضعیف‌تر بود و توده‌های مردم آگاهی چندانی از این گذشته نداشتند. در واقع تصویر امروزی از ایران باستان و عظمت تمدن باستانی ایران و فارس‌ها ساخته پرداخته دوران جدید است. بر خلاف نژادپرستی که معتقد است انسان‌ها بطور ذاتی با هم متفاوت‌اند این نوع از تفاوت‌گذاری‌ها ساخته و پرداخته تحولات ذهنی و پویایی فرهنگی دوره‌های تاریخی معینی است.

زمانی که ایرانی‌ها می‌خواستند ناسیونالیزم ایرانی را تعریف کنند روشن‌فکران آن زمان از جمله میرزا آقا خان کرمانی یا بعدها افرادی که حول روزنامه‌های کاوه، ایران‌شهر یا فرهنگستان جمع شده بودند بنا را بر اساس بازگشت به تمدن باستانی و کاستن از وزن تمدن اسلامی گذاشتند. در همین زمان است که نژادآرایی هم مطرح می‌شود و اتفاقی هم نیست که سازندگان این گفتمان در آلمان بودند. دست کم بخشی از ریشه‌های فکری نگاه امروز را از جمله باید در این تحول و پویایی تاریخی جستجو کرد. معنای این حرف من انکار تمدن باستانی و اهمیت آن نیست. قصد من برخورد به تصویری است که در ذهن ایرانی ناسیونالیست وجود دارد. پیش از انقلاب مشروطیت پادشاهان ایران ترک زبان بودند و رابطه هویتی میان اقوام ساکن ایران به گونه دیگری بود. در این صد سال و بعد از انقلاب مشروطه زبان فارسی به زبان اصلی، آموزشی، اداری و سراسری ما تبدیل شد و در عمل و در غیاب حضور رسمی زبان‌های دیگر دارای نوعی مشروعیت و جایگاه برتر جدید شد. این فرایند خود به خود نوعی تبعیض زبانی، فرهنگی و هویتی در درون جامعه بوجود آورد. در حالی که اگر به زبان‌های دیگر هم در عرصه آموزش، فرهنگ و رسانه ای جایی در



خور داده شده بود شاید رابطه سلطه فرهنگی که از آن صحبت می‌شود بسیار کمتر بود. به همین دلیل می‌گویم که این نگاه‌ها و برخوردها ساخته و پرداخته تجربه‌های تاریخی ما هستند و نسل‌های امروز با این میراث و وجوه نمادین آن سروکار دارند و آن را به روز می‌کنند.

همین فکر در بین یونانی‌ها بسیار قوی است. آن‌ها حتی اروپا را زاییده و ادامه تمدن یونانی می‌دانند و به همین دلیل غروری دارند که به عهد عتیق و یونان باستان برمی‌گردد. غروری که نسبت به تمدن اسطوره‌ای یونان در هوشیاری و وجدان جمعی جامعه حضور دارد به خودی خود شکل نگرفته و در ژن یونانی‌ها نیست. این نگاه به گذشته را نیروهای زنده، گروه‌های سیاسی، روشن‌فکران و سازمان‌های مدنی و یا نهادهای رسمی مانند نظام آموزشی به جامعه منتقل می‌کنند.

• در واقع می‌توانیم بگوییم که این خودبرتربینی توسط سیستم آموزشی نیز تبلیغ می‌شود و بچه‌ها در اثر آموزش و تربیتی که در جامعه ایران کسب می‌کنند دیگری ستیزی را می‌آموزند؟

بدون تردید. در حقیقت یکی از مهم‌ترین مسایلی که در نظام آموزشی ما وجود دارد نبود آموزش در پذیرش دیگری در مفهوم نزدیک و دور است. دیگری نزدیک به کسی می‌گویم که از زبان، موسیقی، هویت فرهنگی و قومی ویا پوشش او از من متفاوت است و دیگری دور یعنی برزیلی‌ها یا آمریکایی‌ها و ژاپنی‌ها. هیچ‌کدام از این دیگری‌ها در نظام آموزشی ما بدرستی و آگاهانه به رسمیت شناخته نمی‌شوند. هویت آن‌ها هم در کتاب‌های درسی به شکلی وجود ندارد که برای نسل جوان پذیرش و درک آن به یک هنجار و ارزش مرکزی تبدیل شود. در واقع کتاب‌های ما در بخش‌های اصلی یک چهره از ایرانی را به انسان محوری تبدیل می‌کنند. این ایرانی فردی پرهیزگار و شیعه است که قواعد اسلامی را با وسواس رعایت می‌کند و پای خود را از این دایره محدود سبک زندگی اسلامی فراتر نمی‌گذارد. این تصویر فرد مطلوب کتاب‌های درسی ما است که همه جا حضوری مرکزی دارد و معیار داوری هم به شمار می‌رود. ایرانی‌های دیگر اما به اشکال مختلف تحقیر ویا فراموش می‌شوند. در مواردی حتا با برخی از هویت‌ها و گروه‌ها برخورد منفی و طرد کننده وجود دارد. زنان «بی حجاب» یا «بدحجاب» یک نمونه از این رانده شدگان‌اند. کتاب درسی ما به راحتی به یک بهایی توهین می‌کنند و او را جاسوس یا نجس می‌دانند. نمونه دیگر تکرار این گزاره طرد کننده است که گویا دین اسلام برترین و آخرین دین است و برای و برای هر مسالهای راه‌حلی دارد. در واقع معنای این تلقی این است که بقیه در عمل پست‌تر هستند و یا اصالت ندارند. این برخوردهای هویتی و تبلیغ یک جانبه غلیظ پیرامون یک هویت مطلوب راه را برای یادگیری احترام به هویت

تقلیلی و جانبدارانه به چشم می خورد.

• به شروع بحث برمی گردم. عده‌ای بر سر همین واژه نژادپرستی و دیگری ستیزی این بحث را مطرح کرده‌اند که اگر از رفتارهای دیگری ستیزانه واژه نژادپرستی را بگیریم در واقع رفتار و عواقب آن را تقلیل داده‌ایم. نظر شما چیست؟

به نظر من اشکال این مساله در آن است که کلمه نژادپرستی را یک کلمه پیش پا افتاده و خالی از معنای حقیقی می‌کند. در واقع وقتی چیزی را به گونه ای اغراق آمیز به یک پدیده اطلاق کنیم در حقیقت آن پدیده را مبتذل می‌کنیم. در این صورت از فردا می‌توانیم به هر کسی که لطفه‌ای می‌گوید به اسانی برچسب نژادپرست بزنیم چرا که شاید در روایت طنز او به این یا آن گروه توهین شده است. در حالی که بین یک برخورد نژادپرستانه و اشکال گوناگون توهین و تحقیر گروه ها و یا عدم تحمل دگرپاش باید تفاوت گذاشت تا از پلیدی عملی را که واقعا نژادپرستانه است نگاهییم. ترس من از این است که اغراق در توصیف ها و مصداق ها سبب شود که در عمل نتیجه‌ای معکوس بگیریم و نژادپرستی را به امری معمولی تبدیل کنیم. رفتار و رویکرد نژادپرستانه عواقب اجتماعی معینی دارد. برای مثال سیاه پوستان نباید به این یا مرتبه اجتماعی دست یابند، همان اتوبوسی را سوار شوند که سفیدها استفاده می کنند و یا نمی‌توانند به دانشگاه راه پیدا کنند. ولی آیا هیچ وقت در ایران گفته شده که مثلاً کردها، آذری‌ها یا بلوچ‌ها حضورشان در جایی ممنوع است و یا دارای حقوق قانونی متفاوتی با دیگران هستند و یا نباید به این یا آن موقعیت اجتماعی دست یابند؟ می‌توانیم بگوییم که اشکال مختلفی از تبعیض وجود دارد که گاه به طور پنهان عمل می‌کند مانند استخدام افراد در دستگاه‌های اداری. در افکار عمومی هم با وجود اشکال گاه نامطلوب برخورد با اقلیت ها نگرشی مبتنی بر تبعیض وجود ندارد. همزمان باید روان‌شناسی و احساس کسانی که موضوع این تبعیض‌ها و تحقیرها قرار می‌گیرند را درک کرد و آنرا مورد توجه قرار داد. ولی همزمان نباید در داوری ها و برخورد ها دست به اغراق زد. برای مثال گفتن مطلبی طنز در مورد یک گروه و یا اقلیت فرهنگی و یا قومی در برنامه غیر جدی امری متداول در همه دنیاست و معنای نژاد پرستانه ندارد. گاه به نظر می‌رسد واکنش مردم به برخی رویدادها بیش از آنکه به خود آن حادثه مربوط باشد زخم و درد عمیق تری را بیان می‌کند. اگر طنز آزادانه بتواند همه گروه ها را هدف قرار دهد و از حالت طنز بودن خارج نشود و به گونه ای تکراری شکل توهین به خود نگیرد شاید ما شاهد اعتراضات علیه این یا آن برنامه هم نباشیم. وجود طنز بخشی از آزادی بیان است و آزادی ناقص و محدود و عدم درک طنز می‌تواند عواقب اجتماعی مهمی داشته باشد. ■



این‌جا مطرح کنیم که نظر شما در این خصوص چیست؟

کتاب‌های درسی ایران در بعضی از حوزه‌ها متناقض هستند مثل همین حوزه‌ای که الان مثال زدید. از وجود هویت‌های فرهنگی و قومی در ایران صحبت به میان آمده و عکس‌هایی با پوشش‌های مختلف تصویر شده است اما همزمان این مساله گفتمان غالب نیست بلکه وقتی در کنار مجموعه گفتمانی قرار می‌گیرد که اتفاقاً تاکید آن روی تفاوت‌ها و انگشت‌نما کردن یک گروه و همچنین تبعیض است؛ این نمونه‌های رنگ می‌بازند. مثلاً از بچه‌ها دعوت می‌شود که سرباز صاحب زمان باشند در حالی که در میان دانش آموزان هم سنی وجود دارد هم زرتشتی، هم ارمنی و هم مسیحی و بهایی یا حتی کسانی که دیندار نیستند. در بخش عمده‌ای از کتاب‌های درسی گفتمان غالب مبتنی بر تبعیض و نابرابری است تنوع هویتی در آن کم‌تر به رسمیت شناخته می‌شود. پی آمد این برخوردها و تبعیض‌ها از جمله می‌توان در رساله دکترای خانم ایران محمدی درباره دانش آموزان کرد و سرخوردگی‌های عمیق هویتی آنها دید. همزمان در کتاب‌های درسی ما کمتر بحثی باز، انتقادی و سنجش‌گرایانه درباره مسایل و مشکلات جامعه ایران و جامعه جهانی و همچنین توجه به تجربه‌های. مثال ساده آن کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم به چشم می‌خورد. در کتاب تاریخ به انداختن بمب در ژاپن اشاره شده ولی کوچک‌ترین حرفی از کشتار یهودیان در میان نیست. در حالی که این یک تجربه تاریخی بسیار مهم است که می‌توانست موضوع بحث بچه‌ها خصوصاً در مورد نژادپرستی صورت قرار بگیرد. در واقع آن‌جا که بحث ایدئولوژیک و دشمنی با آمریکا در میان است مطالب درسی با دست و دلبازی مسائل را طرح می‌کنند و در بسیاری موارد دیگر نگاهی

های دیگر ناهموار و دشوار می‌کند. فرضیه اصلی گفتمان آموزشی و سیاسی وجود یک هویت اصیل و برتر شیعه است و طرد عملی هویت‌های دیگر. این آموزش یکسونگرانه و هویتی در ذهن بچه‌های ما فرهنگی را ایجاد می‌کند که تحمل دیگری متفاوت ضد ارزش می‌شود. حال ممکن است دانش آموز و یا دانشجویی با خود نظام هم سرآشتی نداشته باشد اما پذیرش دگرپاش و یا دیگری متفاوت را یاد نگرفته است. یعنی اگر یک فرد چادری یک غیرچادری را ببیند به راحتی می‌تواند به او انواع برچسب‌ها را بزند یا برعکس یک فرد غیرچادری یک چادری را امل و عقب مانده بداند. آنها یاد نمی‌گیرند که سبک زندگی، نوع حجاب انتخاب‌های شخصی افراد است و یا تعلق فرهنگی و قومی نباید زمینه‌ساز تبعیض شوند. ما جامعه‌ای نداریم که فلسفه عمومی آن پذیرش شهروندان بدون توجه به تعلقات دینی، قومی یا کشوری باشد. وقتی پایه و اساس فلسفه آموزش و سیاست ما بر اساس تبعیض و تفاوت گذاری است و دین و یا نوع دینداری به معیاری برای تفاوت گذاری و کنترل اجتماعی تبدیل می‌شوند، افراد جامعه هم زمینه محدودی برای درک و زندگی کردن تجربه‌های مثبت پیرامون تحمل دیگری خواهند داشت و این واقعیت تلخ جامعه ما در دورانی است که هویت و تعلق‌های فرهنگی و ملی بیش از پیش ترکیبی و باز می‌شوند.

شما به کتاب‌های آموزشی اشاره کردید.

اتفاقاً در پرونده این شماره یادداشتی داریم

از آقای شیرزاد عبداللّهی که با ذکر مثال

از کتاب‌های مطالعات اجتماعی دوره‌های

مختلف تحصیلی گفته است راسیسم در این

دروس آموزش داده نمی‌شود. به عنوان مثال

فصل‌هایی چون فصل دوم کتاب مطالعات

اجتماعی کلاس پنجم ابتدایی به نام «سرزمین

من» وجود دارد. شاید بد نباشد این مساله را



[شیدا جهان‌بین]

نقش شبکه‌های اجتماعی بر ترویج نژادپرستی:

شبکه‌های اجتماعی، شمشیرهای دولبه دنیای مدرن

بر روی قربانی است. از آنجایی که کنترل کامل اینترنت غیرممکن است و کاربران می‌توانند با اسامی مستعار به فعالیت در اینترنت بپردازند، جریمه افرادی که از طریق نوشتن و ارسال مطالب، کاریکاتور، موسیقی و یا جوک‌ها دست به نژادپرستی می‌زنند و تصویب قوانین یکسان و استانداردهای بین‌المللی، دشوار است. اما مساله مهم این است که مبارزه با نژادپرستی در اینترنت، یک وظیفه اجتماعی است که باید در جهان واقعی انجام شود.

نسرین افضلی دانشجوی دکترای رشته جامعه‌شناسی در امریکا و فعال حقوق زنان در مصاحبه با حقوق‌ما از «شوونیسم در ایران» می‌گوید که شامل اشکال مختلفی است. او شوونیسم را «احساس برتری» یک فرد و یا گروه نسبت به دین و ملیت، گرایش جنسی، جنسیت و یا نژاد خودش می‌داند و آنرا بسیار عام‌تر از نژادپرستی می‌داند: «شوونیسم شامل احساس برتری و شایستگی میان شیعه و سنی، مسلمان و غیرمسلمان، زن و مرد، همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا، رنگین پوست و سفیدپوست، مهاجر و بومی، تهرانی و

افکار نژادپرستانه خود سخن می‌گویند و درصدد دفاع از آن برمی‌آیند. این اتفاق تا جایی ادامه می‌یابد که در شبکه‌های اجتماعی نیز پیام‌هایی علیه اقوام خاصی نوشته می‌شود و دست به دست می‌چرخد و لایک‌ها و کامنت‌های زیادی نیز دریافت می‌کند. در کنار توهین‌ها به اقوام دیگر، مبالغه‌گویی و به خود بالیدن‌های ساختگی نیز شدت می‌یابد. در دنیای مدرن؛ این‌گونه پیام‌ها و نوشته‌ها می‌تواند به سرعت از فردی به فرد دیگر منتقل شود و همراهان زیادی به دنبال داشته باشد و همین امر باعث افزایش نژادپرستی و دیگری‌ستیزی می‌شود.

اینترنت آزادی‌های بسیاری را ارائه می‌دهد. یکی از آزادی‌هایی که از طریق خطوط اینترنتی و بی‌درنگ در اختیار کاربران قرار می‌گیرد، آزادی بیان است، اما اگر کاربران اینترنتی و شبکه‌های مجازی تعریف درست و دقیقی از مرزهای آزادی بیان نداشته باشند، می‌توانند با ابراز نظرات نژادپرستانه، اثرات مخربی بر یکدیگر بگذارند. سرخوردگی، ایجاد نفرت و جدایی بین افراد جامعه از تأثیرات منفی شیوع افکار نژادپرستانه

زمانی که صحبت از قومیت‌ها در ایران و در میان ایرانیان به میان می‌آید، دیدگاه‌های نژادپرستانه به وضوح دیده می‌شود. بسیاری از ایرانیان خود را نژادپرست و قوم‌گرا نمی‌دانند اما زمانی که صحبت از کردها، لرها، عرب‌ها، افغان‌ها و ... می‌شود، خود را شایسته‌تر از آن‌ها می‌دانند. این باور که بعضی از نژادها و قوم‌ها بهتر و برتر از دیگران و بعضی از گروه‌ها و قوم‌ها فاقد برخی از شایستگی‌ها هستند در واقع اساس دیدگاه نژادپرستی است. نژادپرستی و قوم‌گرایی، محتوای فرهنگ‌ها را غیرقابل تغییر می‌پندارد و برای مثال افراد متعلق به یک قوم خاص را تا ابد، محکوم به رفتارهای ثابت و تغییرناپذیر می‌داند. به عبارت دیگر درباره فرهنگ‌های دیگر، زبان، رفتار، رسوم و مذهب گروه‌های دیگر، بر اساس ارزش‌ها و استانداردهای فرهنگ خودی قضاوت می‌شود و بنابراین نگاه، دیگر فرهنگ‌ها و زبان‌ها و مذاهب، شایستگی خود را از دست می‌دهند. برخی از رویدادها در جهان، به حس نژادپرستی انسان‌ها شدت بیشتری می‌بخشد و عده‌ای، بی‌پروا از عقاید و

شهرستانی، بالاشهری و پایین شهری می‌شود. در واقع همه این‌ها نگاهی از بالا به پایین و برتری طلبانه دارند. گروهی که تحت خشونت بیش‌تر قرار می‌گیرد، نسبت به گروه دیگر واکنش نشان می‌دهد. مثلاً در مورد ترک‌ها مشاهده می‌کنیم وقتی که ماجرای «فیتله» اتفاق افتاد، عصبانیت زیادی از خودشان نشان دادند که شاید به نظر برخی، واکنشی اغراق شده بود اما این واکنش در حقیقت انفجار تمام رفتارهای شوونیستی بود که به آن‌ها در طول سال‌ها تحمیل شده است. در حقیقت نگاه پست‌تر به نژاد و زبان و ملیت آن‌ها باعث چنین واکنشی از سوی آن‌ها شد.

ذاتی پنداشتن خوبی‌ها، بدی‌ها و ایرادها یکی از نتایج نگاه شوونیستی است. فضلی تأثیر منفی این‌نوع نگاه بر روی افراد را دلیلی برای مقابله با نژادپرستی و شوونیسم می‌داند: «با این نوع نگاه، حقوق افراد ضایع می‌شود و تمام کاستی و آسیب‌هایی که در یک گروه وجود دارد، به ذات و نژاد آن‌ها نسبت داده می‌شود و در واقع مشکلات به صورت ساختاری دیده نمی‌شود. مثلاً در مورد نژادپرستی علیه سیاه‌پوستان، این‌طور تصور می‌شد که آنان افرادی با درجه طبقاتی اخلاقی پایین‌تری هستند و به همین دلیل مرتکب جرایم بیش‌تری می‌شوند و به همین دلیل تعداد مجرمان سیاه‌پوست از مجرمان سفیدپوست بیش‌تر است. در واقع نژادپرستان این مساله را به رنگ پوست

آن‌ها نسبت می‌دهند. در حالی که علت این است که این افراد تحت تبعیض واقع شده‌اند از یک سری امکانات محروم شده‌اند و به همین دلیل میزان جرم و جنایت، آسیب‌های اجتماعی، محرومیت از فرصت‌های تحصیل و اشتغال در آن‌ها افزایش پیدا کرده است.»

ریشه‌های نژادپرستی در ایران به دوران پهلوی و زمانی که صاحبان قدرت در پی ایجاد انسجام بین اقوام ایرانی بودند، برمی‌گردد. نسرین فضلی با اشاره به «ترویج افراطی ناسیونالیسم»، «ارائه پرچم، ملیت و زبان واحد»، «با عظمت نشان دادن تاریخ ایران» و «برجسته کردن

تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران» در زمان پهلوی با هدف ایجاد وحدت ملی، این اقدامات را عاملی برای ایجاد انگیزه در ایرانیان می‌داند: «حکومت در پی این بود که مردم تحت لوای یک اسم واحد، برای کشورشان تلاش و مبارزه کنند. این اقدامات باعث نتایج مثبتی هم شد، اما چون با آگاهی کافی و آموزش‌های لازم همراه نشد؛ به نفرت و نژادپرستی علیه دیگر قومیت‌ها و کشورها منجر شد.»

در بسیاری از موارد دیده شده است «همزمان با تحقیر به عنوان مثال

نسرین فضلی:

مثلاً این که بدانیم سیاه پوست چون فقیر است دست به ارتکاب جرم می‌زند؛ کرد چون محروم است و در شرایط توسعه نیافته زندگی کرده است دست به قتل ناموسی می‌زند. افغان‌ها به دلیل این که از طبقات پایین افغانستان بودند و به این جا آمده‌اند؛ همیشه کارهای یدی می‌کنند و تحصیلات بالایی ندارند و در نتیجه مرتکب جرم‌های بیش‌تر می‌شوند و دلیل‌اش که افغان بودن آن‌ها نیست؛ کما این که افغان‌هایی که از طبقات دیگری بوده‌اند و توانستند به جای ایران به کشورهای اروپایی بروند، بسیار هم موفق هستند؛ کمک زیادی به نوع نگرش ما می‌کند.

افغانی‌ها از طرف ایرانیان»، مردم کشورهای «اروپایی با هر پیشینه‌ای که در زمینه نقض حقوق بشر داشته‌اند»، تمجید می‌شوند. این جامعه شناس این نگاه را نگاهی انسانس و برابر نمی‌داند: «این نوع نگرش، در واقع به گونه‌ای تأثیرات نگاهی هست که طبق نظر برخی غرب‌زدگی نامیده می‌شود اما مقداری بزرگ جلوه دادن دستاوردهای غرب و بی‌ارزش جلوه دادن فرهنگ شرق است. بعد از انقلاب این روند ادامه پیدا کرد. حرفی از شکوه تاریخی ۲۵۰۰ ساله پادشاهی نشد اما از طرفی، توسط حکومت علیه برخی اقوام ایرانی به صورت مستقیم و غیرمستقیم نفرت‌پراکنی شد و از طرف دیگر در مقابل رفتارهای نژادپرستانه و شوونیستی سکوت شد.»

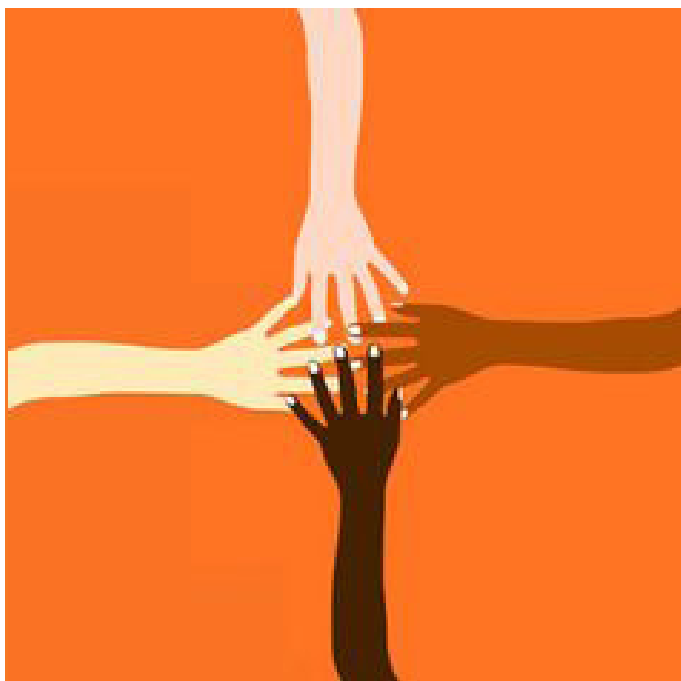
در ایران قانونی که در مورد نژادپرستی جرم‌انگاری کرده باشد وجود ندارد و این دلیلی می‌شود برای افزایش این معزل اجتماعی در ایران: «ناآگاهی، تبلیغاتی که در کتاب‌های تاریخی، روزنامه‌ها و ... برنامه‌های تلویزیونی صورت می‌گیرد، هر کدام به طریقی به نهادینه شدن این نگاه کمک می‌کند. حتا تهرانی و شهرستانی، بالاشهری و پایین شهری، فقیر و غنی، چیزهایی را به این افراد نسبت می‌دهند که در ذهن مخاطب می‌نشیند که مثلاً اگر فردی کرد است حتمن ویژگی‌های خاصی دارد.»

نژاد پرستی ناشی از «نداشتن تحلیل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی از جامعه» و «ندیدن ساختار» است. فضلی از «ندیده شدن آسیب‌های اجتماعی بر رفتار افراد جامعه» می‌گوید: «مثلاً این

که بدانیم سیاه پوست چون فقیر است دست به ارتکاب جرم می‌زند؛ کرد چون محروم است و در شرایط توسعه نیافته زندگی کرده است دست به قتل ناموسی می‌زند.

افغان‌ها به دلیل این که از طبقات پایین افغانستان بودند و به این جا آمده‌اند؛ همیشه کارهای یدی می‌کنند و تحصیلات بالایی ندارند و در نتیجه مرتکب جرم‌های بیش‌تر می‌شوند و دلیل‌اش که افغان بودن آن‌ها نیست؛ کما این که افغان‌هایی که از طبقات دیگری





جنبش‌های ضد نژادپرستی

[پویا امینی]

نژادپرستان معتقدند که ویژگی‌های ذاتی و ارثی از منظر بیولوژیکی تعیین‌کننده رفتار انسان‌ها است. نظریه نژادپرستی بر این امر تأکید دارد که تبار انسان‌ها نشان‌دهنده هویت ملی و نژادی آنهاست. بر اساس معیارهای نژادپرستانه، ارزش افراد بشر به فردیت آنها نیست؛ بلکه به عضویت آنها در ملتی مربوط است که بر مبنای هویت نژادی شکل گرفته است. بسیاری از روشن‌فکران و دانشمندان شواهد شبه علمی را نیز در حمایت از تفکر نژادپرستانه ارائه کرده‌اند. اندیشمندان نژادپرست قرن نوزدهم، از جمله هوستن استوارت چمبرلین تأثیر غیر قابل انکاری بر نسل آدولف هیتلر گذاشتند.

رویکردهای نژادپرستانه از دیرباز در تاریخ بشری ثبت شده و منشأ بروز جنگ‌های زیادی بوده است. دو قرن نوزدهم و بیستم را می‌توان تحولی در تاریخ مبارزات ضد نژادپرستانه دانست. ظرف این دو قرن، آمریکا از کشوری که در آن برده‌داری و نژادپرستی عمیقاً وجود داشت به کشوری تبدیل شد که در آن یک رنگین‌پوست به ریاست جمهوری رسید. قرن بیستم به خصوص شاهد ظهور چهره‌ها و جنبش‌هایی در مبارزه با نژادپرستی بود که بسیاری از آنها مانند جنبش ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی به پیروزی‌های

تاریخی دست یافت. ●●●

بوده‌اند و توانستند به جای ایران به کشورهای اروپایی بروند، بسیار هم موفق هستند؛ کمک زیادی به نوع نگرش ما می‌کند.

پیش از فراگیری اینترنت و تلفن‌های هوشمند با برنامه‌های ارتباطی متفاوت، روند گسترش باورها و تفکرات نژادپرستانه، به کندی صورت می‌گرفت، اما با گسترش تکنولوژی، سرعت انتشار این گونه افکار نیز شتاب بیش‌تری یافته است. نسرین افضلی به «سهل‌الوصول بودن ابزارها و شبکه‌های اجتماعی» به عنوان عاملی در افزایش سرعت انتشار عقاید نژادپرستانه اشاره می‌کند: «قبل‌تر از طریق جوک و داستان‌ها و فیلم‌ها چنین افکاری ترویج می‌شد اما الان گستردگی و سهل‌الوصول بودن این ابزارها و شبکه‌های اجتماعی باعث شده است که تعدد و تکثر این افکار بیشتر شود. یعنی اگر قبلاً فردی باید ۲۰ نفر را به صورت حضوری می‌دید تا جوکی را برای‌اش تعریف کند، الان می‌تواند برای هزاران نفر شیر کند؛ به همین دلیل سرعت و شدت شیوع این جوک‌ها و اظهار نظرها بیشتر شده است.»

این جامعه‌شناس به «فرصت‌هایی» که شبکه‌های اجتماعی و اینترنت در اختیار فعالان مدنی قرار داده است اشاره می‌کند: «هم‌زمان با افزایش سرعت و شدت شیوع افکار نژادپرستانه، مشاهده می‌کنیم که می‌شود از شبکه‌های اجتماعی به عنوان فرصت استفاده کرد. مثلاً در مورد قضیه اکبر عبدی و اظهارنظرهای او، دیدیم که واکنش‌های شدید در فضای مجازی او را وادار به عذرخواهی کرد اما در همان جمعی که او این مساله را مطرح کرده بود، افراد خندیدند و مجری و شرکت‌کننده‌ها هیچ واکنش علنی از خود نشان ندادند. اما بعدتر که این فیلم منتشر شد، مردم واکنش نشان دادند. بنابراین شبکه‌های اجتماعی می‌تواند شمشیر دولبه باشد؛ بسته به افراد که چگونه از آن استفاده می‌کنند.» به اعتقاد این فعال حقوق زنان، با استفاده از اینترنت برای آموزش، «فعالان مدنی» می‌توانند این ابزار را به نفع خودشان تغییر دهند: «فعالان مدنی با نقل قول‌ها و آموزش‌های مستقیم و غیرمستقیم به افراد از طریق این شبکه‌ها و کارگاه‌ها و نوشته‌ها و رسانه‌ها می‌توانند به مردم آموزش دهند که مثلاً اگر سریال ایکس را از تلویزیون ایران می‌بینید، این نکات‌اش خوب و مثبت است اما این نکات‌اش نژادپرستانه است و قوم‌گرایانه.

از این طریق مخاطبان حواس‌شان جمع می‌شود و به عقیده من در بلندمدت همه این اقدام‌ها تأثیر خواهد داشت. درست است که به مردم از طرف دیگر نه آموزشی داده می‌شود و برعکس به این رفتارهای نژاد پرستانه دامن زده می‌شود، اما از طرف دیگر پتانسیل‌های خوبی برای فعالان مدنی وجود دارد که می‌توانند از طریق شبکه‌های اجتماعی از آن استفاده کنند.» ■

• جنبش ضد نژادپرستی آمریکا

با شروع جنگ جهانی دوم، گروه‌های زیادی از سیاه‌پوستان در مبارزه علیه فاشیسم شرکت کردند و در نتیجه موقعیت این گروه نژادی در تحولات داخلی آمریکا تغییر کرد. نخستین گام برای ارتقای موقعیت اجتماعی سیاه‌پوستان، با ادغام واحدهای نظامی آنها در دیگر واحدهای ارتش آمریکا در سال ۱۹۴۵ صورت گرفت. سپس دیوان عالی فدرال ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۵۴ با صدور حکم تاریخی موسوم به براون جدایی نژادی در مدارس را غیر قانونی اعلام کرد. این حکم، سیاهان را از یک تبعیض ناروای تاریخی نجات داد. اما مقاومت در برابر ادغام نژادی در ایالت‌های جنوبی که سابقا در آنها برده‌داری رواج داشت، همچنان به شکل جدی ادامه یافت. در این ایالت‌ها، سیاهان کماکان از ورود به اماکن مخصوص سفیدپوستان مانند باشگاه‌ها، رستوران‌ها و بارها محروم بودند. در برخی از شهرهای جنوب، سیاه‌پوستان اجازه نداشتند در اتوبوس‌های عمومی بر روی صندلی مخصوص سفیدپوستان بنشینند. در سال ۱۹۵۵ اقدام شجاعانه روزا پارکس در شهر مونتگمری ایالت آلاباما روح تازه‌ای به

مبارزات سیاه‌پوستان داد. پارکس که در اتوبوسی بر روی صندلی مخصوص سفیدپوستان نشسته بود از بلند شدن از روی این صندلی خودداری کرده و توسط پلیس دستگیر شد. این اقدام، خشم سیاهان را شعله‌ور کرد. در آن زمان مارتین لوتر کینگ کشیش بابتیستی بود که می‌کوشید تا سطح آگاهی عمومی در مورد نژادپرستی را بالا برده و از این راه به تبعیض و جداسازی نژادی در ایالات متحده

پایان دهد. وی در ابتدا مبارزات ریشه‌ای محلی برای برابری حقوق آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار را سازمان داد. در سال ۱۹۵۵ او فعالانه در نخستین مبارزه مهم برای حقوق مدنی در مونتگمری آلاباما شرکت کرد. زندانی بودن پارکس به عنوان یک قربانی تبعیض نژادی، به کینگ این امکان را داد تا جامعه آفریقایی‌تباران آمریکا را بسیج کند تا حمل و نقل عمومی مونتگمری را بایکوت نموده و خواستار برابری نژادی در سیستم حمل و نقل عمومی شوند. پس از یک سال بایکوت، دادگاه منطقه‌ای

ایالت متحده آمریکا، در پرونده «برودر علیه گیل» جداسازی نژادی در اتوبوس‌های مونتگمری را منع کرد. بایکوت اتوبوسرانی مونتگمری سبب خیزش جنبشی ملی برای از بین بردن تبعیض نژادی به رهبری مارتین لوتر کینگ شد.

در یک بازه زمانی ۱۱ ساله از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۸ کینگ بیش از ۶ میلیون مایل سفر کرده و ۲۵۰۰ مرتبه سخنرانی کرد و هر کجا که بی‌عدالتی و تظاهرات و اعتراض بود ظاهر می‌شد. کینگ در این مدت ۵ کتاب و چندین مقاله منتشر کرد و تظاهرات مختلف و گسترده‌ای را در بیرمنگام و آلاباما رهبری کرد که توجه همه دنیا را به خود جلب کرد.

کینگ پس از موفقیت در لغو قوانین جداسازی نژادی در مونتگمری، به دنبال تشکیل سازمان فراگیری بود که به مساله جداسازی نژادی در سایر ایالات آمریکا نیز بپردازد. در سال ۱۹۵۷ کینگ شصت تن از رهبران سیاه‌پوست کلیساهای آمریکا را دعوت کرد تا مبارزات بیشتری را برای از بین بردن جداسازی نژادی به بحث بگذارند. در جریان این مذاکرات «کنفرانس رهبری مسیحی‌های جنوب» خلق شد که کینگ رهبری آن را تا زمان مرگش در



در بیرمنگام مشغول برنامه‌ریزی برای تظاهرات بزرگی در واشنگتن برای اشتغال و آزادی شد. ۲۵۰ هزار نفر در این راهپیمایی که در مقابل بنای یادبود لینکلن برگزار شد، شرکت کردند و در آن کینگ سخنرانی معروف و تاریخی خود با عنوان «رویایی دارم» را ایراد کرده و در آن گفت «رویایی دارم که روزی این مملکت به پا خواهد خواست و بر مبنای اعتقادات واقعی خود خواهد زیست. ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم که همه مردم یکسان خلق شده‌اند. اکنون زمان آن است که مملکت خود را از شن‌های روان بی‌عدالتی نژادی بیرون بکشیم و به صخره‌های استوار برادری ببریم. اکنون زمان آن است که عدالت را به صورت واقعی برای همه فرزندان خدا در بیاوریم».

مبارزات مارتین لوتر کینگ باعث شد تا قوانین مهمی در مورد حقوق مدنی در آمریکا تصویب گردد. از جمله مهم‌ترین آنها، قانون حقوق مدنی در سال ۱۹۶۴ و قانون حق رای ملی در سال ۱۹۶۵ بود که عملا به جداسازی نژادی در ایالات متحده آمریکا خاتمه داد.

مارتین لوتر کینگ در طول مبارزات خود بیش از بیست بار دستگیر شد، پنج مدرک افتخاری کسب کرد و توسط مجله تایم در سال ۱۹۶۳ مرد سال نامیده شد. وی جوان‌ترین فردی بود که جایزه صلح نوبل را دریافت کرد.

مارتین لوتر کینگ، در ۴ آوریل ۱۹۶۸، در حالی که در بالکن اتاقش در هتلی در ممفیس تنسی ایستاده و خود را برای رهبری یک تظاهرات در حمایت از کارگران سیاه‌پوست بخش بهداشت آماده می‌کرد، ترور شد.

• جنبش ضد آپارتاید

آفریقای جنوبی

از قرن هفدهم و با شروع استعمار آفریقای جنوبی توسط هلندی‌ها، آنها خود را نژاد برتر شناخته و با افزایش قدرت سفیدپوستان، بومیان را عملا کنار گذاشتند. پیروزی حزب ناسیونالیست در سال ۱۹۴۸ که تمامی آن را سفیدپوستان تشکیل می‌دادند فصل تازه‌ای در سرکوب سیاهان در تاریخ آفریقای جنوبی گشود. رهبر این حزب در سخنرانی خود پس از پیروزی علنا گفت: «شعار ما حفظ برتری نژاد سفید در آینده است و حتی اگر لازم باشد از زور استفاده می‌کنیم».

سال ۱۹۶۸ به عهده داشت.

در مارس ۱۹۶۳ کینگ و «کنفرانس رهبری مسیحی‌های جنوب» مبارزه‌ای برای پایان دادن به جداسازی در بیرمنگام آلاباما سازمان دادند. کینگ به خاطر همین فعالیت‌ها دستگیر و به زندان منتقل شده بود، متن معروف خود با عنوان «نامه‌ای از زندان بیرمنگام» را نوشت و در آن تاکید کرد که نمی‌توان بدون کنش‌های مستقیم و در عین حال بی‌بهره از خشونت به حقوق مدنی واقعی دست یافت. کینگ پس از خاتمه فعالیت‌هایش

نلسون ماندلا:

«در طول زندگی‌ام خود را وقف مردم آفریقا کرده‌ام. با استیلای سفیدپوستان مبارزه کرده‌ام و با استیلای سیاهان نیز مبارزه کرده‌ام. به دنبال آرمان جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک بودم که همه بتوانند در آن در توازن و با فرصت‌هایی برابر زندگی کنند. این آرمان من است که امیدوارم با آن زندگی کرده و بدان دست یابم؛ اما اگر نیاز باشد آماده‌ام برای این آرمان بمیرم».



سال بعدی را تا سال ۱۹۹۰ در زندان سپری کرد، هجده سال از این مدت را در زندان روبن سپری کرده و در همین دوره زندگی‌نامه خود با عنوان «راه دشوار آزادی» را نوشت

. ماندلا پس از آزادی از زندان در سال ۱۹۹۰ سیاست صلح‌طلبی را در پیش گرفت و این امر منجر به تسهیل انتقال آفریقای جنوبی به سمت گونه‌ای از دموکراسی شد که نماینده تمامی اقشار مردم باشد.

فشارهای بین‌المللی و داخلی بر رژیم آفریقای جنوبی نهایتاً آنها را به این نتیجه رساند که کلرک به عنوان رئیس‌جمهور جدید آفریقای جنوبی در سال ۱۹۸۹ اعتراف کند که «زمان مذاکره فرا رسیده است». ماندلا یک سال بعد آزاد و قوانین آپارتاید ملغی شد.

پس از مذاکراتی طولانی، انتخابات در سال ۱۹۹۴ برگزار شد و ماندلا به عنوان رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی جدید، انتخاب شد. کشور به صورت دموکراسی پارلمانی درآمد و برای مدت پنج سال، تمام احزاب اصلی سیاسی در حکومت دوره انتقالی نماینده داشتند.

ماندلا تا سال ۱۹۹۹ برای یک دوره پنج ساله ریاست جمهوری در آفریقای جنوبی را در اختیار داشت اما پس از آن از صحنه سیاست خارج شد. پس از ده‌ها سال آپارتاید، ماندلا اعلام کرد «هرگز این سرزمین زیبا دیگر تجربه تلخ سرکوب گروهی از مردم توسط گروه دیگر را تجربه نخواهد کرد».

نلسون ماندلا پس از اینکه در سال ۲۰۰۴ به خاطر سرطان پروستات تحت عمل جراحی قرار گرفت اعلام کرد که از فعالیت‌های عمومی و سیاسی کناره‌گیری می‌کند. وی در سال ۲۰۱۳ به علت کهنه‌ت سن و ابتلا به عفونت ریه در ۹۵ سالگی درگذشت.

«ژاکوب زوما» رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی با اعلام خبر درگذشت ماندلا گفت:

«نلسون ماندلا الان استراحت می‌کند و در آرامش است. ملت ما بزرگ‌ترین فرزند خود را از دست داده است. مردم ما یک پدر را از دست داده‌اند».

در پیش گرفت. پیام اصلی جنبش ضد آپارتاید این بود که آپارتاید باید پایان یابد و سیاهان آفریقای جنوبی باید به حقوق خود دست یابند.

جنبش می‌بایست اقلیت سفیدپوست آفریقای جنوبی را متقاعد می‌کرد که آپارتاید پایدار نیست. برای این کار، آنها قدرت خود را به عنوان اکثریت از طریق «نافرمانی» بدون خشونت و عدم همکاری با رژیم، اعمال کردند. آنها از قدرت اقتصادی خود برای بایکوت کردن اجاره‌ها، تحریم مصرف‌کننده و نیز بایکوت کردن کسب و کار سفیدپوستان و نیز سیاه‌پوست‌هایی که با رژیم همکاری داشتند استفاده کردند.

اعتصاب دانشجویان و کارگران و نیز ممانعت از کار، از جمله روش‌های دیگر بود. بایکوت مصرف‌کننده، تاکتیک بسیار موثری بود؛ زیرا این تاکتیک، سفیدپوستان دارای کسب و کار را با سیاست‌های دولت پیوند می‌داد و آنها که زیان می‌دیدند، دولت را تحت فشار می‌گذاشتند تا سیاست‌های خود را تغییر دهد.

نلسون ماندلا به عنوان یکی از بارزترین رهبران جنبش ضد آپارتاید آفریقای جنوبی در جلسه محاکمه خود در دیوان عالی پرتوریا به اتهام خرابکاری، اتهامات خود از جمله خرابکاری مسلحانه را پذیرفت، هر چند با اتهام «تحریک بیگانگان برای حمله به آفریقای جنوبی» مخالفت کرد.

وی سخنرانی خود را در دادگاه با این عبارت خاتمه بخشید که «در طول زندگی‌ام خود را وقف مردم آفریقا کرده‌ام. با استیلای سفیدپوستان مبارزه کرده‌ام و با استیلای سیاهان نیز مبارزه کرده‌ام. به دنبال آرمان جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک بودم که همه بتوانند در آن در توازن و با فرصت‌هایی برابر زندگی کنند. این آرمان من است که امیدوارم با آن زندگی کرده و بدان دست یابم؛ اما اگر نیاز باشد آماده‌ام برای این آرمان بمیرم».

ماندلا در این دادگاه به حبس ابد محکوم شده و به زندان روبن منتقل شد. وی که ۲۷

قوانین آپارتاید جدید از طریق تقسیم‌بندی نژادی آفریقای جنوبی مانند برتری نژاد سفید را حفظ می‌کرد و تا آن جا که امکان داشت نژادهای مختلف را از هم جدا می‌کرد. غیر سفیدپوستان به زور در مناطق محروم و فقیر اسکان داده شده و باید برای مسافرت اجازه دریافت می‌کردند. از حق رای دادن و مشارکت در دولت و ازدواج با سفیدپوستان نیز محروم بوده و در اکثر موارد حق تملک زمین را هم نداشتند.

غیر سفیدپوستان در آفریقای جنوبی در مقابل این تبعیض برای ده‌ها سال مقاومت کردند ولی نتوانستند تغییر واقعی به وجود بیاورند. در حوادثی مانند قتل عام شارپ ویل در سال ۱۹۶۰ و شورش سووتو در ۱۹۷۶ دولت به شدت معترضین را سرکوب کرد.

ماندلا که در آغاز فعالیت‌های خود طرفدار مبارزه عمومی مسالمت‌آمیز بود در ۵ دسامبر ۱۹۵۶ به همراه ۱۵۰ تن دیگر دستگیر به خیانت متهم شد. محاکمه ماندلا و دوستانش که از ۱۹۵۶ شروع شده بود تا ۱۹۶۱ ادامه یافت و سرانجام همگی آنان تبرئه شدند.

در سال ۱۹۶۱ ماندلا رهبری «تیزه ملت» به عنوان شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا را به عهده گرفت. او مبارزات خرابکاری علیه اهداف نظامی و دولتی را رهبری و طرح‌هایی تدوین کرد تا در صورتی که خرابکاری نتوانست به آپارتاید خاتمه دهد به جنگ چریکی متوسل شود.

در ۵ اوت ۱۹۶۲ ماندلا بار دیگر دستگیر و در دژ ژوهانسبورگ زندانی شد. سه روز بعد، در حضور ماندلا در دادگاه وی متهم به رهبری اعتصاب کارگران در سال ۱۹۶۱ و ترک غیرقانونی کشور شد. در ۲۵ اکتبر ۱۹۶۲، ماندلا به پنج سال زندان محکوم شد. دو سال بعد در ۱۱ ژوئن ۱۹۶۴ به اتهام شرکت در کنگره ملی آفریقا برای وی حکم دیگری صادر شد.

طی سال‌های بعد، جنبش ضد آپارتاید گسترده‌تری یافته و روش‌های جدیدی برای مبارزه با دولت نژادپرست آفریقای جنوبی



[شیرزاد عبداللهی]

نژادپرستی و قوم گرایی

در کتاب‌های درسی مدارس ایران دیده نمی‌شود

عنوان فصل دو کتاب مطالعات اجتماعی سال پنجم دبستان سرزمین ما» است. در این فصل این سوال مطرح شده که افزایش جمعیت در کشور ما چه خوبی‌هایی دارد؟ در پاسخ دو دلیل ذکر شده: اول اینکه اگر تعداد جوانان زیاد باشد نیروی کار زیاد می‌شود و کشور ما پیشرفت می‌کند. دوم اینکه اگر جمعیت زیاد باشد نیروی بیشتری برای دفاع از کشور داریم. در صفحات بعد به پدیده مهاجرت جمعیت می‌پردازد و عواملی مانند جنگ، خشکسالی و کمبود درآمد را به عنوان دور کننده جمعیت و درآمد بیشتر، دانشگاه، بیمارستان و شغل‌های بیشتر را به عنوان عوامل جذب جمعیت نام می‌برد. نکته مهم دیگر این درس ارائه نمودار پراکندگی صنایع مصرفی ایران است. در این نمودار استان‌های صنعتی ایران به ترتیب عبارتند از: تهران، اصفهان، خراسان رضوی، البرز، قزوین، مرکزی، آذربایجان شرقی، گیلان، خوزستان و استان‌های ایلام، خراسان شمالی، خراسان جنوبی، کردستان و سیستان و بلوچستان استان‌های کمتر صنعتی ایران هستند. فاصله بین این استان‌ها زیاد و نشانه توسعه غیر متوازن است. اما توسعه نیافتگی بر خطوط جدایی قومی منطبق نیست.

فصل ۱۵ مطالعات اجتماعی کلاس ششم در باره انواع لباس است. در زیر عنوان لباس‌های محلی، تصویری از مردان کرد و بلوچ و عرب و ترکمن و تصویر دو زن شمالی (قاسم آبادی) دیده می‌شود. در اینجا می‌خوانیم: «در کشور پهنای ما اقوام مختلفی مانند فارس، ترک، لر، گیلک، کرد، بلوچ و... زندگی می‌کنند. هر یک از این اقوام لباس‌های مخصوص به خود دارند. لباس‌های اقوام ایرانی بسیار زیبا است. این لباس‌ها در گذشته بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفته است، به طوری که در قدیم هر کس از روی شکل لباس فرد دیگر می‌توانست حدس بزند که او اهل کدام منطقه‌ی ایران است. امروزه لباس‌های محلی اغلب در مراسم یا جشن‌های خاص پوشیده می‌شوند. اگر روزی سری به یک موزه مردم شناسی بزنید، در آنجا می‌توانید انواع لباس‌های محلی را مشاهده کنید.» گذشته از ایرادهای نگارشی مطلب بالا، نویسنده متن، گویی در نگارش جملات فوق فقط به دانش آموزان شهرهای بزرگ

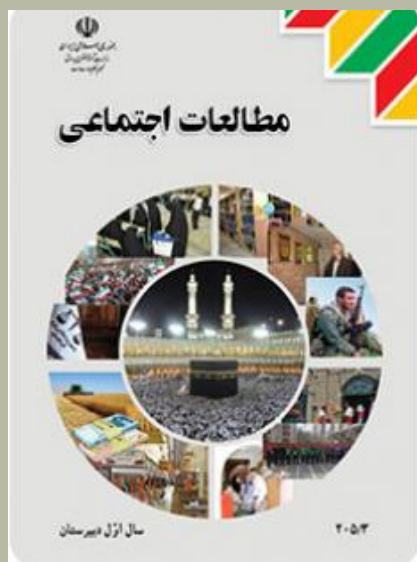


برافراشته می‌شود. زیر پرچم تصویری کوچک‌تر از نقشه ایران به رنگ پرچم سه رنگ دیده می‌شود که چهار مرد و چهار زن در جاهای متفاوت نقشه با لباس‌های محلی ایستاده‌اند. هموطنان ساکن استان‌های آذربایجان، کردستان، سیستان و بلوچستان، گلستان و مازندران با لباس‌های محلی این مناطق روی نقشه ایستاده‌اند. کمی پایین‌تر می‌خوانیم که «مردم ایران مانند اعضای یک خانواده در خانه‌ای بزرگ به نام کشور ایران زندگی می‌کنند. نام این خانواده بزرگ ملت ایران است. در ادامه‌ی متن، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پرچم سه رنگ ایران با آرم الله، سرود ملی (سر زد از افق مهر خاوران...)، تقویم هجری شمسی با اشاره به نوروز و نهایتاً زبان و خط رسمی به عنوان «نشانه‌های مشترک ملت ایران» نام برده شده است. مباحث این فصل از کتاب، پایه‌ای است که نگاه آموزش و پرورش جمهوری اسلامی را به مقوله ملت نشان می‌دهد. در این نگاه ملت ایران بر اساس نژاد، تعریف نشده است. بر مفهوم ملت یگانه متشکل از اقوام مختلف تاکید شده است.

در این یادداشت به این سوال جواب می‌دهم که سایر تبعیض‌ها مانند تبعیض مذهبی و اقتصادی نفیاً و اثباتاً در این یادداشت مورد بحث نیست. مبنای بررسی و اظهار نظر من، کتاب مطالعات اجتماعی پایه سوم دبستان تا پایان دوره اول متوسطه (پایه سوم تا نهم) است. این کتاب مرتبط ترین کتاب درسی به موضوع این نوشته است.

مباحث اجتماعی از سال سوم دبستان در قالب کتاب مطالعات اجتماعی وارد متون درسی می‌شود. در کتاب مطالعات اجتماعی سال سوم دبستان مباحث روی خانواده، مدرسه و از خانه تا مدرسه متمرکز است و از مفاهیم انتزاعی‌تر مانند کشور و ملت بحثی به میان نیامده است.

بحث ملت و کشور و مفاهیم مرتبط با آن از سال چهارم ابتدایی وارد کتاب درسی دانش آموزان می‌شود. عنوان فصل ۶ کتاب مطالعات اجتماعی سال چهارم دبستان «ما ایرانی هستیم» است. زیر این عنوان و در اولین صفحه این فصل، تصویر بزرگی از پرچم ایران دیده می‌شود که توسط دختران دانش آموز در حیاط یک مدرسه



اگر نژادپرستی را تفکر
برتر دانستن یک نژاد بر
نژاد(های) دیگر بدانیم
کتاب‌های درسی ما بر
اساس چنین نظریه‌ای
نوشته نشده‌اند. اصولاً
در جامعه ایران زمینه‌ای
برای بروز تفکرات
نژادپرستانه وجود ندارد.
به نظر می‌رسد عقاید
نژادپرستانه در ایران
متاخر و وارداتی است.
پیکان اندیشه‌های پان
ایرانیستی هم به سمت
ملت‌های همسایه مانند
عرب‌ها و ترک‌ها است و
از حد لاف و گزاف‌های
گروه‌های سرخورده
سیاسی فراتر نمی‌رود.

فرانسه در ایران بود. گوپینو معتقد بود
که در آغاز شاهنشاهی ایران را نژاد
آریایی که مظهر نجابت و دلیری و
بی‌باکی بوده است، تشکیل داده و سپس
بر اثر آمیزش با نژادهای دیگر مانند
تورانیان و تازیان، به پستی گراییده
است.

او نژاد ایرانیان را نژاد منتخب و گزیده
قوم آریین می‌دانست و کلیه خصوصیات
را که برای یک نژاد قوی و منتخب را در
قوم ایرانی می‌دید. بعدها فاشیست‌های
آلمان به تئوری‌های او بال و پر دادند
و عده‌ای هم در ایران این افسانه‌ها را
باور کردند. ■

از اختلاف طبقاتی به نقل از شاهنامه
فردوسی نوشته شده است.
ایرادی که به این کتاب‌ها می‌توان
گرفت حجم زیاد کتاب و اطلاعات
فراوانی است که در متن آمده و دانش
آموزان مجبور به حفظ کردن این
مطالب هستند. با وجود محتوای قابل
قبول کتاب‌های مطالعات اجتماعی، این
کتاب‌ها از نامحسوب‌ترین کتاب‌ها نزد
دانش آموزان هستند.

مثلاً حجم مطالعات اجتماعی پایه
هفتم حدود ۲۰۰ صفحه است. در
کتاب مطالعات اجتماعی سال هشتم
مطلب مهمی مرتبط با بحث نژاد و
قومیت ندیده‌ام. اما در کتاب مطالعات
اجتماعی کلاس نهم در فصل نهم با
عنوان فرهنگ و هویت، مباحثی در باره
هویت مطرح شده که باز هم نشانه‌ای
از نژادپرستی و قوم‌گرایی ندارد. در بحث
هویت زیر عنوان هویت ملی، مهم‌ترین
ویژگی‌های جامعه ایرانی که با آن‌ها
شناخته می‌شویم به این ترتیب دسته
بندی کرده است:

«ما در سرزمین ایران زندگی می‌کنیم،
ما مسلمانیم، ما تاریخ طولانی و میراث
فرهنگی غنی داریم، زبان مشترک ما
فارسی است، انقلاب اسلامی نمایانگر
آرمان‌های والای جامعه ماست.» ممکن
است کسانی با یک یا چند مولفه این
صورت بندی موافق یا مخالف باشند.
اما مساله این است که حداقل در کتاب
مطالعات اجتماعی پایه سوم تا پایه نهم
که با موضوع این نوشته مرتبط است،
اثری از عقاید نژادپرستانه و تبعیض‌های
قومی دیده نمی‌شود.

اگر نژادپرستی را تفکر برتر دانستن
یک نژاد بر نژاد(های) دیگر بدانیم
کتاب‌های درسی ما بر اساس چنین
نظریه‌ای نوشته نشده‌اند. اصولاً در
جامعه ایران زمینه‌ای برای بروز تفکرات
نژادپرستانه وجود ندارد. به نظر می‌رسد
عقاید نژادپرستانه در ایران متاخر و وارداتی
است. پیکان اندیشه‌های پان ایرانیستی
هم به سمت ملت‌های همسایه مانند
عرب‌ها و ترک‌ها است و از حد لاف و
گزاف‌های گروه‌های سرخورده سیاسی
فراتر نمی‌رود.

بیجا نیست که به تئوری‌های نژاد
پرستانه و کنت دوگوپینو نویسنده، شرق
شناس و دیپلمات فرانسوی در تدوین
تئوری برتری نژاد آریایی اشاره‌ای بکنم.
او در اواسط قرن نوزدهم مدتی هم سفیر

نظر داشته است و نمی‌دانسته که بسیاری
از دانش آموزان مناطق روستایی و عشایری
خود و یا بستگانشان این لباس‌ها
را می‌پوشند و برای دیدن لباس محلی
نیازی به رفتن موزه ندارند. این نگاه در
تالیف کتاب‌های درسی همیشه وجود
داشته و از نوع نگاه شهری متمدن
به روستایی عقب مانده است، اما
ویژگی‌های نگاه نژادپرستانه و برتری
قومی ندارد.

تنوع لباس و آداب و رسوم و موسیقی
در میان اقوام ایرانی یک مزیت است
و نباید به این تنوع نگاه موزه‌ای و
گردشگری داشت. این لباس‌ها و این
آداب و رسوم و لهجه‌ها و گویش‌ها
بخشی از سرمایه ملی ما است. نگاهی
که لباس محلی را تا حد پدیده‌ای
تفنی و موزه‌ای تقلیل می‌دهد باعث
تقویت نگاهی می‌شود که از تفاوت
لباس و گویش، هویت قومی را تا حد
هویت ملی و ضدایرانی ارتقا می‌دهد.
در کتاب مطالعات اجتماعی پایه هفتم،
فصل نهم و دهم به مباحث تاریخی
اختصاص دارد. آنچه که به بحث ما
مربوط است در این قسمت تاریخ ایران
از ۷ هزار سال پیش به طور اجمالی
بررسی شده است. به تمدن‌های
قبل از اسلام مانند شهرسوخته، تمدن
ایلام، تمدن جیرفت اشاره شده
است. در فصل دهم به شکل‌گیری
امپراتوری‌های بزرگ در ایران پرداخته
شده است. آمدن آریایی‌ها به ایران،
تشکیل امپراتوری ماد، تشکیل امپراتوری
قدرتمند هخامنشیان، سلوکیان حکومتی
بیگانه، اشکانیان و بیرون راندن بیگانگان،
ساسانیان آخرین امپراتوری ایرانیان
پرداخته شده است. در این بخش از تاب
تصاویری از منشور حقوق بشر کورش،
سنگ نگاره داریوش در بیستون، سنگ
نگاره پیروزی شاپور ساسانی بر والریین
امپراتور روم در نقش رستم، خرابه‌های
طاق کسرا، همراه با نقشه‌هایی از
امپراتوری‌های وسیع ایرانی دیده
می‌شود. در این فصل گفته می‌شود
: «مورخان فقط شرح حال و اقدامات
شاهان و جنگ‌های حاکمان را مطالعه
نمی‌کنند، بلکه به اوضاع اجتماعی و
اقتصادی، یعنی زندگی مردم و چگونگی
معیشت آنان نیز توجه می‌کنند.» در
این بخش از اختلاف طبقاتی در این
دوره انتقاد شده و حکایت مرد کفشگر
و خسرو انوشیروان به عنوان سندی



ناسیونالیسم پهلوی و ریشه‌های دیگرستیزی در ایران

نژادگرایی نظریه‌ای است که میان نژاد و پدیده‌های غیر زیست‌شناسی مانند دین، آداب، زبان و ... رابطه ایجاد کرده و برخی نژادها را برتر از دیگر نژادهای بشری می‌شمارد. در این نظریه برتری نژادی مستقل از شرایط محیطی و اجتماعی رشد افراد عمل کرده و دست تقدیر برخی نژادهای بشر را برتر و برخی دیگر را کمتر کرده است.

کردستان به دنیا آمده است و یا حکومت با توجه به هویت شیعی خود، سنی مذهبیان که مسلمان هم هستند را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد و همواره از یهودیان به بدی یاد می‌کند.

بسیاری از ایرانیان با به کار بردن واژه آریایی، خود را برتر از دیگر نژادها می‌دانند و با اشاره به تاریخ چند هزار ساله ایرانیان آریایی، دلیلی برای پست‌تر شمردن بقیه نژادها پیدا کرده‌اند. واژه آریا برای نخستین بار در سده ششم پیش از میلاد در کتیبه بیستون داریوش یکم استفاده شده است، که اشاره به زبان نگارش متن دارد. در سال ۱۷۸۸ زبان‌شناسی به نام «جونز» با مشاهده شباهت‌هایی میان زبان‌های یونانی، لاتین، آلمانی و هندی و سانسکریت-آنان را از یک ریشه واحد دانست. در سال ۱۸۱۳ «توماس یونگ»

این زبان مادر را زبان «هند و اروپایی» نامید و در نهایت «ماکس مولر» آلمانی در سال ۱۸۶۱ اقوامی که به این زبان سخن می‌گفتند را «آریایی» خواند. (۱) آریایی‌گرایی به بیان دیگر همان برتری نژاد آریایی و شکل دهنده ایدئولوژی نازیسم است. اما نژاد آریایی که هیتلر از آن سخن می‌گفت، سفیدپوستان و چشم آبی‌ها و موپورهایی بودند که در اروپا ساکن بودند، به همین دلیل او از آریایی‌های ساکن ایران و آن دسته که موی بور نداشتند به عنوان پوست خرمایی‌ها نام برد. اما مساله‌ای که در ایران به بحث نژاد آریایی گره خورد، با توجه به تفاوت‌های ظاهری ایرانیان آریایی و اروپاییان، بحث زبان فارسی است. به بیان دیگر، این زبان فارسی است که جای خود را به اهمیت خون و ژن داده است.

رضا خان پهلوی و محمدرضا پهلوی در ایران، بیش از هر پادشاه دیگری سعی در ثبت کردن واژه آریایی داشتند. این پدر و پسر با تأکیدی که بر میراث ایران باستان داشتند، باعث بروز و رشد ناسیونالیسم در ایران شدند. برای نمونه در اساس‌نامه «حزب تجدد» با صراحت هرچه تمام‌تر بر گسترش زبان فارسی به جای زبان اقلیت‌ها در سراسر ایران تأکید شده بود و یا در «تشریه کاوه» که در سال‌های ۱۳۰۳-۱۲۹۵ در برلین منتشر می‌شد با تأثیرپذیری از ناسیونالیسم رمانتیک آلمانی به تبلیغ نژاد خالص آریایی و نماد هویت ملی،

شرمگین نیستند، بلکه آن‌را به مساله‌ای دیگری که به گمان‌شان مقدس است پیوند می‌زنند و در صدد توجیه رفتار خود برمی‌آیند.

داریوش آشوری، نویسنده و مترجم معاصر ایرانی که فعالیت‌های او در زمینه‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، نقد ادبی، فلسفه و زبان‌شناسی است در کتاب فرهنگ سیاسی به جای واژه نژادپرستی از واژه نژادگرایی سخن به میان می‌آورد و آن‌را این‌گونه تعریف می‌کند: «نژادگرایی نظریه‌ای است که میان نژاد و پدیده‌های غیر زیست‌شناسی مانند دین، آداب، زبان و ... رابطه ایجاد کرده و برخی نژادها را برتر از دیگر نژادهای بشری می‌شمارد. در این نظریه برتری نژادی مستقل از شرایط محیطی و اجتماعی رشد افراد عمل کرده و دست تقدیر برخی نژادهای بشر را برتر و برخی دیگر را کمتر کرده است.» به همین صورت است که برخی تهرانی‌زاده‌ها خود را برتر از فردی می‌دانند که در روستاهای

حقوق ما- بحث نژادپرستی و دیگرستیزی در ایران و افتخار به نژاد آریایی و پست‌تر دانستن عرب‌ها، کردها و بلوچ‌ها، ساختن لطیفه و اهانت کردن به ترک‌ها و لر‌ها در ایران پیشینه‌ی طولانی دارد. به طور کلی تمام آن‌هایی که زبان فارسی را به صورتی غیر از مردم تهران در مکالمه‌های خود به کار می‌برند، دست‌آویز تمسخر عده‌ی زیادی می‌شوند که خود را برتر از دیگران می‌دانند. برخوردهای نامناسب با افغان‌های ساکن ایران و کامنت‌هایی که در مورد مسایل مختلف در مورد عرب‌ها در فیس‌بوک و دیگر شبکه‌های اجتماعی ثبت می‌شود، همه و همه بیان‌گر نژادپرستی عده‌ی خاصی از ایرانیان است. در بیش‌تر موارد نیز مشاهده شده است افرادی که دست به نژادپرستی و اهانت به دیگران می‌زنند از مواضع خود دفاع می‌کنند و آن‌را نمونه‌ی برای نشان دادن عشق به وطن‌شان می‌دانند. به بیان دیگر، این دسته از افراد نه تنها از نگاه خود

از تلویزیون دولتی ایران با انتقاد و اعتراض‌های گسترده‌ای مواجه شد، معترضان، این برنامه را حاوی مطالب توهین آمیز نسبت به شهروندان آذربایجانی می‌دانستند. در نمونه‌ای دیگر نیز اکبر عبدی، بازیگر ایرانی با بیان کردن خاطره‌ای که از سفرش به مکه در تلویزیون دولتی ایران، به عرب‌ها توهین کرد. تنها این دو نمونه به خوبی عادی شدن اهانت به دیگران، آن هم در تلویزیون ملی کشور را نشان می‌دهد و می‌تواند زنگ خطری باشد برای نشان دادن رواج این پدیده اجتماعی بین افراد مختلف، به صورت آشکار و نهان.

نژادپرستی و دیگرستیزی هیچ‌گاه در جوامع به طور کامل از بین نمی‌رود اما می‌تواند افزایش و یا کاهش پیدا کند. به همین دلیل تلاشی که در جوامع بین‌المللی در این خصوص صورت می‌گیرد، در جهت کاهش دادن هرچه تمام‌تر این پدیده اجتماعی است. برای رسیدن به این هدف، مهم است که از تجربیات کشورهای که در این زمینه تلاش کرده‌اند، بهره ببریم و سعی در پیاده کردن الگوهایی کنیم که پیش از این، منجر به حرکتی روبه جلو شده است. هم‌چنین مردم ایران هرچه بیش‌تر با فرهنگ گفت‌وگو و احترام به دیگری آشنا بشوند، دیگرستیزی هم در جامعه کم‌رنگ‌تر می‌شود.

اما مهم‌ترین مسأله‌ای که می‌تواند به صورت زیربنایی عمل کند، آموزش کودکان و نوجوانان در مدارس در مورد وجود و معرفی و احترام به اقوام، زبان‌ها، ادیان و مذاهب مختلف است. با آموزشی خنثی که در پی نشان دادن برتری هیچ نژاد، دین، زبان، گرایش جنسی و رنگ پوست نیست، کودکان ایرانی از سنین پایین، تفاوتی بین خودشان و افغان‌ها، عرب‌ها، کرده‌ها، یهودیان، بهاییان و جامعه‌ای جی بی تی نمی‌بینند و به همگان، به صورت مساوی عشق می‌ورزند. ■

(۱) حزب پان ایرانیست علی اکبر رزمجو
(۲) ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی
بعد از مشروطیت، نادر انتخابی ص ۲۶

ملی را با وجود زبان‌های مختلف در کشور در خطر ببیند و به بهانه از دست نرفتن و دفاع از وحدت ملی، زبان‌های دیگر و افرادی که به آن زبان‌ها سخن می‌گویند را سرکوب کند. ایران، اما، از دسته کشورهای است که هم‌چنان به این سرکوب‌ها ادامه می‌دهد. اما مسأله احترام نگذاشتن به زبان‌ها و نژادها و اقوام و ملت‌های دیگر که در ایران زندگی می‌کنند، تنها مختص حکومت نیست. برخی از مردم ایران نیز این رفتارهای نژادپرستانه را در هر فرصتی که به دست می‌آورند از خود بروز می‌دهند. این دسته از مردم بیش‌تر بر اساس سابقه دشمنی و کینه‌های تاریخی که با گروه‌های دیگر داشته‌اند، دست به بروز این رفتارها می‌زنند و هم‌چنین نسبت به افرادی که از نظر آن‌ها پیشرفته نیستند، احساس برتری می‌کنند. در این مورد می‌توانیم به



رفتار و برخورد ایرانیان با عرب‌ها پس از حادثه منا و مسأله تعرض به دو نوجوان ایرانی در فرودگاه جدّه اشاره کنیم و برخوردهایی که در این راستا در شبکه‌های اجتماعی و حتا در کوچه و خیابان‌های ایران علیه عرب‌ها به طور کلی و هم‌چنین عرب‌های ایران رخ داد. اما همین دسته از افراد، اروپاییان و آمریکاییان سفیدپوست که هم‌اکنون از آن‌ها پیشرفته‌تر هستند را پست‌تر نمی‌دانند و رفتاری ناشایست و همراه با بی‌احترامی و پست‌انگاری از خود نشان نمی‌دهند.

دیگرستیزی و تمسخر اقوام دیگر در ایران، تنها در پستوی خانه‌ها صورت نمی‌گیرد. برای نمونه طی هفته‌های گذشته، پخش برنامه طنزآمیز «قتله»

یعنی زبان فارسی پرداخته می‌شد. (۲) بر اساس نوشته «همایون کاتوزیان» در کتاب «دولت و جامعه در ایران»، ناسیونالیسم در دوران سلطنت پهلوی معتقد بود که ملت ایران قوم یک‌دستی است که زبان واحدی دارد. در حقیقت این نوع از ناسیونالیسم که در ایران شکل گرفته بود، ضد عرب و ترک بود. این امر که در آغاز شکل‌گیری، خاص نخبگان بود، به تدریج به فرهنگی عمومی تبدیل شد و از جمله پیامدهای این نوع طرز فکر را می‌توان مبارزه با زبان‌های غیرفارسی، تبعیض اقتصادی و اجتماعی علیه استان‌های غیرفارسی زبان و سرکوب آن‌ها در دوران پهلوی دانست.

اما پس از گذار از دوران پهلوی و در اوایل پیروزی انقلاب سال ۵۷ اقوام و ملت‌های غیر فارس توانستند نفسی بکشند و به نوعی بیش‌تر از زمان پهلوی به فعالیت بپردازند که نتیجه آن‌را

می‌توان اصل ۱۵ قانون اساسی دانست که استفاده از «زبان‌های محلی و قومی» در مطبوعات و رسانه‌ها و حق تدریس ادبیات آن زبان‌ها را در مدارس مناطق غیر فارس به رسمیت می‌شناخت. اما پس از چندی، حکومت با سرکوب احزاب مختلف و فعال در ایران مانند کردستان، آذربایجان، خوزستان و ... بار دیگر نشان داد که عمل به اصل ۱۵ قانون اساسی به دست

فراموشی سپرده شده است و وضعیت اقوام و ملت‌های غیرفارس، تفاوتی با پیش نکرده است.

این بار حرفی از نژاد آرایی از سوی حکومت به میان نمی‌آمد بلکه آن‌ها در صدد نشان دادن امت و ملت ایرانی-اسلامی بودند که مذهب شیعه در آن بیش از پیش تقویت شده بود و زبان فارسی، نه به عنوان زبان ملی، بلکه به عنوان زبان رسمی شناخته می‌شد. این در حالی است که کشور ایران از تنوع زبانی زیادی برخوردار است و سرکوب کردن افرادی که در پی احقاق حقوق خود، برای آموزش به زبان مادری خود هستند، از موارد نقض حقوق بشر به شمار می‌آید. در نیای کنونی کم‌تر کسی است که وحدت



دیگری ستیزی؛ سخت ترین پدیده‌ای که انسان‌ها با آن روبه‌رو هستند

در گفت‌وگو با حسن مکارمی

بسیاری معتقدند که فرهنگ «نژادپرستی» در میان ایرانیان گسترده است. اما برخی از جامعه‌شناسان بر این باورند که این فرهنگ «نژادپرستی» نیست؛ بلکه باید آن را «دیگری ستیزی» خواند. با همین نگرش با حسن مکارمی، روان‌شناس گفت‌وگو کردیم تا با بررسی عواقب این فرهنگ بر آسیب‌دیدگان بهتر متوجه شویم که آیا تفاوتی میان این دو تعبیر وجود دارد؟ نام این فرهنگ را هر چه بنامیم اما هر روزه بر تعداد آسیب‌دیدگان افزوده می‌شود. چه رفتارهای برآمده از این مساله علیه اتباع کشورهای دیگر باشد و چه علیه هم‌وطنان یک کشور.

حقوق ما- حسن مکارمی پیش از آغاز این گفت‌وگو به عنوان مقدمه‌ای گفت: «وقتی به هر مساله‌ای به شکل ساختاری نگاه کنیم؛ حتی واژه‌ای را که می‌خواهیم مورد استفاده قرار دهیم سلیقه‌ای نخواهد بود و به یک ساختار وابسته خواهد بود. در جنگ جهانی دوم که در قرن بیستم اتفاق افتاد این پدیده اثر و جلوه مشخصی بر جای گذاشت که مبنای پیدایش «نژادپرستی» شد. باید دید که اسم آن را چه می‌توان گذاشت اما در هر صورت ما در طول تاریخ با یک پدیده متمرکز متبلور در نیمه اول قرن بیستم روبه‌رو هستیم که به ۵۰ میلیون کشته منجر شد. این مساله شوخی‌بردار نیست و باید برای آن اسمی گذاشت. در آن زمان مفهومی خودساخته به نام نژاد اولویت پیدا کرد. کسانی که آلمانی صحبت می‌کردند؛ موهای‌شان بور بود؛ رنگ پوست‌شان سفید و رنگ چشم‌های‌شان آبی. حتی تا به این‌جا رفتند که فاصله بینی تا دهان چقدر است. این تعریف اصلاً وجود خارجی ندارد ولی آن را ایجاد کردند و برای آن اسم گذاشتند. پس ما مجبوریم که همان اسم را استفاده کنیم. به عنوان مثال اگر من معتقد نباشم که اسلام یک مذهب

سلم است اما نمی‌توانم نام دیگری برای آن بگذارم. در جنگ جهانی دوم خود آلمان‌ها اسم آن‌چه را که نماینده و مسبب‌اش بودند «نژادپرستی» گذاشتند. یک فرهنگ را به یک نژاد تبدیل کردند. اگرچه نژاد معنا و هیچ‌گونه هویت عینی بیرونی ندارد و انسان‌ها حتی یک میلیونوم نیز با یکدیگر تفاوت ندارند.»

• گفتید این مساله از زمان جنگ جهانی دوم اولویت پیدا کرد. در واقع آن چه پیش‌تر بر سر سیاه‌پوستان به دلیل رنگ پوست‌شان پیش آمد را «نژادپرستی» نمی‌دانید؟
در آن زمان سیاه‌پوستان را به بردگی می‌گرفتند. ولی رنگ سیاه با رنگ سرخ برای پوست تفاوت چندانی ندارد. چهره‌های آن‌ها مشخص و مانند اسکیموها است. پشت گردن آمریکایی‌هایی که به آن‌جا رفتند بسیار سرخ‌تر از سرخ‌پوستان است. روی آن اسم گذاشتند. درست است که رنگ پوست یک سیاه‌پوست با سفیدپوست متفاوت است اما یک در میلیارد نیز دی.ان.ای او با بقیه انسان‌ها فرق ندارد. این بحث در حوزه علمی و انسان‌شناسی معنای بیرونی ندارد. اما در

حوزه دیداری بله، عده‌ای رنگ‌شان با بقیه متفاوت است اما این تفاوت رنگ آن‌ها را به عنوان انسان بودن از یکدیگر جدا نمی‌کند. به همین دلیل وقتی ساختار روانی انسان را نگاه می‌کنیم می‌توانیم اسم آن را هر چه می‌خواهیم بگذاریم ولی بار مفهومی همان تاثیر را دارد.

• چطور می‌توانیم به این مفهوم به شکل ساختاری نگاه کنیم؟

وقتی به ساختار انسان نگاه می‌کنیم؛ برای هر انسانی همیشه مساله «دیگری» مطرح است. اصلاً ساختار روان من بدون دیگری ساخته نمی‌شود. روان یک انسان با حضور دیگری درست می‌شود و خود را با آن تعریف می‌کند. آن دیگری از نخست می‌شود مادر. اگر من در این دنیا تنها بودم نه حرف می‌زد، نه اسمی روی پدیده‌ها می‌گذاشتم و نه می‌توانستم بشناسم. در واقع یک حیوان می‌شدم. انسان حیوانی است که سبیل‌سازی می‌کند. سابقه آن نیز به یک میلیون سال می‌کشد. نوع ساخت این نماد و شکل ارتباط آن؛ فرهنگ را به وجود می‌آورد. ما فرهنگ‌های مختلفی داریم ولی ساختار فرهنگی‌مان یکی است. حتی نخستین واژه‌هایی که بچه‌ها در سراسر دنیا

به زبان می آورند از «ام ام» شروع می شود و بعد سیلاب ها جای شان تغییر می کند و به «ماما» تبدیل می شود. ما ۵۰۰ هزار سال پیش هجاساز بودیم و بعد آن را به کلمه تبدیل کردیم. با این پیشینه دلیلی بر این که دیگری با من اختلاف دارد وجود ندارد. دقیقاً به همین دلیل در سال ۱۷۹۲ زمانی که اعلامیه شهروندی پاریس به تصویب رسید در نخستین اصل آن گفته شد: «دیگری، منی است در موقعیتی دیگر». در واقع ما یکی هستیم.

• اگر بخواهیم با مفهوم «دیگری ستیزی» جلو برویم؛ با تعریف شما در واقع این مساله نوعی «خودستیزی» می تواند باشد؟
در انتها بله. در انتها خود را از دیگران جدا می کند و به دلایلی چون تفاوت رنگ، مذهب و تعریف مرزی در زندگی، خود را از ضد انسانی می کند. در واقع ستیز، من را از حوزه انسان ها خارج می کند. در حالی که ساختار روان هر انسانی و حضور وی در هستی با دیگری ساخته می شود. هر انسانی برای ایجاد یک گروه نیاز دارد که مرز گروه خود را مشخص کند؛ خانواده و بعد از آن قبیله. این طبیعی ترین مرزبندی است که هم خون در آن درگیر است و هم ارتباطات مالکیت مطرح می شود و بحث ارث به میان می آید. این مرزها زمان بحرانی هایی مثل قحطی، بیماری یا مشکلات طبیعی به جنگ های قبیله ای ختم می شود. یعنی وقتی مشکلی برای قبیله ای پیش می آید بر اساس منافع مشترک یک قبیله دوست و دیگری دشمن تعریف می شود. وقتی همین مساله جلوتر می رود سرزمین تعریف می شود. سرزمین ها هم به شکل مصنوعی ساخته شده اند و بر اساس فرهنگ و زبان

سرزمین جفت می شوند و یک مجموعه را تشکیل می دهند. تعریف اصل نخست اعلامیه شهروندی نیز همین را می گوید. اصل دوم را که هم یونسکو پذیرفته و هر سال در ۱۹ می آن را جشن می گیریم روز تنوع فرهنگ هاست. این مساله غنای ماست. ما انسان ها با هم اختلاف فرهنگی داریم و در داخل خود فرهنگ ها هم انسان هایی هستند که از نظر حجم و اندازه فرهنگ با یکدیگر متفاوت اند.

• چطور این تنوع فرهنگ ها به ستیز ختم می شود؟

تبدیل این مقوله به ستیز یعنی گرفتن کورکورانه تعریف ریشه های مشکلات و اختلاف های انسان ها یا گروهی از انسان ها. این سخت ترین پدیده ای است که انسان با آن روبه روست. مثال آن را در یوگسلاوی سابق می بینیم که سه فرهنگ مختلف در کنار

وقتی ۳ میلیون نفر از خاورمیانه به اروپا بیایند؛ این مهاجرت ممکن است که روی زندگی اروپاییان تاثیر بگذارد. چراکه بحث «دیگری» را مطرح می کند. این چنین نتیجه می گیرند که چون دیگری است و فرهنگ او با من متفاوت است فلان بلا سر من می آید و از مالیات من خرج آن ها می شود.
در حالی که وقتی منطقه ای در جنگ است و خود مردم آن را تولید نکرده اند و به آن ها تحمیل شده پس مسبب آن «دیگری» که جلوی من ایستاده نیست.

هم در حوزه دولت - ملت زندگی کردند ولی وقتی همین دولت - ملت از هم پاشیده شد همان طور که شاهد آن بودیم به کشتار فجیعی منجر شد. همسایه ای که با همسایه خود ازدواج کرده بود یکدیگر را قتل عام کردند. در حالی که اگر فشاری به من وارد شده این فشار نه از مجموعه دشمن بلکه از مجموعه ای است که من آن را «دیگری» تعریف می کنم و به آن انگ دشمن می زنم. این مساله ریشه های تاریخی دیگری دارد. به همین دلیل جنگ های عمده می توانند دلایل عمده ای هم داشته باشند. این همان مساله ای است که می توانیم روی مهاجرت هم تعریف کنیم.

• در واقع میزبانان طبق همین تعریف مهاجران را دشمن خود می دانند؟

به هر حال وقتی ۳ میلیون نفر از خاورمیانه به اروپا بیایند؛ این مهاجرت ممکن است که روی زندگی اروپاییان تاثیر بگذارد. چراکه بحث «دیگری» را مطرح می کند. این چنین نتیجه می گیرند که چون دیگری است و فرهنگ او با من متفاوت است فلان بلا سر من می آید و از مالیات من خرج آن ها می شود. در حالی که وقتی منطقه ای در جنگ است و خود مردم آن را تولید نکرده اند و به آن ها تحمیل شده پس مسبب آن «دیگری» که جلوی من ایستاده نیست. اختلاف عمیق دقیقاً همین جاست. انسان ها در مواجهه با این مساله دو دسته می شوند: یک دسته مثل معاون وزیر امور خارجه نروژ که وقتی قانون محدود کردن مهاجران و پناهنده ها تصویب شد آن را با گریه خواند و دسته ای دیگر که منافع خود را در خطر می بینند. باعث گریستن آن خانم همین تناقض درونی است. او می داند که این قوانین ضد «دیگری» تصویب شده که هیچ تقصیری ندارد. قوانین علیه «دیگری» که مسبب این شرایط است تصویب نمی شود. ظرافت قضیه در همین جاست که وقتی مشکلی برای من به عنوان یک انسان ایجاد می شود، باعث آن از دیگری است که جلوی من ایستاده یا این دیگری هم مانند من دچار همین ظلم واقع شده. در واقع هر دوی ما دچار ظلم دیگری سوم شده ایم.

• شما در ابتدای گفت و گو از مرزبندی های گروه های انسانی صحبت کردید. به عنوان نمونه قبیله. آیا می توان چنین نتیجه گرفت که ترس از به خطر افتادن امنیت قبیله ای زمینه را برای ابراز خشونت بیشتر فراهم می کند؟ در واقع می توانیم بگوییم یکی از عواقب دیگری ستیزی ماندگاری زندگی



یک خانواده سوری زیر فشار و خطر جلاي وطن می‌کند و در مقابل این سوی آب‌ها نیز درها را باز می‌کنند. اما به عنوان مثال وقتی در ده کوچکی زندگی می‌کند همسایه‌اش ممکن است نتواند بوی غذای او را تحمل کند چون این غذا را نمی‌شناسد و در مقابل جبهه می‌گیرد. در حالی که این دیگری مسبب مشکلی که ایجاد شده نیست. مسبب آن نظامی است که جنگ را تولید کرده اما مهاجر مورد غضب و نفرت قرار می‌گیرد. اختلاف بین دیگری ستیزی و نژادپرستی دقیقاً این جاست.



که در آن زمان هر انسانی که در کشور خود در موقعیت قتل قرار داشته باشد چه به دلیل مذهبی و چه دیگر دلایل مثل آپارتاید آفریقای جنوبی، مقدمش به دیگر کشورها مقدم است.

بله، این روندی جهانی است که به کندی به پیش می‌رود و سازمان‌های حقوق بشری به دنبال آن هستند. ولی تا بهتر شدن وضعیت و رسیدن به نقطه‌ای ایده‌آلی هزاران هزار انسان از این دیگری ستیزی آسیب می‌بینند و ساختار روح و روان‌شان به هم می‌ریزد.

• بر سر این مهاجران چه می‌آید؟ چه چیزی در آن‌ها از بین می‌رود؟

این سخت‌ترین فشاری است که به یک انسان وارد می‌شود. زمانی که وبا هم می‌آمد نصف مردم را می‌کشت ولی امروز واکنشی برای آن داریم و به نظر می‌آید که به تدریج جلو می‌رویم تا ریشه‌های تولید مهاجر بشکند. الان در آمریکا مردم یک ایالت یک میلیون نفری به ناگهان به ایالت دیگری مهاجرت نمی‌کنند. اول بایستی ریشه‌های مساله مهاجرت خشک شود. باید قانون‌مند شود که قانون ان هست اما باید به اجرا برسد. این هم بستگی به اندیشه‌های فرهنگ میزبان دارد. یعنی افکار عمومی مردم مملکتی مهاجرپذیر از همه مهم‌تر است. در فرانسه این مساله ریشه‌ای ۲۰۰ ساله دارد.

امروز باید قبول کرد که وضعیت مهاجرانی که از سوریه می‌آیند با مهاجران افغانستان و ایران متفاوت است. از سه جای مختلف می‌آیند و شرایط آن‌ها یکی نیست.

مهاجر به سرزمینی می‌آید که از نظر فرهنگی به طور کلی با فرهنگ خودش اختلاف دارد. اگر افکار عمومی میزبان آماده نباشد دولت هر امکاناتی را هم در اختیار مهاجر قرار بدهد به کندی، سستی و بد به آن‌ها می‌رسد. وقتی اندیشه‌های

انسان‌ها ندارد.

می‌توان این مساله را به جمعیت حاضر در ایران برگرداند. سال‌هاست که ایرانیان میزبان چندین میلیون افغانستانی بوده، هستند و خواهند بود. ما هم در داخل ایران باید در رفتار خود تجدیدنظر کنیم.

• به ایران رسیدیم؛ این دیگری ستیزی را تنها در مقابله با مهاجران نمی‌بینیم بلکه در میان اقوام و ملیت‌های مختلف نیز مشاهده می‌شود. آیا تعریف و تاثیر آن همان است؟

ما هنوز به کولی‌هایی که در بین‌مان زندگی می‌کنند نام «غربتی» می‌دهیم. در مورد آن‌ها هم بحث دیگری در میان است. چندین نسل قبل از اسلام دو قبیله برای جشن و موسیقی سلاطین ساسانی به ایران آمدند و ماندگار شدند. دو مسیر مختلف را در پی گرفتند. یکی از راه مصر و دیگری از راه اروپا به اسپانیا آمدند. اما ما هنوز به آن‌ها غربتی می‌گوییم. هنوز آن‌ها را حل نمی‌کنیم و در میان‌مان شنیده می‌شود که آن‌ها دزدی می‌کنند. این دیگری را فقط فرهنگ است که می‌تواند واکنش‌ها کند تا بپذیریم دیگری، دیگری و غریبه نیست. دیگری همان‌طور که گفتیم منی است در موقعیت دیگر. اگر مشکلی وجود دارد از دیگری مشکل‌ساز حاصل می‌شود و نه کسی که جلوی ما ایستاده. باید تشخیص داد که آن مشکل از کجا حاصل شده است.

• در هر کجای این دنیا هر بار به پنهان‌های با این دیگری که تعریف رکدید مواجه می‌شویم. این دیگری چه می‌شود؟

اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه جهانی حقوق شهروندی در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۹۲ به تصویب رسیدند. هرچه به تدریج جلو می‌رویم این مساله قانون‌مند می‌شود. در سال ۱۹۵۱ کنوانسیون پناهندگی سیاسی امضا شد و کشورهای مختلف به آن پیوستند. به آن کنوانسیون ژنو می‌گویند

قبیله‌ای به جای فردیت و فردانگاری است و یکی دیگر از این عواقب خشونت بیشتر؟

به این شکل هم می‌توان گفت. مفهوم قبیله‌ای که مورد نظر من است همان دلیلی است که من را خودی و ناخودی می‌کند. این قبیله به مرور فرهنگی پیدا می‌کند چون همه چیز آن مشترک است. به طور مثال زبان و کلمات. سنت‌ها، رسوم و آیین‌ها است که این قبیله را شکل می‌دهد. نوع اداره آن را هم اگر بخواهیم مشخص کنیم ملت - دولت می‌شود.

• در مورد مهاجران می‌گفتید. امروز هم دنیای غرب با موجی از مهاجران روبه‌رو شده که اعتراض‌های بسیاری را در پی داشته. این دیگری ستیزی چطور در مقابله با مهاجران تعریف می‌شود؟

یک خانواده سوری زیر فشار و خطر جلاي وطن می‌کند و در مقابل این سوی آب‌ها نیز درها را باز می‌کنند. اما به عنوان مثال وقتی در ده کوچکی زندگی می‌کند همسایه‌اش ممکن است نتواند بوی غذای او را تحمل کند چون این غذا را نمی‌شناسد و در مقابل جبهه می‌گیرد. در حالی که این دیگری مسبب مشکلی که ایجاد شده نیست. مسبب آن نظامی است که جنگ را تولید کرده اما مهاجر مورد غضب و نفرت قرار می‌گیرد. اختلاف بین دیگری ستیزی و نژادپرستی دقیقاً این جاست. حتی می‌توانم به آن نام «دیگری نامشخص ستیزی» بدهم. دیگری ستیزی می‌تواند در مواردی منطقی باشد که در مقابل مسبب قرار می‌گیرد اما وقتی این دیگری از دست یک ظالم فرار کرده و به طرف من می‌آید؛ او هم مثل من مورد ظلم واقع شده. کسانی که این مساله را متوجه نمی‌شوند و کورکورانه مساله را به عرب‌زبانی یا مذهب ربط می‌دهند از نظر فرهنگی نفرت را منتقل کرده و دقیقاً بحث همین جاست. دیگری ستیزی کور است و معنا، مفهوم عینی و عملی در جامعه

دیگری ستیزی در عمق فکر یک جامعه باشد با اعلامیه و قانون درست نمی شود. قانون می تواند منزل و غذا در اختیار مهاجر قرار دهد اما نمی تواند به او خنده بدهد.

مهاجر به گرمای لبخند بیشتر از غذا نیاز دارد. گذشته و فرهنگ مهاجر به ناگهان پاره شده و نمی داند که چه زمانی می تواند به آن برگردد. مثلاً کسانی که از سوریه می آیند عمده عزیزان خود را از دست داده اند و عزادار هستند.

وقتی به جامعه جدید وارد می شوند حتی هوا هم سردتر است و نمی دانند چه لباسی مناسب محل جدید زندگی شان است. هر روز با این مساله مواجه می شوند که سربار شده اند؛ بدون آن که در هیچ کدام از این عواقب دخالتی داشته باشد. میزبانان حتی با لبخند نزدن و اخم کردن سرباری را به او می رسانند و فشار فوق العاده ای به مهاجران وارد می شود.

• با این وجود آیا ساختار روانی آن ها نیز به هم می ریزد؟

خوشبختانه آسیب ساختاری نخواهد بود. مهاجران بعد از مدتی مقاوم می شوند. انسان به طور کلی این گونه است. قدرت انسان در دوباره سازی خود بی نظیر است. اما مساله مهاجرت نه تنها روی خود

مهاجران بلکه روی نسل بعدی آن ها هم اثر خواهد کرد.

این مهاجران تفاوت بسیاری دارند با کسانی که در اردوگاه های کار اجباری یا آشویتس بوده و دیده اند که عده ای را چگونه سوزانده اند. لطمه ساختاری وجود خواهد داشت اما مهاجران بعد از مدتی خود را می سازند. از نظر ساختاری درد و رنج بسیاری تحمل می کنند اما دوباره از نو می ایستند. شاید این مساله یکی از عمده ترین ابعاد انسانی است که بعد از هفت یا هشت سالگی ضربه ساختاری نمی خورد.

زمانی که مهاجران به شکل جمعی می آیند؛ همین حضور دیگری و خانواده های دیگر که سنت و زبان مشترکی دارند و می توانند با یکدیگر

گریه کنند، بخندند و درد و دل کنند. از سوی دیگر همیشه کسانی که نسل قبلی مهاجرت هستند کمک های فرهنگی و دلداری ارایه می دهند. انجمن های بشردوستانه بسیاری وجود دارد. اما از نظر ساختاری افرادی که ساختاری لقی تر دارند مورد آزار بیشتری قرار می گیرند و احتمال این که در فاز افسردگی بیافتند بیشتر است. ساختار روحی ضعیف تر افراد باعث می شود که زودتر وارد فاز



افسردگی شوند که البته این هم دایمی نخواهد بود.

مگر این که به قدری ساختار ضعیف باشد که در حرکت این تغییر مشکل ایجاد کرده باشد. مساله مهاجرت با تمام مشکلاتش چنان موثر نیست که بخواهد در مجموع خطرات روانی زیادی را برای افراد تولید کند. بازسازی خواهند شد و خوشبختانه فرهنگ پایه به آن ها کمک خواهد کرد. وابستگی به فرهنگ و سنت خوب انسان ها را زنده نگه می دارد.

• اما مواردی هم بوده که مهاجران در

اثر این دیگری ستیزی از افسردگی به خودکشی کشیده شده اند

به نظرم نمی تواند استثنا گذاشت که در فشار روانی مهاجرت، مهاجر به خودکشی می رسد. خودکشی دو دلیل عمده دارد.

یک دلیل آن جدی است که متاسفانه به آن خودکشی موفق گفته می شود. ۸۰ درصد خودکشی ها اما به معنی درخواست کمک است. ممکن است وقتی یک مهاجر در شرایط خاصی قرار گرفته بخواهد به میزبان خودش شرایطش را اعلام کند. بیشتر تقاضای کمک است تا آسیب روانی و افسردگی. باید به این مساله دقت کرد که طلب کمک ممکن است زیاد باشد و وقتی مهاجر با این امر مواجه شود که زبان او را نمی فهمند، راهش را بسته اند - مثل بستن مرزهای دو کشور - و امکان کمک نداشته باشد در این شرایط تنها راهش این باشد که از بدن خود سرمایه گذاری کند یا لب های اش را بدوزد یا به نوعی اقدام به خودکشی کند. به نظر من این ها راه هایی است که ما به عنوان انسان اختراع کرده ایم و انجام داده ایم اما خوشبختانه عمومی نیست.

• چه چیز در ساختار روانی مهاجران عمومی است؟

به طور عمومی کسی که مهاجرت می کند در دل خود شعله و امیدی را روشن نگه داشته تا به سمت زندگی پیش برود. مهاجر عمدتاً از یک عذاب بیرون آمده یا شرایط سخت افرادی را دیده که جان شان را از دست داده اند. ممکن است امید بازگشت را از دست بدهد و این ها عمدتاً ذهن یک مهاجر را درگیر کرده. اما می خواهیم به این اشاره کنم که نطفه یا هسته ای هست که نیروی زندگی نام دارد و با توسل به آن فرد اقدام به مهاجرت می کند. این که بچه، پدر یا مادرش را برمی دارد و خطر راه را به جان می خرد نشان دهنده همان قدرت و نیروی خاص زندگی است. همین هسته درونی مهاجر را به جلو می برد و باعث عبور او از مشکلات می شود.

تجربیه های مختلف نشان می دهد که مهاجران به هر روی بعد از مدتی در کشورهای میزبان حل می شوند. مثل مهاجرت ایتالیایی ها و اسپانیایی ها به فرانسه که کم هم نبوده. مثلاً شهردار، وزیر آموزش و پرورش و نخست وزیر فرانسه نسل دوم مهاجر است. طبیعتاً کسی که به خودش جرات مهاجرت می دهد احتمالاً قدرتمندتر از بقیه بوده که این راه دشوار را آغاز کرده است. ■

نژادپرستی؛ از تیتراژیک تا محتوا



[آرش بهمنی]



برخوردها را در اختیار خواننده علاقه‌مند قرار دهد. این توضیح لازم است که در این بررسی صرفاً رسانه‌های بزرگ و پرتیراژ/پربیننده مورد توجه قرار گرفته‌اند و از بررسی سایت‌هایی با بازدید پایین یا نشریات کم‌تیراژ خودداری شده. آن‌چه در این مطلب آمده نیز همه آن‌چه نیست که در رسانه‌ها منتشر شده و ممکن است خواننده علاقه‌مند قادر باشد با جست‌وجوی بیشتر، موارد بیشتری از مسایل این‌چنینی را در رسانه‌ها بیابد.

• ایرنا و شلوار کردی

آخرین نمونه‌ای که تا زمان نوشتن این مطلب واکنش عمومی را برانگیخته، مربوط به «ایرنا» است. خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی که زیر نظر دولت فعالیت می‌کند. این خبرگزاری در مطلبی پیرامون وضعیت فعلی عراق و حضور نیروهای ترکیه در آن، به نقش مسعود بارزانی - رئیس اقلیم کردستان - اشاره و از او با عنوان «مرد شلوار کردی‌پوش» یاد کرد. توصیفی در یک مطلب انتقادی نسبت به مواضع سیاسی بارزانی: «مرد شلوار کردی‌پوش شمال عراق، هفته‌ی پیش از سفر جنجال‌برانگیز به عربستان سعودی و امارات متحده عربی بازگشت و دو روز بعد نظامیان ترکیه وارد شمال عراق شدند. اکنون، بدون اینکه اهداف پشت پرده‌ی آن سفر مشخص باشد، در حالی عازم ترکیه شده که معلوم نیست انگیزه‌های آن بطور مشخص چیست؟» استفاده از این عبارت اما برای ایرنا دردسرساز شد. چند ساعت پس از انتشار این مطلب اعتراض‌ها به آن در شبکه‌های

قاسمفر، کاریکاتوریست (مانا نیستانی) و توقیف پنج ماهه روزنامه ایران شد.

اعتراض‌های این‌چنینی البته در سال‌های اخیر نیز وجود داشته‌اند. با این حال بخش عمده آن‌ها به برنامه‌هایی بر می‌گردد که در صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شده. آخرین نمونه از این دست برنامه «فیتله» بود. برنامه‌ای برای کودکان که یکی از قسمت‌های آن از سوی ترک‌ها، توهین به خود توصیف و موجب اعتراض شد. اعتراض‌هایی که در نهایت موجب شد پخش این برنامه متوقف شود.

همه داستان اما محدود و مربوط به اتیک‌های داخل ایران نمی‌شود. نه فقط آن‌ها، بلکه ساکنان کشورهای همسایه نیز از توصیف‌های نژادپرستانه رسانه‌ها در امان نیستند. علاوه بر ترک‌ها (آذربایجان، ترکیه)، عرب‌ها (کشورهای حاشیه خلیج فارس) و ... اهالی افغانستان نیز در مواردی هدف چنین حمله‌هایی بودند.

این روند البته تنها در رسانه‌های عمومی (و عمدتاً سیاسی) وجود ندارد، بلکه رسانه‌های ورزشی نیز هر بار به بهانه‌هایی - از جمله دیدارهای ملی با تیم‌های عرب - از عبارت‌هایی استفاده می‌کنند که بار نژادپرستانه دارند. هم‌چنان که با ورود بازیکن‌های خارجی به فوتبال ایران، گاهی این عبارت‌ها بازیکنان رنگین‌پوست را هدف می‌گیرد.

این مقاله تلاش کرده با بررسی برخی رسانه‌ها در بازه زمانی یک ماهه و همچنین نگاهی به دیگر اتفاق‌های از این دست در نشریه‌های مختلف، نمونه‌هایی از این

چند سالی است که به خصوص در شبکه‌های اجتماعی درباره نژادپرست بودن ایرانی‌ها بحث‌های زیادی انجام شده است. موافقان و مخالفان این مساله با استدلال‌های مختلف، سعی می‌کنند نظریه خود را به طرف مقابل ثابت کنند. در این میان اشاره به مطالبی که توسط رسانه‌های مختلف منتشر و پخش می‌شود، از جمله اصلی‌ترین پایه‌های استدلال افرادی است که معتقدند در ایران نژادپرستی در ابعادی نه چندان کوچک جریان دارد.

چنین مطالبی البته در مقاطع مختلف با اعتراض‌هایی در داخل ایران نیز مواجه شده است. اعتراض‌هایی که گاهی موجب عقب‌نشینی و عذرخواهی رسانه توهین‌کننده شده و گاهی نیز قادر به اثرگذاری نبوده است.

حجم این اتفاق‌ها در سال‌های اخیر آن قدر بالا گرفته که مسئولان رسمی نیز مجبور به موضع‌گیری شده و حتی چند ماه پیش محسن رضایی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام - پیشنهاد داده بود که مجلس شورای اسلامی با تصویب قانونی برای توهین به «قوام ایرانی» مجازات‌هایی تعیین کند.

اعتراض به مطالب رسانه‌ها و نشریه‌های مختلف از سال ۸۵ شکل جدیدتری به خود گرفت. آن سال انتشار کاریکاتوری در ضمیمه روزنامه ایران، باعث بروز اعتراض در مناطق ترک‌نشین شد. تظاهرات گسترده در اعتراض به آن‌چه که «توهین روزنامه ایران به ترک‌های ایران» توصیف می‌شد در نهایت موجب بازداشت یک روزنامه‌نگار (مهرداد



و خواستار عذرخواهی سازمان صدا و سیما شدند.

سازمان صدا و سیما در واکنش به این مساله با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد که پخش برنامه فیتیله متوقف شده، مدیر پخش و مدیر گروه کودک شبکه دو به دلیل سهل انگاری توبیخ کتبی خواهند شد و جانشین مدیر پخش که مسئول نهایی نظارت برنامه هاست نیز توبیخ و از مسئولیت برکنار می‌شود. چند روز بعد محمد سرافراز، رئیس سازمان صدا و سیما نیز بابت پخش برنامه فیتیله از ترک‌ها عذرخواهی کرد.

دست‌اندرکاران برنامه فیتیله اما ضمن عذرخواهی بابت توهین - به گفته آن‌ها - «سهوی»، خبر از آن دادند که قصدشان توهین به «اقوام» ایرانی نبوده و تنها قصد شوخی داشتند. مساله‌ای که البته از سوی برخی در شبکه‌های اجتماعی نیز تکرار شد. به عقیده آن‌ها آن‌چه در برنامه فیتیله رخ داد صرفاً یک شوخی بود و نیازی به این اعتراض‌ها نبود.

منتقدان اما در پاسخ به تکرار کلیشه‌هایی اشاره می‌کردند که در ایران علیه ترک‌ها وجود دارد و ساخت چنین برنامه‌ای را علاوه بر تقویت چنین مساله‌ای، ناشی از همین ذهنیت می‌دانستند. ذهنیتی که موجب می‌شود ترک‌ها در ایران به عنوان افرادی فاقد توانایی‌های لازم عقلی مشخص شوند. فیتیله البته نخستین برنامه از این دست نبود که با اعتراض مواجه می‌شد. در سال‌های اخیر چندین بار برنامه‌ها و سریال‌های این سازمان باعث اعتراض‌هایی در نقاط مختلف ایران شده است. اعتراض‌هایی از سوی ترک‌ها، لرها، بختیاری‌ها و ... نسبت به توهین در برنامه‌های این سازمان.

چند هفته پیش از پخش برنامه فیتیله نیز سخنان اکبر عبدی در سازمان صدا و سیما با واکنش عرب‌های ایران مواجه شده بود. عبدی در یک برنامه زنده تلویزیونی با اشاره به اتفاق رخ داده در منا در جریان مراسم حج، ضمن بیان خاطره‌ای از کلمه‌ای توهین‌آمیز نسبت به عرب‌ها استفاده کرده بود. سخنان عبدی و خاطره او واکنشی از سوی مجری برنامه را نیز به همراه نداشت. این مساله باعث شد که موجی اعتراضی علیه عبدی و سازمان صدا و سیما آغاز شود. عرب‌ها ضمن اعتراض به سخنان عبدی، به این مساله اشاره کردند که چرا سازمان صدا و سیما نیز واکنشی به

اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی» انتخاب کرد.

اعتراض‌ها به خبر ایرنا و کمپینی که در این زمینه ایجاد شد، در نهایت موجب شد تا ایرنا این خبر را به طور کلی از خروجی خود حذف کند، گرچه توضیحی در این باره منتشر نکرد.

• صدا و سیما و فیتیله

براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اجازه انحصاری تأسیس رادیو و تلویزیون تنها در اختیار حکومت است و هیچ شبکه تلویزیونی و رادیویی خصوصی امکان تأسیس و فعالیت در ایران ندارد. به همین دلیل صدا و سیما پربیننده‌ترین رسانه‌ای است که در ایران وجود دارد.

روز جمعه پانزدهم آبان ماه پخش یک نمایش طنز مربوط به کودکان از شبکه دوم صدا و سیما موجب اعتراض ترک‌های ایران شد. این نمایش یک پدر و پسر ترک را نشان می‌دهد که در هتلی ساکن شده‌اند، اما نحوه استفاده از برخی وسایل و امکانات - نظیر توالیت فرنگی - را نمی‌دانند و از فرچه توالیت به جای مسواک استفاده می‌کنند.

پخش این برنامه موجب شد که تجمع‌های اعتراضی در مناطق مختلف ترک‌نشین انجام شود. معترضان این سازمان را به «نژادپرستی» و «توهین به ترک‌ها» متهم کردند. براساس برخی اخبار برخی معترضان در شهرهای مختلف نیز از سوی نیروهای امنیتی و نظامی بازداشت شدند.

این اعتراض‌ها البته محدود به خیابان یا شبکه‌های اجتماعی نبود و با واکنش نمایندگان ترک مجلس نیز مواجه شد. نادر قاضی‌پور نماینده ارومیه، رضا رحمانی و محمداسماعیل سعیدی نمایندگان تبریز و کمال‌الدین پیرموزن نماینده اردبیل از جمله پارلمان‌نشینانی بودند که در صحن علنی نسبت به این مساله اعتراض کرده

پخش یک نمایش طنز مربوط به کودکان از شبکه دوم صدا و سیما موجب اعتراض ترک‌های ایران شد. این نمایش یک پدر و پسر ترک را نشان می‌دهد که در هتلی ساکن شده‌اند، اما نحوه استفاده از برخی وسایل و امکانات - نظیر توالیت فرنگی - را نمی‌دانند و از فرچه توالیت به جای مسواک استفاده می‌کنند. پخش این برنامه موجب شد که تجمع‌های اعتراضی در مناطق مختلف ترک‌نشین انجام شود.

اجتماعی آغاز شد و افراد زیادی به انتقاد از این خبرگزاری بابت استفاده از چنین عبارتی پرداختند. کمپینی هم در شبکه‌های اجتماعی با نام «من هم شلوار کردی می‌پوشم» به راه افتاد که خیلی زود از سطح کاربران عادی به فعالان مدنی، روزنامه‌نگاران و سیاست‌مداران کرد رسید. آن‌ها با انتشار عکس‌هایی از خود با «شلوار کردی»، به انتقاد از ایرنا پرداختند.

منتقدان ایرنا نوشتند که آن‌چه این خبرگزاری به آن اشاره کرده ارتباطی با خط‌مشی سیاسی بارزانی ندارد، بلکه به طور مشخص یکی از ویژگی‌های هویتی او را نشانه گرفته است. استفاده از عبارت «مرد شلوار کردی‌پوش» به عقیده منتقدان ناشی از سویه‌های نگاه نژادپرستانه افرادی است که در این خبرگزاری فعالیت می‌کنند.

این مساله به خصوص از آن جهت اهمیت دارد که حسن روحانی در زمان تبلیغات انتخابات ریاست‌جمهوری و پس از رسیدن به این مقام، بر اهمیت حقوق «اقوام» تأکید کرده است. او علی‌یونس - وزیر اطلاعات دولت محمد خاتمی - را نیز به سمت «دستیار ویژه رئیس‌جمهوری در امور

وبسایت از فردی که اعدام شد با عنوان «عامل افغانی جنایت» یاد کرد و به نقل از اسماعیل صادقی، دادستان عمومی و انقلاب قزوین، او را «افغانی» نامید.

خبر باشگاه خبرنگاران جوان به همان شکل و بدون تغییر در تیترو متن، توسط رسانه‌های دیگری نیز باز نشر شد. اما روز بعد روزنامه اصلاح طلب آفتاب یزد ضمن انتشار این خبر از عبارت «افغانی‌های جنایتکار» استفاده کرد.

این عبارت‌ها در خبر و تیترو آن در حالی استفاده شده که «افغانی» نام واحد پول کشور افغانستان است و از مردم این کشور - آن‌گونه که خود نیز خواهان آن هستند - باید با عبارت «افغان» یاد کرد. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که عبارت «افغانی» در ایران عموماً برای تحقیر افراد - چه اهل افغانستان و چه غیر آن - استفاده می‌شود. از سوی دیگر در بسیاری از کشورها - به خصوص آن‌ها که مهاجر پذیر هستند - اشاره به ملیت فرد متهم یا کسی که در دادگاه محکوم شده، ممنوع است. دلیل این مساله نیز جلوگیری از بیگانه‌هراسی و رشد تمایلات نژادپرستانه است. برخی بر این باورند اشاره به ملیت فرد متهم، می‌تواند باعث ایجاد کلیشه در میان مردم عادی پیرامون یک ملیت خاص شود.

استفاده از این عبارت‌ها در متن و تیترو انتخاب شده، البته واکنش چندانی را - حداقل در شبکه‌های اجتماعی - برنیا نگیخت. علاوه بر آن که افغان‌ها در ایران «دیگری» محسوب می‌شوند، شاید بتوان یکی از دلایل این مساله را بی‌توجهی عمومی نسبت به توهین به افغان‌ها در نتیجه مکرر شدن این مساله دانست.

• «اجنبی سیاه» در فوتبال

در بی پرسپولیس - استقلال احتمالاً پرتماشاگرترین و مورد توجه‌ترین مسابقه

را در ایران زیر پا له کرد».

در واکنش به این مساله وبسایت رجانویز - نزدیک به جبهه پایداری - در مطلبی از محسن رضایی خواسته بود که از تکان دادن دست‌های خود مقابل دوربین‌ها خودداری کند، چرا که دست‌های او «بزرگ و عشایری» است. این مطلب رجانویز از سوی حامیان محسن رضایی، برخی رسانه‌ها و همچنین نمایندگان مجلس «توهین به عشایر» توصیف شد.

زمستان سال ۹۲ نیز بختیاری‌ها به تلویزیون اعتراض کردند. آن زمان بهانه این اعتراض توهین به مردم بختیاری در یک سریال تلویزیونی به نام سرزمین کهن بود. علاوه بر اعتراض‌های خیابانی، هفتاد تن از نمایندگان مجلس، برخی ائمه جمعه و همچنین دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز نسبت به «توهین و تحریف‌های مکرر» این سریال اعتراض کردند. مساله‌ای که در نهایت منجر به بررسی پرونده این سریال در شورای عالی امنیت ملی کشور شد.

• «افغانی‌های جنایتکار» در رسانه‌ها

درباره وضعیت افغان‌های ساکن ایران تاکنون گزارش‌های زیادی منتشر شده است. گزارش‌هایی که عموم آن‌ها حکایت از شرایط دشوار آن‌ها برای زندگی در ایران است. از سویی بخش نه چندان کوچکی از افغان‌هایی که به دلیل جنگ به ایران مهاجرت کرده‌اند، قادر به تهیه مدارک هویتی لازم و در نتیجه زندگی «قانونی» در ایران نیستند. از سوی دیگر تاکنون موارد مختلفی از بدرفتاری مردم و توهین رسانه‌ها به آن‌ها منتشر شده است.

نیمه آذرماه وبسایت باشگاه خبرنگاران جوان - وابسته به سازمان صدا و سیما - خبری با تیترو «افغان‌های جنایتکار در قزوین اعدام شدند» منتشر کرد. این

سخنان این بازیگر نداشته است. موجی اعتراضی که در شبکه‌های اجتماعی هم فراگیر شد و کمی بعد موجب واکنش اکبر عبدی شد. عبدی در صفحه اینستاگرام خود بابت سخنانش عذرخواهی و تأکید کرد که منظور او «وهابی‌های سعودی» بودند و نه «خواهران و برادران عرب زبان ایرانی». گرچه این توضیح عبدی از شدت واکنش‌ها کاست، اما باعث فروکش کردن اعتراض‌ها نشد. منتقدان به عبارت «عرب زبان» اشاره کرده و آن را توهین آمیز و ناشی از تلاش برای حذف «عرب»‌ها توصیف کردند.

این مساله حتی موجب واکنش یک نماینده مجلس نیز شد. عبدالله تمیمی در صحن علنی مجلس گفت که «اگر یک دولت عربی کار خلافی انجام داده که ما هم آن را محکوم می‌کنیم نباید به عرب‌های اصیل خوزستان توهین شود».

سخنان عبدی در زمانی بیان شده بود که به واسطه اتفاق‌های رخ داده در منا و همچنین اختلاف سیاسی میان ایران و عربستان، میزان توهین‌های نژادپرستانه به عرب‌ها به خصوص در شبکه‌های اجتماعی نرخ رو به رشدی داشت.

در زمان تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری نیز موردی دیگر برای صدا و سیما حاشیه‌ساز شده بودو در ن زمان اعلام شد که این سازمان بخشی از فیلم تبلیغاتی محسن رضایی از کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری - را به دلیل آن‌که به «تبعیض‌های قومی» در ایران اشاره کرده، حذف کرده است. مساله‌ای که البته با اعتراض حامیان رضایی مواجه شد. وبسایت تابناک که منسوب به رضایی است، همان زمان در این باره نوشته بود: «محسن رضایی کسی است که سخن وی در مورد تبعیض قومیتی در صدا و سیما سانسور شد، چون بر این باور است که نباید برخی قومیت‌ها

چند هفته پیش از پخش برنامه فیتیله نیز سخنان اکبر عبدی در سازمان صدا و سیما با واکنش عرب‌های ایران مواجه شده بود. عبدی در یک برنامه زنده تلویزیونی با اشاره به اتفاق رخ داده در منا در جریان مراسم حج، ضمن بیان خاطره‌ای از کلمه‌ای توهین آمیز نسبت به عرب‌ها استفاده کرده بود. سخنان عبدی و خاطره او واکنشی از سوی مجری برنامه را نیز به همراه نداشت.



کریمی پس از پایان بازی تیمش با فجرسپاسی (که با شکست ۲-۱ پیکان همراه بود) وارد زمین بازی شد و مشغول دست دادن با بازیکنان حریف بود. در این میان سنلی بیتو، بازیکن هلندی - کوراسائویی فجرسپاسی برای دست دادن به سمت کریمی می‌رود. سرمربی تیم پیکان اما ضمن امتناع از دست دادن با بیتو، خطاب به یکی از بازیکن‌های تیم خود، بازیکن تیم حریف را «آدم‌خوار» توصیف کرد. کلمه‌ای توهین‌آمیز که منجر به محرومیت هشت هفته‌ای او شد.

پخش تصاویر برخورد کریمی با این بازیکن در برنامه ورزشی ۹۰ - از جمله پربیننده‌ترین برنامه‌های صدا و سیما - موجب شد که موجی اعتراضی علیه این مربی فوتبال

فوتبال ایران با تیم ترکمنستان، روزنامه ورزشی نود با تیتیر «ترکمن‌ها باید زانو بزنند» به استقبال این بازی رفت. مساله‌ای که موجب واکنش سردار آزمون - بازیکن ترکمن تیم ملی فوتبال - و ترکمن‌های ساکن ایران شد. آن‌ها چنین تیتیری را توهین‌آمیز توصیف کردند.

این مساله البته با عذرخواهی سردبیر این روزنامه و تیتیری برای معذرت‌خواهی در شماره بعدی، حل شد.

در تعطیلات نوروز سال جاری نیز هم‌زمان با بازی میان دو تیم فوتبال امید ایران و امید افغانستان، گزارش‌گر بازی با لحنی که از سوی بسیاری «تحقیرآمیز» توصیف شد، تماشاگران افغان را خطاب قرار داد. در این بازی که در استادיום آزادی تهران

ورزشی است که در ایران برگزار می‌شود. دو تیم فوتبال ایرانی که هر کدام صدها هزار هوادار دارند. در سال‌های اخیر و پس از حرفه‌ای شدن فوتبال ایران، پای بازیکنان خارجی نیز به فوتبال ایران باز شده است؛ بازیکنانی عمدتاً از آفریقا و آمریکای جنوبی. آخرین دیدار میان دو تیم ماه گذشته برگزار شد. این مسابقه با نتیجه ۱-۱ به پایان رسید و تک گل پرسپولیس را پس از پایان وقت‌های اضافه جرمی بنکستون، بازیکن اهل هندوراس این تیم به ثمر رساند.

یک روز بعد از این مسابقه، روزنامه‌های ورزشی تیتیر نخست خود را - مطابق انتظار - به این دیدار و به خصوص گل دقیق پایانی پرسپولیس اختصاص دادند. در این میان



ایجاد شود.

کریمی در نهایت ضمن عذرخواهی، تاکید کرد که قصدی برای توهین نژادپرستانه به بازیکن تیم حریف نداشته است.

زمستان سال ۸۸ نیز محمدجواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضائیه، در نشستی باراک اوباما، رئیس‌جمهور سیاه‌پوست آمریکا را «کاکاسیاه» - ترجمه فارسی کلمه Nigger - نامید. از این کلمه در زبان انگلیسی سال‌ها برای تحقیر سیاه‌پوستان استفاده شده و در بسیاری از رسانه‌ها استفاده از آن به کلی ممنوع است

کاکاسیاه در زبان فارسی نیز برای تحقیر مورد استفاده قرار می‌گیرد. سخنان لاریجانی نیز البته کمتر مورد اشاره رسانه‌ها قرار گرفت و جز چند مطلب کوتاه، رسانه‌ای به این مساله نپرداخت. ■

انجام شد* هشتاد هزار تماشاگر افغان و کمتر از هزار تماشاگر ایرانی حضور داشتند. علی‌رضا دهقانی، گزارش‌گر بازی نیز در حین گزارش این مسابقه درباره علت بیشتر بودن شمار تماشاگران افغان گفت: «مثل این‌ها افغانی‌ها عید جایی نمی‌رن». مساله‌ای که البته موجب واکنش‌های مختلفی در شبکه‌های اجتماعی از سوی ایرانیان و افغان‌ها شد و در نهایت این گزارش‌گر صدا و سیما بابت به کار بردن چنین عبارتی عذرخواهی کرد.

توهین به سیاه‌پوستان البته چه در ورزش و چه در سیاست ایران سابقه دارد. از جمله بهار دو سال پیش فیروز کریمی، مربی تیم فوتبال پیکان به دلیل رفتار و سخنان نژادپرستانه برای هشت بازی از همراهی تیمش محروم شد.

روزنامه ورزشی شوت تیتیر نخست خود را این‌گونه انتخاب کرد: «منجی سیاه». تیتیری که فارغ از هر نوع مساله ورزشی - و فوتبالی - صرفاً به رنگ پوست و نژاد این بازیکن اختصاص داشت. این تیتیر را البته رو-تیتیر آن تکمیل کرد: «باز هم پای یک «اجنبی» در میان است».

ترکیب کلمه‌هایی چون «سیاه» و «اجنبی» در تیتیری که توسط این روزنامه انتخاب شده، می‌تواند نشان‌دهنده نوع نگاه آن‌ها به مقوله افرادی با ملیت‌ها و نژادهای دیگر باشد.

گرچه این روزنامه نه تنها با واکنشی از سوی نهادهای مسئول مواجه نشد، بلکه در فضای مجازی نیز کمتر درباره تیتیری که انتخاب کرده، بحثی ایجاد شد. ماه گذشته نیز پیش از بازی تیم ملی

REPORTERS SANS FRONTIERES

POUR LA LIBERTE DE LA PRESSE



شکایت محمد سرافراز، رئیس سازمان صدا و سیما و حمیدرضا عمادی سردبیر ارشد پرس تی‌وی، شبکه انگلیسی زبان صدا و سیما، برای خروج از فهرست تحریم های حقوق بشری را رد کرد. بر اساس حکم دادگاه عدالت اروپا، این دو نفر به دلیل مسئولیتشان در پخش اعترافات اجباری زندانیان سیاسی، در نقض جدی حقوق بشر دست داشته‌اند و در نتیجه، همچنان اجازه ورود به کشورهای اتحادیه اروپا را ندارند و اموال آنها در اروپا در توقیف باقی می‌ماند.

سازمان "عدالت برای ایران"، مستقر در لندن، که گزارش‌های آن راجع به عملکرد سازمان صدا و سیما از جمله دلایل تصمیم اتحادیه اروپا برای تحریم مدیران این سازمان بوده، در بیانیه خود به مناسبت نتیجه دادگاه یادآوری کرده: «این نخستین باری است که دادگاه عدالت اروپا در مورد یک پرونده حقوق بشری مرتبط با جمهوری اسلامی ایران اعلام نظر می‌کند».

در پی شکایت محمد سرافراز و حمیدرضا عمادی به دادگاه عدالت اروپا علیه قرار گرفتن خود در فهرست تحریم های حقوق بشری، این دادگاه از شادی امین و شادی صدر، مدیران سازمان عدالت برای ایران و راینهارد مارکس، وکیل این سازمان دعوت کرد که در جلسه رسیدگی به شکایت حضور داشته باشند و به سوالات دادگاه در مورد جزئیات پخش اعترافات اجباری زندانیان سیاسی از پرس تی‌وی پاسخ بدهند. در جریان این دادگاه که ۱۵ اردیبهشت (۵ مه) امسال برگزار شد، وکلای مدیران صدا و سیما مستندات سازمان عدالت برای ایران را رد کردند و تحریم این مدیران را، به علت نقض "حق آزادی سفر"، "حق اشتغال" "آزادی بیان" و "حق دفاع"، غیرعادلانه دانستند.

در حکم نهایی صادر شده توسط دادگاه عدالت اروپا، استدلال های وکلای صدا و سیما رد شده و در توضیح استناد به مدارک ارائه شده از سوی سازمان عدالت برای ایران آمده است: "دادگاه‌های اروپایی می‌توانند در شرایط خاص، در رابطه با حکمی که می‌دهند گزارش یک سازمان غیردولتی را مدنظر قرار دهند".

در ادامه حکم آمده است: "از مستندات پرونده به نظر نمی‌آید که گزارش عدالت برای ایران غیرقابل اعتماد باشد." در بخش های دیگری از حکم، همکاری پرس تی‌وی و مدیران آن با نهادهای امنیتی ایران علیه قربانیان نقض حقوق بشر مورد تاکید قرار گرفته و محمد سرافراز و حمیدرضا عمادی موظف به پرداخت هزینه‌های دادگاه و همچنین هزینه‌های وکیل طرف مقابل (اتحادیه اروپا) شده‌اند.

اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۳ اعلام کرد که محمد سرافراز را، که آن زمان رئیس شبکه تلویزیونی پرس تی‌وی بود، به همراه حمیدرضا عمادی، به دلیل پخش "اعتراف‌های اجباری" فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران بازداشت شده تحریم می‌کند. بر اساس اطلاعیه اتحادیه اروپا دلیل تحریم محمد سرافراز "همکاری با دستگاه‌های اطلاعاتی ایران و پخش اعتراف‌های اجباری متهمان" بود و حمیدرضا عمادی، سردبیر ارشد شبکه پرس تی‌وی هم به دلیل مسئولیتش در تهیه و پخش "اعتراف‌های اجباری" متهمان، روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی و فعالان حقوق اقلیت‌ها در فهرست "ناقصان حقوق بشر" قرار گرفته بود.

این تحریم‌ها، شامل ممنوعیت سفر به کشورهای اروپایی و مسدود شدن دارایی‌های این دو مدیر رسانه‌ای می‌شد.

پیش از آن در دی ماه سال ۱۳۹۰، آفکام، نهاد ناظر بر رسانه‌های بریتانیا، مجوز شبکه تلویزیونی پرس تی‌وی را لغو و به دلیل پخش "اعتراف‌های اجباری" صد هزار پوند جریمه کرده بود. حکم آفکام، به دنبال شکایت مازیار بهاری، روزنامه‌نگار ایرانی، صادر شده بود. ■

سازمان گزارشگران بدون مرز در گزارش تازه خود درباره خشونت علیه روزنامه‌نگاران در سال ۲۰۱۵، گفته است که ایران با ۱۸ روزنامه‌نگار زندانی سومین زندان بزرگ جهان برای روزنامه‌نگاران است.

به گزارش رادیو زمانه، گزارشگران بدون مرز، سازمان جهانی مدافع آزادی اطلاع‌رسانی در گزارش خود اعلام کرده که در حال حاضر ۱۵۳ روزنامه‌نگار در جهان در بازداشت به‌سر می‌برند. این تعداد نسبت به سال گذشته کاهشی ۱۴ درصدی داشته است. بنا به این گزارش چین با ۲۳ روزنامه‌نگار بازداشتی بزرگترین زندان روزنامه‌نگاران در جهان است و به ترتیب پس از آن مصر با ۲۲، ایران با ۱۸، اریتره با ۱۵ و ترکیه با ۹ روزنامه‌نگار بازداشت‌شده قرار دارند. در این میان ترکیه رکورددار تعداد بازداشت در سال ۲۰۱۵ بوده است.

سازمان گزارشگران بدون مرز گفته است: «در ایران برای چندمین بار موجی از بازداشت روزنامه‌نگاران به اتهام "شبکه جاسوسی" در اوایل ماه نوامبر به راه افتاد و یا ادامه بازداشت یک سال و نیمه جیسون رضاییان، گزارشگر روزنامه واشنگتن پست، نمونه‌هایی از رفتار با روزنامه‌نگاران هستند.» این گزارش به‌عنوان نمونه به وضعیت پنج روزنامه‌نگار زندانی از کشورهای آذربایجان، چین، مصر، جمهوری دموکراتیک کنگو و ایران پرداخته که نرگس محمدی جزو آن‌هاست. سازمان گزارشگران بدون مرز، نرگس محمدی را روزنامه‌نگار و سخنگوی کانون مدافعان حقوق بشر معرفی کرده و آورده است: «نرگس محمدی، نمونه‌ای از خودسری‌های دستگاه قضایی در ایران است. در سومین زندان بزرگ جهان برای روزنامه‌نگاران، دستگاه قضایی در مهار رهبر جمهوری اسلامی علی خامنه‌ای قرار دارد که با همکاری سپاه پاسداران وظیفه سرکوب مطبوعات را بر عهده دارند.» در گزارش این سازمان جهانی مدافع آزادی اطلاع‌رسانی، تعداد روزنامه‌نگاران به گروگان گرفته‌شده در جهان ۵۴ نفر اعلام شده که این تعداد نسبت به سال گذشته رشدی ۳۵ درصدی داشته است. در سال گذشته ۴۰ روزنامه‌نگار به گروگان گرفته شده بودند. سوریه، یمن، عراق و لیبی، کشورهایی که همچنان گرفتار جنگ و درگیری‌های نظامی هستند، به ترتیب بیشترین تعداد روزنامه‌نگاران به گروگان گرفته‌شده را دارند. عاملان اصلی گروگان‌گیری با تعداد قربانیان‌شان به ترتیب گروه «دولت اسلامی» (داعش) با ۱۸ روزنامه‌نگار، شیعیان حوثی با ۹، جبهه النصره با چهار، القاعده با سه و ارتش آزاد سوریه با یک روزنامه‌نگار قرار دارند. مسئول گروگان‌گیری ۱۹ روزنامه‌نگار نیز نامعلوم است.

سازمان گزارشگران بدون مرز در این گزارش از کاهش چشمگیر ربودن خبرنگاران در سال ۲۰۱۵ خبر داد. بر این اساس در سال جاری ۷۹ روزنامه‌نگار ربوده شده‌اند که ۷۰ درصد آن در مناطق جنگی بوده است. این تعداد ۳۵ درصد کمتر از سال گذشته است. تعداد روزنامه‌نگاران ناپدیدشده در سال ۲۰۱۵ نیز هشت نفر گزارش شده که بیشتر آن‌ها در مناطق جنگی بوده‌اند.

سازمان گزارشگران بدون مرز از ۲۰ سال پیش تاکنون در پایان هر سال بیان خشونت علیه روزنامه‌نگاران در سراسر جهان را منتشر می‌کند. این بیان بر مبنای داده‌های گردآوری و تدقیق‌شده سازمان در طی سال است. ■

حقوق ما - سازمان عفو بین الملل
هرساله کمپین‌های متعددی را در زمینه
دفاع از حقوق بشر در کشورهای مختلف
و یا دفاع از قربانیان نقض حقوق بشر
سازمان‌دهی و هدایت می‌کند. یکی از
کمپین‌های این سازمان با نام «برای
زندگی بنویس» است. این کمپین به
صورت بین‌المللی و در کشورهایی که
این سازمان دارای دفتر است پیگیری
می‌شود.

در اولین صفحه این کمپین آمده
است: «هرساله هزاران نفر از جای‌جای
مختلف دنیا نامه‌ای برای افرادی
می‌نویسند که تا به حال آن‌ها را
ملاقات نکرده‌اند. این افراد برای
نشان دادن همبستگی با افرادی که
به گونه‌ای قربانی نقض حقوق بشر
شده‌اند و یا برای نشان دادن اعتراض
خود به دولت‌های آن‌ها می‌نویسند.
شاید بتوان یک نامه را نادیده گرفت
اما هزاران نامه را به سختی می‌توان
نادیده گرفت.»

سازمان عفو بین الملل این کمپین
را به مدت ۵۰ سال هدایت کرده و
معتقد است که تاثیر آن‌را هرساله
با آزاد شدن زندانیان مشاهده کرده
است. این کمپین امسال با تمرکز
بر بازداشت‌های خودسرانه، شکنجه،
اعدام و ازدواج اجباری کار خود را ادامه
داده است و در مورد ۶ نفری است با
سرنوشتی مبهم روبه‌رو هستند.

از سال ۱۹۶۰، فعالانی که با سازمان
عفو بین الملل همکاری می‌کردند،
اولین نامه‌ها را برای زندانیان عقیدتی
در کشورهای مختلف با هدف نشان
دادن این‌که این زندانیان تنها نیستند،
نوشتند. آن‌ها با نوشتن نامه‌ها در پی
نشان دادن مبارزه‌های خود برای حقوق
بشر، هم به زندانیان و هم به حاکمان
بودند و هستند. این نوع همبستگی‌ها
می‌تواند به تاریک‌ترین سلول‌های
انفرادی در کشورهای مختلف برسد.

این سازمان از مردم می‌خواهد که
نامه‌های خود را به دست دفاتر
امنستی در شهرهایی که زندگی
می‌کنند برسانند. این نامه‌ها می‌تواند
شامل عکس، نقاشی و یا طرح‌هایی
باشد که در گیرنده نامه، ایجاد انگیزه
می‌کند و به این وسیله امید و اراده‌ی
گیرنده نامه را برمی‌انگیزد. حاکمان
سرکوب‌گر نیز از این طریق، متوجه
می‌شوند که افرادی زیادی هستند که
رفتار آن‌ها را دنبال می‌کنند و از این
طریق شاید در اعمال خود، تجدیدنظر
صورت دهند.



بنویس برای زندگی

سازمان عفو بین الملل هرساله کمپین‌های متعددی را در زمینه
دفاع از حقوق بشر در کشورهای مختلف و یا دفاع از قربانیان نقض
حقوق بشر سازمان‌دهی و هدایت می‌کند. یکی از کمپین‌های این
سازمان با نام «برای زندگی بنویس» است. این کمپین به صورت
بین‌المللی و در کشورهایی که این سازمان دارای دفتر است پیگیری
می‌شود.

در اولین صفحه این کمپین آمده است: «هرساله هزاران نفر از
جای‌جای مختلف دنیا نامه‌ای برای افرادی می‌نویسند که تا
به حال آن‌ها را ملاقات نکرده‌اند. این افراد برای نشان دادن
همبستگی با افرادی که به گونه‌ای قربانی نقض حقوق بشر
شده‌اند و یا برای نشان دادن اعتراض خود به دولت‌های آن‌ها
می‌نویسند. شاید بتوان یک نامه را نادیده گرفت اما هزاران نامه
را به سختی می‌توان نادیده گرفت.»



در میان دوازده نفری که کمپین امسال «برای زندگی بنویس» برگزیده است، نام سامان نسیم هم به چشم می‌خورد. سامان نسیم شهروند اهل مریوان که در سال ۱۳۹۰ در مناطق مرزی استان آذربایجان غربی، توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد؛ هم‌اکنون در زندان و در انتظار اجرای حکم اعدام به سر می‌برد.

اگر مایل به فعالیت در این کمپین هستید، از سه طریق می‌توانید عمل کنید. به وبسایت سازمان عفو بین‌الملل مراجعه کنید. شیوه اول امضا کردن نامه‌های سرگشاده‌ای است که در مورد زندانیان عقیدتی نوشته شده است. شیوه دوم نوشتن یک نامه همبستگی و ارسال آن به دفتر امنستی و شیوه سوم؛ دعوت کردن دوستان و آشنایان به یک کافه و یا خانه و ایجاد یک فضای خوب برای گفت‌وگو و نوشتن نامه برای نشان دادن همبستگی است. در میان دوازده نفری که کمپین امسال «برای زندگی بنویس» برگزیده است، نام سامان نسیم هم به چشم می‌خورد. سامان نسیم شهروند اهل مریوان که در سال ۱۳۹۰ در مناطق مرزی استان آذربایجان غربی، توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد؛ هم‌اکنون در زندان و در انتظار اجرای حکم اعدام به سر می‌برد. حکم اعدام برای وی در حالی صادر شده است، که وی در زمان بازداشت به سن قانونی نرسیده بوده و تنها ۱۷ سال داشته است. در اسفند ماه سال گذشته، خبر از اجرای حکم اعدام وی، باعث واکنش بسیاری از سازمان‌های مدافع حقوق بشر، از جمله سازمان عفو بین‌الملل شد. شایعه اعدام سامان زمانی قوت گرفت که در شبکه‌های اجتماعی خبری از قول برادر او منتشر شد که بر اساس آن، قرار بود فردای آن روز، جنازه سامان به خانواده‌اش تحویل داده شود. اما در ساعت سه بعدازظهر روز شنبه، بیستم تیر ماه، سامان نسیم، که پیش از این تصور می‌شد اوایل اسفند ماه سال گذشته اعدام شده است، پس از پنج ماه بی‌خبری، با خانواده‌اش تماس گرفت و گفت که حکم

اعدام‌اش فعلاً نقض شده و در زندان زنجان است. سازمان عفو بین‌الملل بر اساس اسناد دادگاه می‌گوید که سامان نسیم در بازجویی‌های خود اعتراف کرده که در جریان درگیری با نیروهای سپاه در تابستان ۹۰ به سمت آن‌ها شلیک کرده، اما وی در نخستین جلسه دادگاه این اعتراف را انکار کرده و گفته که او را با زور مجبور به امضای این اعتراف‌نامه کرده بودند.

سامان نسیم متهم به عضویت در گروه «پژاک» (حیات آزاد کردستان) و فعالیت مسلحانه علیه سپاه پاسداران است. این زندانی سیاسی، در تیر ماه سال ۱۳۹۰ بعد از این‌که ظاهراً او و چندین عضو دیگر پژاک در یک نزاع مسلحانه با سپاه پاسداران در کوه‌های اطراف سردشت درگیر شدند، دستگیر کردند. چندی پس از بازداشت؛ جمهوری اسلامی ایران مدعی شد که در این درگیری یک عضو سپاه پاسداران کشته و سه تن دیگر مجروح شدند. عزیز مزده، وکیل سامان نسیم به سازمان دیده‌بان حقوق بشر گفته است که کارشناسان پزشکی قانونی مسجل ساختند که سامان مسئول قتل نبوده است. سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری می‌گویند که ایران یکی از چهار کشوری است که به اعدام مجرمین کودک در طول ۵ سال گذشته شهرت دارد. دیگر کشورها عبارتند از یمن، عربستان سعودی و سودان و نیز مقامات حماس در غزه. در گزارش دیده‌بان آمده است که براساس گزارش‌های

رسمی رسانه‌های ایران از سال ۲۰۱۰ تاکنون حداقل ۸ نفر که هنگام بازداشت زیر ۱۸ سال داشته‌اند اعدام شده‌اند اما عفو بین‌الملل و سایر گروه‌های حقوق بشر آمار اعدامی‌های این گروه را تا ۳۱ نفر می‌دانند.

تعیین مجازات مرگ برای کسانی که به هنگام ارتکاب جرم زیر سن قانونی بوده‌اند، نقض قوانین بین‌المللی حقوق بشر است که ایران نیز متعهد به احترام گذاشتن به آن شده است اما در سال‌های اخیر بارها با نقض آن مواجه

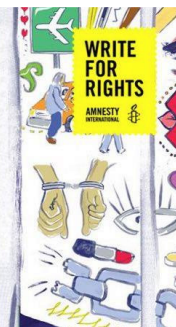
شده‌ایم. به گفته‌ی سازمان عفو بین‌الملل، نسیم در نامه‌ای که به رؤیت این سازمان نیز رسیده مدعی شده که او را در سلولی دو در نیم متری نگه داشتند و بارها کتک زده و از دستان و پاهای‌اش آویزان کرده‌اند تا این که به زور و با چشمان بسته وادار شده که اثر انگشت‌اش را به عنوان امضا در زیر اسناد اعتراف به اتهام‌های‌اش بگذارد.

یسنیا آرمنتا گراسیانو، زنی است از کشور مکزیک است که به اتهام بازداشت همسرش بازداشت و تحت شکنجه، مجبور به امضای اعترافات ساختگی شد. وی هم‌اکنون مدت سه سال است که بدون تشکیل هیچ دادگاهی در زندان به سر می‌برد. او در راه فرودگاه به همراه خانواده خود بود؛ که از سوی پلیس بازداشت شد. پس از آن تحت بازجویی قرار گرفت و پلیس ادعا کرد که وی همسرش را به قتل رسانده است و همان زمان بود که کابوس زندگی او آغاز شد. شکنجه و خشونت جنسی؛ شکنجه‌گران او را به تهدید به تجاوز و کشتن فرزندانش کردند و به همین دلیل او تن به امضای اعترافات از پیش نوشته شده داد. او در نامه خود به سازمان عفو بین‌الملل نوشته است: «پیش از تمام این اتفاق‌ها خودم را فرد مفیدی برای جامعه می‌دانستم. عاشق نگهداری از دیگران بودم. اما تحت شکنجه توسط پلیس مکزیک قرار گرفتم. آن‌ها به صورت جسمی، روحی و جنسی مرا شکنجه کردند. پس از آن متهم به جرمی شدم که هیچ‌گاه آن‌را مرتکب نشده‌ام و هم‌اکنون حاکمان اجازه آزادی‌ام را نمی‌دهد اما آن‌ها باید بدانند که دنیا مرا دنبال می‌کند. برای همین به کمک تو نیاز دارم، بدون کمک تو، فراموش می‌شوم.»

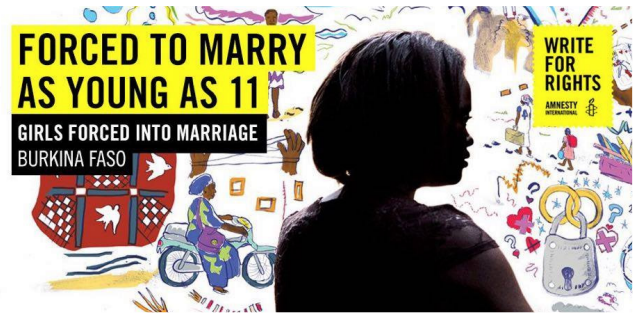
ولید ابوالخیر وکیل و مدافع حقوق بشر زندانی در کشور عربستان سعودی است که به ۱۵

BEATEN, SUFFOCATED
AND RAPED UNTIL
SHE CONFESSED

YECENIA ARMENTA MEXICO



یسنیا آرمنتا گراسیانو، زنی است از کشور مکزیک است که به اتهام بازداشت همسرش بازداشت و تحت شکنجه، مجبور به امضای اعترافات ساختگی شد. وی هم‌اکنون مدت سه سال است که بدون تشکیل هیچ دادگاهی در زندان به سر می‌برد. او در راه فرودگاه به همراه خانواده خود بود؛ که از سوی پلیس بازداشت شد. پس از آن تحت بازجویی قرار گرفت و پلیس ادعا کرد که وی همسرش را به قتل رسانده است و همان زمان بود که کابوس زندگی او آغاز شد.



ماریا، دختری از بورکینافاسو است که محروم از حق تصمیم‌گیری در مورد زندگی و بدن خودش، زمانی که تنها ۱۳ سال داشت، شد. پدرش او را مجبور به ازدواج با مردی کرد که ۷۰ سال و ۵ همسر دیگر نیز در خانه داشت. به همین دلیل ماریا تصمیم گرفت که از کشورش فرار کند. او ۱۷۰ کیلومتر را طی ۳ روز با پای پیاده طی کرد تا به پناهگاهی برای دختران جوان برسد تا از دست پدر و ازدواج اجباری رهایی پیدا کند.

سال زندان و ۱۵ سال ممنوع‌الخروجی محکوم شده است. سازمان عفو بین‌الملل از وی به عنوان زندان عقیدتی یاد می‌کند و نگران است که وی در زندان تحت شکنجه جسمی و روحی قرار گیرد. او وکالت تعداد زیادی از فعالان حقوق بشر و از جمله رئیس‌بداوی را در کارنامه خود دارد. وی هم‌چنین سرپرستی آن جی او یی به نام دیدبانی حقوق بشر در عربستان سعودی را برعهده داشته است. بعد از سال‌ها تهدید و بازداشت‌های کوتاه مدت، وی با اتهام‌های مختلف از جمله «تضعیف اعتبار دولت» بازداشت شد و در ۶ ماه ژوئن سال گذشته، محکومیت خود را دریافت کرد. وی با توجه به قانون «ضد ترور» در عربستان سعودی بازداشت و محکوم شده است. قانونی که در سال‌های گذشته، از سوی حاکمان کشور عربستان برای خاموش کردن صدای فعالان استفاده شده است.

فیوئه فیوئه آنگ فعال حقوق دانشجویی و زنی است که در میانمار (برمه) به دلیل فعالیت‌های‌شان در زمینه حقوق دانشجویان بازداشت شده است. این بازداشت نشان می‌دهد که هم‌چنان آزادی بیان و آزادی انجمن‌ها در میانمار با تهدید جدی روبه‌رو است. وی دبیرکل انجمن دانشجویی در برمه است. ۱۰ ماه مارس سال جاری او و ۷۰ فعال دانشجویی دیگر پس از تجمع و اعتراض به یک قانون ملی آموزش و پرورش بازداشت شدند. در مجموع بیش از ۱۰۰ نفر محکوم به زندانی‌های طولانی مدت شده‌اند و این در حالی است که حکومت فعالیت‌ها و اعتراض‌های دانشجویی آنان را با نگاهی جنایتکارانه ارزیابی می‌کند. هیچ کسی از این که بررسی پرونده فیوئه فیوئه آنگ چه‌قدر طول می‌کشد خبر ندارد. خشونت از سوی پلیس و وضعیت نامناسب

بهداشتی، دلیلی شده است که بسیاری از فعالان دانشجویی بازداشت شده با مشکلات جسمی مختلفی روبه‌رو شده‌اند. کمبود دسترسی به وکیل نیز از دیگر مشکلات این بازداشت شدگان است.

محمد بکزانوف روزنامه نگار ازبکستانی نیز از دیگر افرادی است که سازمان عفو بین‌الملل در کمپین برای زندگی بنویس، دنبال می‌کند. وی سردبیر یکی از روزنامه‌های سیاسی مخالف حکومت در ازبکستان است. این روزنامه از جانب حکومت توقیف و او شکنجه و محکوم به ۱۵ سال حبس در

دادگاهی ناعادلانه شده است.

اتهام وی فعالیت مشترک با مسئولان چند بمب‌گذاری عنوان شده است. وی در سال ۱۹۹۳ پس از تهدیدها و آزار و اذیت‌های فراوان، ازبکستان را ترک کرد و به کشور اوکراین مهاجرت کرد. در سال ۱۹۹۹ حکومت اوکراین وی را با توسل به زور به ازبکستان بازگرداند در حالی که در تاشکنت ازبکستان ۶ بمب منفجر شده بود و حکومت محمد بکزانوف را مسئول آن می‌دانست. دادگاه او به صورت ناعادلانه، به هیچ یک از اظهارات وی در مورد اعترافات تحت شکنجه اعتنا نکرد. وی در حال حاضر دارای بلندمدت‌ترین حبس در میان روزنامه‌نگاران زندانی در دنیا است.

ماریا، دختری از بورکینافاسو است که محروم از حق تصمیم‌گیری در مورد زندگی و بدن خودش، زمانی که تنها ۱۳ سال داشت، شد. پدرش او را مجبور به ازدواج با مردی کرد که ۷۰ سال و ۵ همسر دیگر نیز در خانه داشت. پدر او ماریا را تهدید به مرگ و به این صورت او را مجبور به ازدواج با آن مرد کرد. زنان و دختران حق دارند که در مورد بدن خودشان تصمیم بگیرند و هم‌چنین این خودشان هستند که تصمیم می‌گیرند آیا می‌خواهند باردار شوند و بمانند یا خیر. با این وجود دخترانی مانند ماریا هنوز هم در کشوری مانند بورکینافاسو از این حق برخوردار نیستند و از طرف همسران خود مجبور به دنیا آوردن فرزندان زیادی می‌شوند. این که بارداری‌های زیاد برای دختران جوان می‌تواند خطرهای جبران‌ناپذیری را برای آن‌ها در پی داشته باشد، مد نظر هیچ کس در این کشورها نیست. با وجود این که غیرقانونی بودن ازدواج اجباری و زیر سن در قانون اساسی

بورکینافاسو ذکر شده است، دولت بورکینافاسو سعی در نادیده گرفتن این ممنوعیت می‌شود. به همین دلیل ماریا تصمیم گرفت که از کشورش فرار کند.

او ۱۷۰ کیلومتر را طی ۳ روز با پای پیاده طی کرد تا به پناهگاهی برای دختران جوان برسد تا از دست پدر و ازدواج اجباری رهایی پیدا کند. تئودورا دل کارمن وسکیوز زنی از السالوادور است که بعد از رنج کشیدن و زایمان در سکوت پس از درد ناهنگام و شدیدی که در محل کار به سراغش آمد، در حالی از سوی پلیس بازداشت و به ۳۰ سال حبس محکوم شد که غرق در خون بود. اتهام او قتل عنوان شده است و این در حالی است که در السالوادور، سقط جنین ممنوع است. زونار از کشور مالزی، مردی است که به کار کشیدن کاریکاتورهای سیاسی مشغول است. او پس از انتشار متنی در توییتر در مورد رهبر مخالفان در مالزی، در خطر بازداشت و محکومیت بلند مدت به حبس قرار دارد. این در حالی است که دولت مالزی، با منتقدان خود به شدت برخورد می‌کند.

آلبرت وودفکس زندانی لوئیزیانا در آمریکا است که بیش از ۱۰ سال را در سلول انفرادی که به اندازه جای پارک یک ماشین است، گذرانده است. از آن جایی که هیچ مدرکی برای شرکت او در جنایت وجود نداشته، سه بار پرونده او بررسی شده است و یک قاضی، حکم به آزادی مشروط او داده است؛ اما او هم‌چنان در زندان نگهداری می‌شود.

کستاس و شریک زندگی‌اش که هم‌اکنون به کشور دیگری پناهنده شده است، مورد آزار و اذیت جسمی و خشونت شدید در مرکز آتن در میان تعداد زیادی نژادپرست و هموفوب قرار گرفتند. این در حالی صورت گرفته که هیچ یک از افرادی که به این دو نفر آسیب رساندند شناسایی و بازداشت نشدند. دولت یونان هیچ واکنشی در قبال افزایش شدید نفرت پراکنی علیه هم‌جنس‌گرایان از خود نشان نمی‌دهد. راینالعباسی و خانواده‌اش در سوریه در سال ۲۰۱۳ توسط دولت سوریه، بازداشت و ناپدید شدند.

راینال زنی با موفقیت‌های بسیار زیاد در زمینه کاری‌اش که دندان‌پزشکی است بود و به یک باره و بدون ارائه هیچ دلیلی در منزل‌اش به همراه ۶ فرزند خود بازداشت و پس از آن ناپدید شدند. تاکنون هیچ خبری از این خانواده منتشر نشده است.

فرد باوما و ایوس ماکوامبالا دو زندانی عقیدتی در در کنگو هستند که به دلیل تلاش‌های خود در ترویج دموکراسی در خطر صدور حکم اعدام قرار دارند. از طرف دولت کنگو به این دو زندانی، برچسب «تروریست» زده شده است. ■

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم
دو هفته‌نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سازمان حقوق بشر ایران/ محمود امیری مقدم
سر دبیر: مدیرار سمیع نژاد
تماس بامجله: mail@iranhr.net

